

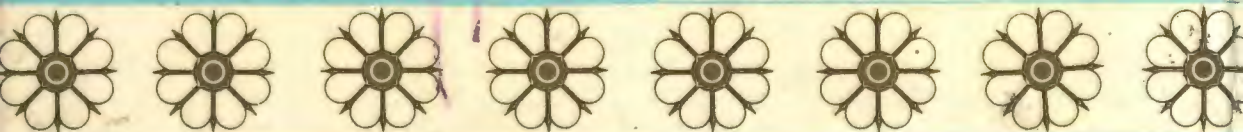
بنیاد کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران  
از یادگارهای دودمان پادشاهان ایران

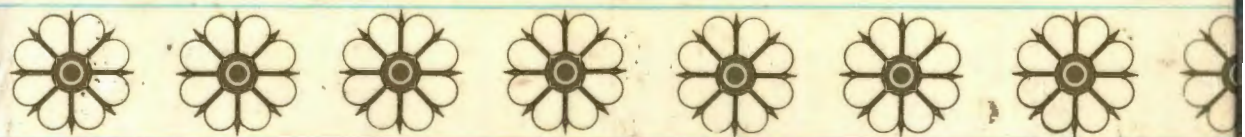
# تربیت ایرانیان

در شاهنشاهی دوران پیش از اسلام

از انتشارات مدرسه عالی پارس

نوشته مسعود رضوی



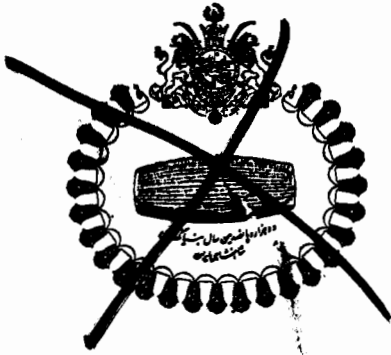


این کتاب بشماره ۱۴۰۹ تاریخ ۵۰/۱۲/۱۴ در کتابخانه ملی به ثبت رسیده است









**تربیت ایرانیان**  
دربشاهنشاهی ایران پیش از اسلام

به مناسبت بزرگداشت سال کوروش  
بزرگ و جشنهای دوهزاروپانصدمین  
سال بنیادگذاری شاهنشاهی ایران

نوشته مسعود رضوی

---

---

از انتشارات مدرسه عالی پارس

اگر تورا فرزندی خردسال باشد او  
را به دبستان بفرست زیرا فروغ  
دانش چون دیده روشن و بیناست  
زردشت پیامبر

تقدیم به کودکان و جوانان ایران

---

---

## فهرست مطالب

۱	دیباچه
	فصل ۱ - سرآغاز
۴	چگونگی تربیت ایرانیان باستان
۷	فرهنگ ایران باستان ریشه‌ها و ویژگیهای آن
۱۸	مبانی معنوی فرهنگ ایران
۲۲	آیین زردشتی
۳۰	مذهب مانی
۳۳	مسلك مزدکیان
۳۶	فصل ۲ - ویژگیهای فرهنگ ایران
۲۷	۱ - سنت شاهنشاهی
۴۲	۲ - سازندگی
۵۱	حکومت و تشکیلات سیاسی
۶۱	امور اداری و دیوانی
۶۷	اقتصاد ، صنعت و بازرگانی
۷۱	آبادانی و کشاورزی
۷۵	امور نظامی و جنگی
۷۹	هنر
۸۸	قضاوت
۹۳	خط و زبان
۹۷	۳ - جهانگرایی فرهنگ ایران و حراست گوهر ملی



۱۱۶	فصل ۳ - نگاهی به صفات چند تن از شاهنشاهان بزرگ
۱۱۶	کوروش بزرگ
۱۴۰	داریوش
۱۴۶	شاهنشاهان اشکانی
۱۴۷	اردشیر بابکان
۱۴۹	شاپور اول و شاپوردوم
۱۵۱	خسرو انوشیروان
۱۵۶	فصل ۴ - آموزش و پرورش در ایران پیش از اسلام
۱۵۶	مقدمه
۱۵۸	فلسفه و هدف آموزش و پرورش
۱۶۲	هدفهای تربیتی
۱۷۳	شاهنشاهان و تعلیم و تربیت
۱۸۲	آموزش و پرورش و طبقات اجتماعی
۱۸۹	جهانگرایی در آموزش و پرورش
۱۹۴	دین و تعلیم و تربیت
۱۹۶	روشنگری و مبارزه با جمود فکری
۲۰۰	پرورش فضائل اخلاقی
۲۰۹	آموزش نظری و عملی
۲۱۸	معلم
۲۲۳	وظیفه تربیتی خانواده
۲۲۷	تربیت زنان و دختران
۲۲۹	تربیت متخصصان و مدارس تخصصی
۲۳۸	سخن پایان
۲۴۰	کتابنامه



## دیباچه

این سال فرخنده، که به نام کوروش بزرگ بنیانگذار گرامی شاهنشاهی ایران و سرسلسله شهریاران این سرزمین پربادگار شکوه و شکون یافته است، زمان بازنگری به فرهنگ این مرز و بوم باستانی است که اینک بیست و پنج قرن با سنت شاهنشاهی روزگار گذرانده است. انگیزه بازنگری ها متفاوت و گوناگون است. شاید برخی از ما خواستار آن باشیم که بدانیم قوم ایرانی چگونه از تاریکی دوران زندگی ابتدایی، که تاریخ مدونی از آن در دست نیست، بیرون آمد و چسان نور بینش و کنجکاوی در افق اندیشه اش دمید؛ شاید برخی دیگر بخواهند بدانند که این قوم سخت کوش راجه انگیزه ای بر آن داشت تا آهنگ فلات ایران کند و پس از ترك دیار دیرین خود و گذشتن از کوهها و دشتها در این سرزمین خانه خوش کند؛ شاید گروه سوم طالب آن باشند که بدانند این قوم دیرمانده پیش از آمدن به این سامان زندگی اجتماعی خود را چگونه می گذراند و چه عواملی او را آماده پذیرفتن سنت شاهنشاهی ساخت، چونان که تا به امروز دوهزار و پانصد سال در سایه آن زیسته و با پشت سر گذاشتن نشیب و فراز های بیشمار گوهرملی خویش را همچنان محفوظ داشته است؛ و باز احتمال دارد گروهی دیگر بخواهند که در زندگی پیامبران، حکیمان، شاعران یا نویسندگانی غور کنند که با آثار و اندیشه های خود در پرمایه تر ساختن این فرهنگ دیرپای

کوشیده‌اند؛ و سرانجام کسانی را می‌توان یافت که ممکن است به سرگذشت قهرمانیهای شاهنشاهان و سرداران و جنگاوران این مرز و بوم راغب باشند.

این انگیزه‌های گوناگون و موجه از یک جهت وجه اشتراك دارند و آن عشق به دانستن مجهول است، به ویژه آنکه آگاهی از مجهول مربوط به قوم و تبار خود باشد.

ما در این میان جوای آگاهی از تربیت ایرانیان پیش از استیلای تازیان هستیم و می‌خواهیم بدانیم که فرهنگ شاهنشاهی ایران طی یازده قرن و نیم حیات خود پیش از ظهور اسلام فرزندان خود را چگونه تربیت می‌کرد. ما معتقدیم که کوششهای تربیتی جامعه ایران از جمله اقدامات مهمی است که در حفظ و حراست گوهر ملی این قوم سهمی بیمانند داشته است. هر چند در آثاری که از گذشته دور به جای مانده است مطالب منظم در این باب وجود ندارد، اما از همان اندک که به دست ما رسیده با نظر خرد بین می‌توان استنباطها کرد و با قید احتیاط حکمها را داد، به خصوص که با گذشت هر سال آثار تازه‌ای از سینه خاک این سرزمین بیرون کشیده می‌شود که هر یک از آنها با زبان بیزبانی از کوششهای مردم ایران باستان حکایتها می‌کند و به صورتی غیر مستقیم از نظام آموزشی روزگاری سخن می‌گوید که شاهنشاهان و بزرگان و معلمانی پرورش داد تافرزدانی بی‌ورند که با هنرمندی تمام تیشه به دست گیرند و برسنگهای کوهستانی خط بنویسند، ستونهای بزرگ بتراشند، آبراهها بسازند، آتشکده‌ها برپا کنند، و کاخها پی‌افکنند. اینها نمی‌توانست وجود داشته باشد مگر آنکه شاگردان بسیار جو راستاد کشیده و رموز معماری و سازندگی از آموزگار آموخته باشند. اداره شاهنشاهی پهناور ایران و ساتراپهای دور و نزدیک آن به سیاستمداران و قاضیان و دبیران و دیوانیان بیشمار نیاز داشت که می‌بایست کسی رنج تعلیم آنها را برده و به سالیان دراز آنان را برای کارگزاری این ملک و ملت آماده ساخته باشد.

کوشش ما در این بازنگری به تربیت ایرانیان در شاهنشاهی پیش از استیلای تازیان نمی‌تواند همه گوشه‌ها و تاریکیهای عصرهای گذشته را روشن کند. شاید دهها محقق برای مطالعه همه جوانب این امر مهم لازم باشد تا حق مطلب به درستی ادا

شود . تنها ادعایی که می‌توان کرد این است که با استفاده از آثار دیگران توانسته‌ایم روالها یا روندهایی را در تربیت مردم ایران باستان با شناسیم و تردیدی نداریم که در این میان با همه کوشش و موشکافی از اشتباه مصون نخواهیم بود ، به خصوص که در آثار مورخان قدیم و تاریخ‌نویسان جدید نیز مطالب ضد و نقیض در باب ایران بسیار است . هر یک از این نویسندگان به لحاظ ملیت خود و کشمکش‌های قوم و ملت آنان با ایران داشته است و نیز به سبب مشرب اجتماعی خویش، در نوشتن تاریخ ایران، به صورتی از مسیر صواب منحرف شده‌اند . از این رو در برخی از زمینه‌ها یافتن حقیقت کار دشواری است . بر خوانندگان است که با فکرتیزبین و قلم موشکاف خود نویسنده را از خطاهای احتمالی آگاه سازند .



## فصل ۱

### سر آغاز

## چگونگی تربیت ایرانیان باستان

برای آنکه به درستی بتوان از چگونگی تربیت ایرانیان باستان آگاه شد ، نخست باید روشن باشد که منظور ما از تربیت چیست و عوامل آن کدام است . نزد مردم عادی هرگاه از تربیت سخن گفته می شود ، غالباً دو معنی به ذهن باز می آید ؛ یکی صفات اخلاقی و آراستگی به کردار و خلق نیکو ؛ دیگری به مدرسه رفتن و دانش اندوختن . مسلماً این هر دو معنی معقول و صحیح است ، ولی مردم عادی به موجبات و عوامل تربیت و رابطه آن با نظام اجتماع یا فرهنگ چندان توجه ندارند . مراد ما در این کتاب بررسی کامل تعلیم و تربیت ایرانیان باستان و روشن ساختن ارتباط آن با حیات فرهنگی و کوششهای دیگر آنان در هنر و ادب ، کشاورزی و اقتصاد و کشورداری و غیره است .

اما بجاست که معنی تربیت را اندکی روشنتر سازیم تا علت و چگونگی بحثهایی که پیش خواهد آمد، به نوبه خود روشنتر باشد. در نظر برخی از افراد مقصود از تربیت همان مدرسه رفتن و علم آموختن است. در جهان امروز عملی ساختن همین معنی محدود نیازمند ایجاد سازمان آموزشی وسیع و تأسیس مدارس متعدد و تهیه بناها و لوازم و تربیت معلم و تدارک کتابهای درسی و صدها وسیله آموزشی دیگر است.

باید به یاد داشته باشیم که در جوامع باستانی نیز تربیت به همین معنی مورد قبول بوده، نهایت سازمان و امکانات آن به وسعت و گسترش دستگاههای آموزشی کنونی نبوده است و اگر فقط به بررسی این جنبه از کار تربیت اقدام شود، تصویر مبهم و ناقصی از آن به دست می آید.

در نظر برخی از متفکران، تربیت به معنای اجتماعی ساختن کودکان و جوانان است و مراد از اجتماعی ساختن آماده کردن افراد برای قبول مسئولیت در اجتماع است<sup>۱</sup>. بررسی این معنا مستلزم مطالعه اجتماع و فرهنگ، مبانی فکری و اصول عملی تربیت و نیز مطالعه نهادها و سازمانهایی است که وظیفه تربیتی را به عهده دارند و همچنین باید به برنامه تربیتی و فلسفه آن نظر افکند. در چنین بررسی وسیعی هر اقدام معین در امر تربیت با جریانهها و کوششهای دیگر در زمینه اقتصاد، مراسم دینی و مذهبی و سرانجام بانوع زندگی اجتماعی مردم ربط پیدا می کند و تصویری که از تربیت به دست می آید کاملتر و روشنتر خواهد بود.

بنا بر این، ما در این کتاب تربیت را به معنی کلی آن از نظر خواهیم گذراند و برای این منظور ناگزیریم نخست به سابقه فرهنگ ایران باستان و چگونگی آن نظری بیفکنیم و پس از آن از ترجمه احوال چند تن از شاهنشاهان زمان باستان به خصوص کوروش و داریوش یاد کنیم. این یادآوری نه از باب تاریخ نویسی است، بلکه از آن بابت است که این رهبران بزرگ در بنیاد گذاری فرهنگ ایران سهمی بزرگ داشته اند، و مهمتر از آن اینکه، چه از نظر رهبری و چه از نظر انسانی به چنان

۱- کرانباخ « روانشناسی تربیتی »، ترجمه م. رضوی. انتشارات دانشسرای عالی، ۱۳۴۶، تهران، ص ۴۸-۴۷.

پایگاه رفیعی رسیده اند که قرنهای متمادی سرمشق و کمال مطلوب ایرانیان بوده اند و چه بسا در کار تربیت جزئی از هدف مرییان پرورش صفات و کمالاتی بوده است که این شاهنشاهان بزرگ مروج آنها بودند و خود به واسطه این صفات و کمالات شهره روزگار شدند.



## فرهنگ ایران باستان

### ریشه‌ها و ویژگی‌های آن

چنان‌که گفته شد، بین نظام فرهنگی جامعه و وجوه دیگر آن و به‌خصوص تعلیم و تربیت پیوستگی وجود دارد. مکاتب اجتماعی و علمی جدید در این نکته تأکید فراوان دارند که همه کوشش‌های اجتماعی مردم با نظام کلی فرهنگ جامعه تناسب و همبستگی دارد و مبانی فکری و اصول عملی حیات فرهنگی هر اجتماعی در اقدامات دیگر مردم همان اجتماع در زمینه‌های اقتصاد، صنعت، تعلیم و تربیت و غیره نفوذ و تأثیری انکارناپذیر دارد.

فرهنگ ایران باستان نیز از این قاعده مستثنی نیست و، چنان‌که خواهد آمد، بین نظام کلی فرهنگ آن زمان و اقدامات تربیتی که به‌منظور آماده ساختن کودکان و جوانان برای قبول مسئولیت در اجتماع صورت می‌گرفت، هماهنگی و تناسب کامل وجود داشت.

### ریشه‌های فرهنگ ایران

فرهنگ ایران مانند همه فرهنگ‌های بزرگ جهان ریشه‌های مادی و معنوی

دارد. دیانت زردشت از جمله مهمترین مبانی معنوی و فکری فرهنگ ایران به شمار می‌رود. سرزمین اصلی نژاد آریا در آسیای میانه، سواری و تیمار اسب و همچنین اشتغال به شکار و گله‌داری و کشاورزی، زیستن در کوهستانها و سرانجام مبارزه پایان‌ناپذیر این قوم با محیط طبیعی نامهربان سرزمین ایران به نظر ما از جمله مبانی مادی فرهنگ ایران باستان به شمار می‌آیند. مجموع اینها در قوم ایران روحیه ملی خاصی پدید آورده است که کنجکاو، عشق به یادگیری و اقتباس، سختکوشی و پایداری، و نیز قدرت سازگاری خارق‌العاده از اجزای بارز آن است.

مورخان در این باره اتفاق نظر دارند که قوم آریا و شاخه ایرانی آن در سینه دم تاریخ ساکن آسیای میانه بودند و به تدریج از آنجا به سوی سرزمینهای دیگر مهاجرت کردند. اما درباره انگیزه این مهاجرت و به خصوص علت آمدن شاخه ایرانی قوم آریا به سرزمین ایران دلائل متفاوت و ضد و نقیض بیان می‌کنند. گیرشمن می‌نویسد که: «تصور می‌کنند که تعداد متزاید گله‌ها مالکان آنها را مجبور کرد که در جستجوی چراگاههای جدید برآیند، جریانی که متناوباً موجب ویرانی استپهای اوراسی شد، نیز ممکن است ایشان را برای چاره به جستجوی نواحی مساعدتر واداشته باشد.» وی در جای دیگر می‌نویسد که: «به نظر می‌رسد که هند و اروپائیان زادگاه خود را که به اغلب احتمال در دشتهای اوراسی در روسیه جنوبی بود، بر اثر فشار اقوام دیگر از عقب ترك گفتند.» این دو دلیل، که هر يك می‌تواند تاحدی موجه باشد، در مورد علت مهاجرت شاخه ایرانی قوم آریا به سرزمین ایران کاملاً منطقی به نظر نمی‌رسد. زیرا نخست باید گفت که محیط طبیعی ایران با خشکی اقلیم و کوهستانها و شوره‌زارها و نم‌کزارهای گسترده دامن‌چندان برای گله‌داری مساعد به نظر نمی‌رسد. اقوام مهاجر، چه در جستجوی چراگاه بهتر و چه به فشار دشمنان پشت سر، می‌بایست به سرزمینی رفته

۱ - گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۴، ص ۶۹-۷۰.

۲ - گیرشمن، نقل از تاریخ اجتماعی ایران، تألیف مرتضی راوندی، جلد اول، تهران ۱۳۴۷، ص ۱۲۵.



باشند که از نظر اوضاع طبیعی امکانات مساعدتری بدانان عرضه دارد. اینک پرسیدنی است پس چرا به سوی سرزمین ایران روی آوردند. پاسخ این پرسش را با توجه به دو جریان می توان داد. نخست باید گفت که سرزمین ایران با تمدنهای بزرگ آن زمان یعنی کلد، آشور، عیلام، بابل، لیدی، سومر و آکاد مجاور بود. جریان دوم این است که عناصر آریایی از تقریباً هزاره دوم پیش از میلاد به صورت امواج متوالی به ایران آمدند. بعید نیست که در جریان این مهاجرت های پیاپی افرادی از سرزمین جدید به سرزمین اصلی بازگشته و بازماندگان قوم خود را در سرزمین اصلی از رونق و شکوه تمدنهای همسایه سرزمین ایران آگاه ساخته و آنان را به مهاجرت به سوی سرزمین ایران ترغیب کرده باشند. حقیقت تاریخی و جغرافیائی نخست و نیز امواج مهاجرت پیاپی به ما اجازه می دهد که بگوییم شاخه ایرانی قوم آریا به انگیزه آشنایی با تمدنهای خاورمیانه به فلات ایران مهاجرت کرد.

جریان دیگر این حدس را تأیید می کند. ریچارد فرای<sup>۱</sup> می نویسد که در شرح جنگهای آشوریان در قرن نهم پیش از میلاد برای نخستین بار نام پارس و ماد ذکر شده است و این نشان می دهد که اقوام ایرانی پس از مدتی سکونت در فلات ایران در صدد تماس و جنگ و ستیز با همسایگان خویش برآمدند. گیرشمن نیز در این باره می نویسد که سواران ایرانی با خیل و حشم وارد ایران شدند و سرزمین ایران را به ممالک کوچک تقسیم کردند. اکثر آنان همراه سواران خود وارد خدمت امرای محلی گردیدند. آنان مردانی بودند که از راه شمشیر و به عنوان سرباز مزدور زندگی می کردند.<sup>۲</sup>

دیباکونوف مورخ روسی شروع مهاجرت اقوام آریائی را هزاره سوم پیش از میلاد می داند و معتقد است که نمی توان گفت که مهاجرت قبائل آریائی به طرز دسته جمعی و در زمانهای محدود صورت پذیرفته است.<sup>۳</sup>

۱ - ریچارد فرای، میراث باستانی ایران، ص ۱۱۲.

۲ - گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۷۰.

۳ - دیباکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۵۷-۵۸.

سعید نفیسی معتقد است که این مهاجرتها از هزاره پنجم قبل از میلاد و هنگامی که دیگر آب و هوای مسکن اصلی آریاییان سازگار نبود آغاز شده است.<sup>۱</sup>

بنابر آنچه گفته شد، اگر علل دیگری نیز چون ناسازگاری آب و هوا و فشار اقوام دیگر، یا حوادث و اتفاقات مختلف در مهاجرت شاخه ایرانی قوم آریایی مؤثر بوده باشد، اما نقش این حقیقت که آنان پس از استقرار در نجد ایران و غلبه بر سکنه بومی، که تمدنی نسبتاً قدیمی داشتند، به سرعت در صدد تماس با تمدنهای همسایه برآمدند و سرانجام تمدنی بی نظیر بنیاد نهادند، مؤید این ادعاست که قوم ایرانی بنا به انگیزه کنجکاو و جویندگی به این سرزمین آمد، یا لاقلاً در اثر تماس با فرهنگهای مجاور به کشف راز عظمت آنها کنجکاو شد و پس از آموختن اسرار تقدم و ترقی تمدنهای مجاور خود به استقرار تمدنی مستقل همت گماشت و موفق شد.

بومیان غیر آریایی سرزمین ایران که قدمت تمدنشان به چهار هزار و پانصد سال پیش از میلاد می رسد، دارای فرهنگی بودند که به مرحله اقتصاد روستائی رسیده بود. قوم ایرانی پس از ورود به سرزمین ایران نخست با تمدن این بومیان روزگار دیرین آشنا شدند و پس از آن به استقرار پادشاهیهای محلی پرداختند که از آنها تاریخ مدون و مستدلی به جای نمانده است. افسانه هایی که در باره سلسله های پیشدادیان و کیانیان به ما رسیده است و به خصوص اطلاعاتی که می توان از آثار دیانت زردشتی و ازیشتها استخراج کرد تا حدی دارای این ارزش تاریخی است که اندکی تاریخ ایران پیش از دوره هخامنشی را روشن می کند.<sup>۲</sup>

مقصود ما در اینجا از اشاره به پادشاهیهای ایران پیش از عهد سلسله های ماد و هخامنشی آن است که بگوئیم تشکیل شاهنشاهی ایران صرفاً در حکم گیاهی خودرو و امری ناگهانی نبوده و فرهنگ ایرانی زمینه و سابقه ای نسبتاً طولانی داشته است. ظهور چهره های درخشانی چون کوروش و داریوش نیازمند سابقه فکری و تاریخی طولانی

۱ - سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی ایران، نقل از «تاریخ اجتماعی ایران»، تألیف مرتضی راوندی، ص ۲۴.

۲ - کریستن سن، کیانیان، ص ۴۹.

بوده است و نمی‌توان تصور کرد که چنین افراد بزرگی بلافاصله پس از زندگی شبانی و صحرانوردی و گله‌داری در بین قومی پیدا شده و شاهنشاهی بزرگی بدان عظمت بنیاد نهاده باشند. حفریات تپه سیالک در کاشان نشان می‌دهد که پیش از عهد هخامنشی خط و نوشته وجود داشته و بدین وجه استعمال خط در ایران مرسوم بوده و البته بین تمدن قبل از عهد هخامنشی با تمدنهای مجاور نیز ارتباط برقرار بوده است<sup>۱</sup>.

از سوی دیگر بنا به عقیده دیاکونوف « احتمال می‌رود که قسمت‌های قدیمی اوستا در سرزمین قدیمی باکتریا یعنی در نقطه‌ی علیای آمودریا (جیحون) تنظیم شده باشد. درישته‌ها سرودهایی که به خدایان جداگانه اختصاص یافته و از خیلی جهات شبیه به ریگ - ودایی باشد و بدون تردید قبل از تأسیس آئین زردشت پیدا شده، به ایالات شرقی ایران و آسیای میانه اشاره شده است<sup>۲</sup> ».

این مدارک نشان می‌دهند که معتقدات مذهبی ایرانیان سابقه طولانی داشته و به روزگاری باز می‌گردد که زندگی اجتماعی شاخه‌های ایرانی و هندی قوم آریا مشترک بوده یا در همسایگی یکدیگر ادامه داشته است. همه اینها حکایت از قدمت تمدن ایرانی و ریشه‌های گوناگون تجربه‌هایی می‌کنند که این قوم پیش از تشکیل حکومت‌های ماد و پارس در طول قرون و اعصار اندوخته‌اند.

به این ترتیب ایرانیان پس از ورود به نجد ایران و برخورد به سد مستحکم تمدنهای مجاور، طی چند قرن نخست قوم بومی و اصلی سرزمین ایران را مستهلك کردند و تمدن مخصوص خود را استقرار بخشیدند و بعد به سوی تمدنهای همسایه دست‌گشودند و با کسب تجربه در باب زندگی اجتماعی آنان طرحی برای زندگی سیاسی و فرهنگی خویش ریختند و سرانجام آن تمدنها را در فرهنگ خود مستهلك ساختند<sup>۳</sup>.

کشف آثار تمدنهای متعدد در سرزمین ایران و ارتباط این تمدنها با تمدنهای هند و بین‌النهرین، قدمت سوابق تمدن اولیه ایران پیش از عهد هخامنشی را بخوبی

۱ - گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۶.

۲ - دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۸۷.

۳ - گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۶۹.

مدلل می‌دارد. از این گذشته اگر خود شاخه ایرانی قوم آریا قبل از آمدن به ایران سابقه تمدنی و فرهنگی طولانی هم نداشته باشد، تماس این قوم با بومیان محلی که از پنج هزار سال پیش از میلاد فلزات را می‌شناخته و به کشاورزی اشتغال داشته‌اند و دارای اجتماعات روستایی و قبیله‌ای بوده‌اند، کافی است که طی یکی دو قرن با رموز این تمدنها آشنا شده برای اخذ تماس با تمدنهای بزرگتر و سرانجام جهت پیریزی تمدن شاهنشاهی ایران آماده شوند. به همین سبب دیاکونوف می‌گوید که دولت هخامنشیان وارث تمدنهای قدیم آسیا بود که مرکز آن بین‌النهرین و عیلام و سوریه بود و همین موضوع از بسیاری از جهات کیفیت فرهنگ و تمدن هخامنشیان را معلوم می‌دارد<sup>۱</sup>.

متأسفانه اطلاعات ما درباره این گذشته‌های بسیار دور، یا محدود به اشاراتی است که در اوستا و یشتها وجود دارد یا مأخوذ از مطالبی است که در آثار قوم یهود یا مورخان یونانی به جای مانده است. البته حفاریات سی‌چهل سال اخیر نیز آثار گرانهای دیگری نیز از بطن خاک بیرون آمده که به شناخت گذشته فرهنگ ایران کمک می‌کند. بسیاری از اینها حکایت از وجود هنرمندان و فلزکاران ماهر در تمدن هزاره اول قبل از میلاد در این سرزمین می‌کند<sup>۲</sup>.

در مورد خط و کتابت باید گفت که ایرانیان اگر هم خود هنگام آمدن به این سرزمین خط و کتابت نداشتند، ولی به سرعت آن را از بومیان محلی و از عیلام و آشور و سومریان اقتباس کردند و با خط آنان زبان آریایی خود را می‌نوشتند. ویل دورانت در این مورد می‌گوید: « ایرانیان زبان آریایی و الفبای سی‌وشش حرفی خود را از مردم ماد گرفتند و همین مادها سبب آن بودند که ایرانیان به جای لوح گلی کاغذ پوستی و قلم برای نوشتن به کار بردند و به استعمال ستونهای فراوان در ساختمان توجه کردند<sup>۳</sup> ».

- 
- ۱ - دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۷۱.
  - ۲ - هارولد لمب، کوروش کبیر ص ۳۴۲.
  - ۳ - ویل دورانت، مشرق‌گاوارة تمدن، ص ۵۱۶.

از این نوشته چنین برمی آید که ایرانیان، یعنی پارسیان، قبلاً روی لوحه‌های گلی خط می نوشتند و مادها واسطه انتقال خط جدید و نوشت افزار متداول در تمدنهای جلگه بین‌النهرین به پارسیان شدند. همین يك فقره نشانه تجربه‌های گرانبهای است که ایرانیان آن روزگار پیش از تشکیل شاهنشاهی بزرگ خود از محیط پیرامون خویش اخذ کردند.

از جمله عوامل دیگری که در خصوصیات روحی و فرهنگی ایران مؤثر بوده است، اسب سواری و زندگی در کوهستان و عشق به شکار و کشاورزی را می توان نام برد. از نتیجه مطالعات باستانشناسان و آثاری که به دست آمده است، عده‌ای معتقدند که از دیرباز در ایران به رشته کشاورزی اهمیت فراوان می دادند. کاوشهای تپه سیالک نشان می دهد که از شش هزار سال پیش در حدود کاشان عده‌ای از طریق کشاورزی زندگی می کردند.

از نقش روی استوانه‌ای که در شوش کشف شده است معلوم می شود که در سه هزار سال قبل از میلاد مسیح گندم را در مخزنهایی شبیه «تاپو» (کندو) که امروز هم در بعضی از نواحی دیده می شود، می ریختند و انبار می کردند<sup>۱</sup>.

نکته مهم در مورد کشاورزی ایرانیان آن است که به سبب خشکی آب و هوا و اقلیم بری این سرزمین، مردم مجبور به مبارزه همیشگی با طبیعت سختگیر محیط خویش بودند. برای جبران کم آبی و محرومی از رودهای پر آب، ناگزیر به حفر قناتها و کاریزها مبادرت می کردند. حتی در بسیاری از منابع قدیمی صحبت از سد بندی و ذخیره کردن آب به میان آمده است. این جدال دائمی با طبیعت نامهربان بیگمان مردم آن روزگار را چون بسیاری از کشاورزان نقاط بری و خشک ایران امروز مردمی سختکوش و سخت جان بار آورده بود که تاب و توانی فوق العاده داشتند.

شکار کردن با جنگ افزارهای ناقص قدیمی از قبیل تیر و کمان، زوبین و فلاخن که ورزشی سخت و توانفرسا بود و قرنهای متمادی متداول بود، از جمله موجبات

---

۱ - بهرامی، تاریخ کشاورزی ایران، ص ۱۳۳.



مهمی است که در ایجاد روحیه پایداری و پایداری و جنبندگی و کوشش و حتی جنگاوری و رزمجویی تأثیر فراوان داشته است. حتی در زمان کوروش و داریوش و شاهان دیگر به هنگام صلح جوانان و سربازان به شکار وادار می‌شدند تا همواره چابک و چالاک باشند و تن سالم داشته باشند. در واقع شکار و سواری از جمله تمرینات نظامی زمان صلح به‌شمار می‌رفت<sup>۱</sup>.

عامل مهم دیگر سواری و علاقه ایرانیان قدیم به اسب بوده است. با آنکه در مورد سواری و تأثیر مؤانست انسان با اسب تحقیق علمی روشنی نشده است، ولی کسانی که با اسب و سواری سروکار دارند می‌دانند که بر پشت هیچ مرکوبی مانند اسب احساس غرور و برتری به‌انسان دست نمی‌دهد. از این گذشته تیمار اسب و مراقبت از این حیوان نجیب، که به آسانی صدمه می‌بیند، نیازمند شکیبایی و حوصله بسیار است. و چون می‌دانیم که به عقیده مکاتب اجتماعی امروز نوع انسان حتی از ابزار تولید تأثیر می‌پذیرد، بنا بر این منطقی است که بگوئیم انسان از جانوران و به‌خصوص از اسب که مهمترین مرکوب دنیای قدیم به‌شمار می‌رفت، نیز تأثیر می‌پذیرد.

در حال سواری احساس غرور و برتری به‌انسان دست می‌دهد و در تاخت و تاز جرات و شجاعت شخص افزایش می‌یابد و اگر سواری همراه با تیراندازی و فنون دیگر سوارکاری باشد، آدمی را چالاک و تیزچنگک بار می‌آورد.

#### ۱- گزنفن در کتاب کورشنامه می‌نویسد:

«شاه چند بار در ماه بزم شکار خارج می‌شد، در این اوقات نیمی از این افراد را در رکاب خود می‌برد. کسانی که در رکاب شاه حرکت می‌کردند بایستی کمان و تیر کشی در کمر خود و شمشیری در غلاف و یا خنجر داشته باشند. علاوه بر این سپری ازنی و دو نیزه با خود برمی‌داشتند که یکی را پرتاب کنند و دیگری را در صورت ضرورت بدست گیرند. رسم ایرانیان اینست که در شکار مانند یک آرایش جنگی حرکت می‌کنند و توجه خاص پادشاه باین امر مؤید براین قول است که شکار در نظرش مکتب جنگ و میدانی برای تمرین فنون حربی است. بدین دلیل مراقب است که عموم جوانان و وظیفه خود را با مهارت کامل انجام دهند. بدین منظور آنان را عادت می‌دهد صبح زود از خواب برخیزند، از محل سرما و گرما هراسی بدل راه ندهند، به پیاده روی عادت کنند، در اسب سواری صاحب مهارت باشند برگردۀ اسب تیراندازی نمایند و در پرتاب نیزه، در حین تاخت جلد و چالاک باشند.»

ذکرشوالیه‌ها و شهبسواران و عیاران تاریخ که عناوین بسیاری از آنان مانند شوالیه و شهبسوار با کلمه اسب ارتباط دارد مؤید نظر ما در باب تأثیر اسب و سواری در پردلی و شجاعت ایرانیان باستان و ذوق و عشق آنان به زندگی است، به خصوص که این عشق و علاقه با عشق به شکار و کشاورزی و زیستن در کوهستان نیز همراه بوده است.

کریستن سن می‌نویسد: « قوم ایرانی از قدیمترین ایام به علاقه به اسب و ذوق سواری معروف بوده است. البته طبقه اسواران را بعد از نجای درجه اول، که عده قلیلی بوده‌اند، بر سایر طبقات مقدم می‌دانسته است و ... عنوان اسواران رفته‌رفته حائز اعتبار اجتماعی مهمی گردید.<sup>۱</sup>» در کتاب کوروش کبیر چنین آمده است که: « ایرانیان ... سوار اسب نیسیائی می‌شدند ... و از نظر دام ایرانیان بودند که گاو شیرده و گاو میش تربیت می‌کردند ...<sup>۲</sup> »

گزن فن در ذکر صفات کوروش گفته است که این شاهنشاه بزرگ از لباسهای فاخر و رنگین شاد می‌شد و مخصوصاً به اسب سواری عشق مفراط و بی‌پایانی ابراز می‌داشت. ریچارد فرای در اشاره به فتوحات پارسیان می‌گوید که آنان در فن سپاهیگری بیشک با به کار بستن شیوه های نو در سواری و دیگر کارها پیشرفت کرده بودند<sup>۳</sup> و باز گزن فن می‌نویسد حتی امروز یک فرد پارسی آنگاه در زیبایی و اصالت ممتاز است که بر پشت اسب هنر نمایی کند، به بیان دیگر پارسی ممتاز پیاده راه نمی‌رود و بدون اسب خویش در برابر دشمن نمی‌ایستد<sup>۴</sup> در اکثر اشاراتی که به مهاجرت آریاییان شده است، از اسبها و گردونه های آنان یاد کرده‌اند<sup>۵</sup>. این امر نشان می‌دهد که این قوم از دیر باز با اسب

۱- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۳۲.

۲- هارولد لمب، کوروش کبیر، ص ۲۹.

۳- گزن فن، کوروشنامه، ص ۱۲.

۴- ریچارد فرای، میراث باستانی ایران، ص ۱۴۰.

۵- گزن فن، کوروشنامه، ص ۱۳۶.

۶- ریچارد فرای، میراث باستانی ایران، ص ۹۲.

وسواری مانوس بوده و در مقابل رام کردن این حیوان نجیب و نیرومند و چالاک خود نیز صفاتی کسب کرده است که چنان که گفتیم به صفات شهبواران و شوالیه ها تعبیر شده است .

از اینها گذشته ایرانیان بهترین اسبها را پرورش می دادند و اسبهای نسیایی در همه جا شهرت داشت و بعید نیست که اسبهای اصیل کشورهای عربی و خاورمیانه از نژاد همان اسبها باشند . هر دوت از اسبهای پر خون و زیبای ماد سخن می گوید . ظاهراً اسبهای ماد به سرزمین بین النهرین و عربستان و مصر نیز صادر می شد<sup>۱</sup> .

وقتی که اعراب لشکریان ساسانی را شکست دادند و برای ایران مسلط شدند در حلوان غنائم وافری... در اینجا به دست اعراب آمد، از جمله يك صدهزار اسب ممتاز از چراگاه ماد گرفتند که مسلماً از نسل اسبهای مشهور نسیایی هخامنشی بودند<sup>۲</sup> . برخی از مورخان ، چنان که گفته شد ، علت اساسی فتوحات سریع ایرانیان را مهارت لشکریان ایرانی در سواری و تیراندازی دانسته اند . هارولد لمب از قول مایر چنین می نویسد : « يك علت کامیابی حیرت آور آن دولت باستانی... در مهارت تیراندازان سوار و پیاده ایران بوده است . همچنین ایرانیان در واقع انحصار اسبهای نسیایی را داشته اند که پیش از آنان مادیها و آشوریها از پی آن می گشتند . ایضاً کردها و پهلویها کمانهای بلند نیرومندی به کار می بردند و کوهستانیان و جلگه نشینان سوار هم خیلی قوی بودند<sup>۳</sup> . » شواهدی که نقل کردیم جملگی از تأثیر اسب و سواری در پردلی و شجاعت و طبیعت دوستی ایرانیان قدیم حکایت می کنند .

چنانکه قبلاً نیز گفتیم کشاورزی و کشت درختان گوناگون علاوه بر آنکه نماینده عشق مردم ایران نسبت به طبیعت بود، از سوی دیگر وظیفه مذهبی نیز به شمار می رفت،

---

۱- هرودوت ، تاریخ ایران ، نقل از تاریخ اجتماعی ایران ، تألیف مرتضی راوندی ، ۱۴۲-۱۴۱ .

۲- ژنرال سرپرسی سایکس ، تاریخ ایران ، مترجم محمد تقی فخر داعی گیلانی ، کتابفروشی زوار ، طهران ۱۳۳۵ ، ص ۶۹۱ .

۳- هارولد لمب ، کوروش کبیر ، ص ۲۳۹ .

چنانکه افراد ذیل در ایران قدیم در زمره گناهکاران محسوب می شدند « قاضی بد، مردی که در حفظ مزارع خود غفلت ورزد و کسی که دیگران را آزار کند. <sup>۱</sup> » بسیاری از شاهنشاهان ایران باستان شخصاً به کشت درخت علاقه مند بودند. داریوش در نامه‌ای به حاکم سواداتس چنین دستوری می دهد که در آسیای صغیر و روسیه گیاهان و درختان شرقی بکارد. داریوش در این نامه می گوید من نیت شما را در بهبود بخشیدن کشورم به وسیله انتقال و کاشت درختان میوه دار در آن سوی فرات در بخش علیای آسیا تقدیر می کنم. <sup>۲</sup>

غیر از کشاورزی، تربیت حیوانات اهلی و از جمله اسبهای ظریف و خوش اندام و چالاک که در سرزمین ایران پرورش داده می شد، در منابع مذهبی نیز حفظ و نگاهداری حیوانات اهلی و مبارزه با حیوانات زیان بخش تأکید شده است. در یشتها به ارزش اقتصادی گاو اشاره گردیده و از تأثیر نیروی این حیوان برای شخم زدن زمین یاد شده است. <sup>۳</sup> از مجموع مطالبی که در باب سختی محیط طبیعی ایران، عشق به شکار و کشاورزی و علاقه به اسب و پرورش حیوانات اهلی گفته شد، می توان چنین نتیجه گرفت که زندگی مردم ایران حتی در زمان صلح در مبارزه و تلاش و کوشش خلاصه می شد و همین جدال دائمی با طبیعت و سختکوشی موجب شد که آنان از بونته حوادث زمان سر بلند و پیروز بیرون آیند و برای تأسیس شاهنشاهی بزرگی که تا به امروز پا بر جاست شایستگی کسب کنند. بیگمان اینها که گفتیم و نیز زیستن در کوهستانهای مرتفع و ستیزه با ارتفاعات سر به فلک کشیده و سختی های آن ناگزیر مردمی پرتاب و توان به بار آورد که علاوه بر تحمل رنج تأسیس چنان شاهنشاهی بزرگی، حوادث هولناک بی شمار را پشت سر گذاشتند و پس از هزار بار شکست که برای انقراض ملتی کافی بود از نو سر بلند کردند و حیات ملی خویش را از سر گرفتند.

۱- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۸۰.

۲- ر.ک.، ص ۲۰۲-۲۰۳.

۳- مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ص ۴۶۱.

## مبانی معنوی فرهنگ ایران

دین و مذهب از روزگار نخست با حکومت شاهنشاهی ایران همدم و همگام بوده و از مبانی مهم فرهنگ ایرانی به شمار می‌رفته است.

در آغاز کیش مهرپرستی، آیین مزدیسنا، و آیین زردشتی، پس از آن آیین مانئی، سپس مسلک اجتماعی مزدک رگه‌هایی از اندیشه و معنویت وارد فرهنگ ایران ساختند. پس از اسلام نیز دیانت اسلام از جمله مسلط‌ترین ادیان در زندگی معنوی و فرهنگی این مملکت بوده است.

اما ممکن است ایراد شود که برخی از مسلک‌هایی که در سطرهای پیش از آنها یاد شد جزء دین یا مذهب به‌شمار نمی‌آیند و نیز نگارنده به‌یاد دارد که در روزگار تحصیل برخی از مردم و حتی معلمان در تصدیق این که کیش زردشت آیینی آسمانی است تردید داشتند. به موجب علوم انسانی عصر کنونی هر کیش و آیینی که در جامعه یا جوامعی انتشار می‌یابد، بیگمان زمینه و سابقه‌ای اجتماعی دارد و با مقتضیات و احتیاجات گروهی که به آن می‌گروند تطبیق می‌کند.

نسبت ساختگی بودن ادیان و مذاهب و فرقه‌ها و مسالک به کلی جاهلانه و بی‌اساس است. سایکس در این باره می‌نویسد که « بعضی از محققین گفته‌اند و عقیده صحیحی است که هیچ مذهبی اختراع نمی‌شود و این حرف درباره‌ی زبان نیز صادق است. یعنی هر دو امر برنشوو نما و تبدلات تدریجی درست می‌شود و از آنجا که مذهب مبنی بر عقایدی است که افسانه‌ها و اساطیراگر بر روی آنها قرار نگرفته باشند، البته تصرف کلی در آنها داشته و کمال اهمیت را دارد که بتوانیم آن حکایات قدیم اساسی را معلوم نماییم و خوشبختانه افسانه‌های آریایی برای اخلاف باقی مانده و ما برای معرفت به احوال مبادی تمدن جدید از آنها استفاده می‌کنیم.<sup>۱</sup>»

نکته‌ی دیگر که در این مقدمه باید یادآوری شود این است که متعصبان و اهل غرض برای طرد مذاهب و ادیان غیر به وارد کردن اتهامات ناروا مبادرت می‌کنند و

۱- سایکس، تمدن ایران، ص ۱۳۱.

از این گونه ایرادها به اکثر مذاهب آریایی نیز فراوان وارد شده است. دیاکونوف در این باره می‌گوید که «مغها نیز نظیر بسیاری از سازمانهای دینی و اجتماعی از طرف مخالفین و معارضین خود متهم بودند که «اشتراکی بودن زنها» را تجویز و توصیه می‌نمایند».

ذکر این دو نکته برای رد هر نوع شبهه و تردید و افترا و تهمت نسبت به مذاهب آریایی قبل از اسلام ضرورت داشت تا نخست، دانسته شود که مذهب و مسلک در صورت پیشرفت و تقدم نمی‌تواند ساختگی باشد و دوم، اتهاماتی که دائر برناپاکی و انحراف جنسی و آلودگی برخی از مذاهب آریایی وارد آمده است، باطل و بی‌اساس است.

در تواریخ آمده است که کورش بزرگ به پروردگار یکتا ایمان و اعتقاد داشت، اما بلند نظری و مدارا و مماشات او در اعتقادات دینی چنان بود که با تعصب و خشکی برخی از حکام قدیم خود را پای بند مذهب یا عقیده خاص نشان نمی‌داد و در همه جا خدایان همه کشورهای تابعه را تقدیس می‌کرد و به همه آنها احترام می‌گذاشت. از مجموع اظهارات مورخان چنین بر می‌آید که کورش آیین مزدیسنا را باور داشت و این عقیده از اظهار نظر هارولدلمب مستفاد می‌شود که می‌نویسد کورش ضمن برپا داشتن یک رسم هخامنشی دستها را برافراشت و سربسوی آسمان بلند کرد و چنین گفت «درود به ارواح دام و گیاههای سودمند، درود به مردم، از زن و مرد هر جا باشند، آنان که پندار نیک دارند و وجدان نشان از شر مبراست... قربانی می‌کنیم بهر آنکه همه ما را آفرید، روشنایی آتش و مهر به ما عطا کرد، چشمه‌ها را جاری ساخت و جاده‌ها را به سوی سواحل رودها امتداد داد و سیلها را از کوهها به نفع آدمیان سرازیر نمود».

ایرانیان پیش از آمدن به سرزمین‌های ماد و پارس زندگی طایفه‌ای و ایلی

۱- دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۹۵.

۲- هارولدلمب، کوروش کبیر، ص ۲۲.

داشتند؛ از این رو معتقدات مذهبی واحدی بین آنان رواج نداشت. به گفته هرودوت معتقدات سکاها با عقاید قومی که بعداً پارس نامیده شدند، فرق داشت و نیز بین مذهب پارسها یعنی سکنه قدیمی ناحیه فارس با عقیده مذهبی سکنه شرقی ایران اختلاف فاحش وجود داشت<sup>۱</sup>، ولی از جزئیات عقاید این اقوام اطلاع صحیحی به جای نمانده است.

یکی از نخستین جداییهایی که در مذاهب آریایی قدیم حاصل شد جدا شدن پرستندگان اهورها از پرستندگان دیوان است. اهورها خدایان قبایل نیمه صحرا-گرد و زارع بودند، ولی قبایل صحرا گرد و راهزن دیوان را خدای خود می دانستند. مذهب مزدیسنا به گروه نخست و مذهب دیویسنا به گروه دوم تعلق داشت<sup>۲</sup>.

به عقیده عده‌ای از مستشرقین مزدائیسیم میراث عهد قدیم و دوره‌هایی است که هند و ایرانیان و حتی هند و اروپاییان زندگی مشترکی داشتند. دلیل این مطلب اینکه در «ریگ ودا» و در اوستا عقاید مشابهی پیدا می‌شود که بیشتر با عبارات مشابهی ذکر شده است<sup>۳</sup>.

در آیین مزدیسنا ابتدا بیش از یک خدا که اهورا مزدا نام داشت، پرستیده نمی‌شد. شاهان ایران برتری او را بر سایر خدایان تأیید می‌کردند و او در واقع «خدای فرد» بود بر آسمانها و سراسر کائنات فرمان می‌راند. علاوه بر اهورا مزدا به خدایان کوچکتری نیز معتقد بودند که آنها را ایزدان می‌نامیدند و مظهر قوای طبیعت یعنی آب، آتش، خورشید، باد، ماه آسمان، و زمین و غیره می‌شمردند. هر یک از عناصر مقدس به نوعی خاص پرستیده می‌شد و با خواندن سرودهای مخصوص و اهدای قربانی‌ها و ریختن شراب و شیرۀ بعضی از گیاههای معطر مهر و محبت آنان جلب می‌گشت<sup>۴</sup>.

۱- داوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ص ۴۸۵.

۲- کریستن سن، کیانیان، ص ۲۱.

۳- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۸۵.

۴- ر.ک. تاریخ اجتماعی ایران، ص ۴۸۵.

مهرپرستی نیز از دیر باز، که تاریخی برای آن نمی‌توان قائل شد، در بین آریائی‌ان رواج داشت. در میان خدایان قدیم در درجه اول مهر یا میثرا مورد توجه بود که خدای چراگاهها و حافظ و نگهبان درستکاران و ناظر اعمال نیک و بد مردم بود. مهر را سرچشمه خیر و برکت و باران فراوان و محصول خوب و سایر برکت‌های زندگی می‌شمردند. نام این خدا از قرن چهارم پیش از میلاد در کتیبه‌های هخامنشی آمده است. آیین مهر در دنیای قدیم شهرت فراوان داشت. چون پادشاهان ایران توجه مخصوص به مهر داشتند و همه لشکریان پیروزی خود را از او می‌دانستند، از این روستایش مهر سراسر ایران را فراگرفت و از حدود ایران هم‌گذشت و به تمامی ممالک تحت استیلای شاهنشاهان رسید. از مذهب باستانی هندیان که در سرودهای کهن ودا منعکس شده شده است تا آیین مهرپرستی که بین رومیان رواج داشت و معابدی که حتی در انگلستان و شمال آفریقا برپا بوده، درهمه جا «مهر» از مقتدرترین و بزرگترین خدایان به شمار می‌رفت و بیش از هر خدای دیگر در زندگی اقوام نفوذ داشت.<sup>۱</sup>

در آیین مهرپرستی خدایان دیگری با مهر ارتباط داشتند. از آن جمله است رشنو خدای راستی، سروش خدای اطاعت، اشی آلهه باروری و زناشویی و برکت و سعادت خانوادگی، بهرام خدای جنگ و پیروزی، خورنه یا فری خدای جلال و اقبال شاهان. پرستندگان مهر هنگام قربانی کردن برای خدایان خود را با شرابی بد نام هوم سرمست می‌کردند که موجب پیدایش جذبۀ مذهبی می‌شد.<sup>۲</sup>

زردشت پیامبر به هنگام اصلاح ادیان، مقام مهر را از زمره خدایان پایین آورد و آن را در ردیف قرشتگان قرار داد. جنبه عملی آیین مهرپرستی، انضباط اخلاقی شدیدی نظیر انضباط سربازی را توصیه می‌کرد که پرستندگان مهر بر خود هموار می‌کردند. فرد مبتدی در مهرپرستی خود را جلوه‌گاه حق می‌دانست و از این رو او امر آن را از جان و دل می‌پذیرفت. مهرپرست انسانی مبارز و پاکدامن و جسور و پاکدل و به عهد خویش وفادار بود؛ با دروغ دشمنی می‌ورزید و در برابر شر ایستادگی

۱- ر.ک. تاریخ اجتماعی ایران، ص ۶-۴۸۵.

۲- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۶.



می‌کرد؛ در نظر وی تمایلات گمراه‌کننده، پلیدیها و اعمال خلاف اخلاق و بیعدالتی مظاهر چیرگی شر و ظلمت به شمار می‌رفت.

پرهیزگاری و صفای اخلاقی مهر پرستان عظمت و شکوه بی نظیری به آیین میتراپی می‌بخشید، در این آیین پاکی و پاکیزگی مطلوب ایرانیان با انضباط آهنین و سخت کاری مورد علاقه رومیان درهم آمیخته بود.<sup>۱</sup>

### آیین زردشتی

مورخان درباره مولد و منشأ زردشت و تاریخ ظهور آیین وی و نیز درباره کیفیت غالب کیش زردشتی اختلاف نظر فراوان دارند.

برخی ظهور وی را از مشرق و برخی دیگر از مغرب ایران می‌دانند. کریستن سن ظهور او را مقدم بر دوران هخامنشی می‌داند و می‌گوید که وی آیین مزدا پرستی را اصلاح کرد و بر پایهٔ محکمی قرار داد. و نیز اضافه می‌کند که زردشت مردی توانا و پارسا بود که در آرزوی درک حقیقت و مجاهدت بود و در راه راستی گام برمی‌داشت. وی به راهنمایی مکشفه و الهام پرستش دیوان را خلاف مصلحت آدمیان تشخیص داد و در مقابل آن پرستش اهورامزدا را توصیه کرد که در نزد او خدای عشیره یا ملت خاص نبود، بلکه آفریدگار عالم و همهٔ نوع بشر به شمار می‌رفت. زردشت دیوان را خدایان دروغی و بدکاری می‌دانست که دشمن اهورامزدا هستند. جدال بین اهورامزدا و دیوان، که نمایندهٔ اهریمنند، در کیش زردشت مبین پیکار دو گوهر یا دو «خرد» متضاد است که از آغاز آفرینش وجود داشته‌اند.<sup>۲</sup>

به هنگام ظهور زردشت در بین اجداد پارسیان، مردم جانوران و زمین و آسمان و نیاکان خود را می‌پرستیدند. بزرگترین خدایان پیش از زردشت میترا خداوند روشنایی و خورشید و اناهیتا خدای زمین و حاصلخیزی و هوما گاو خدایی بود که مرده و دوباره زنده شده و خون خود را همچون نوشابه‌ای که حیات جاودانی

۱- مرتضی‌راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ص ۴۸۶.

۲- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۷.

می‌آورد ، به فرزندان آدم بخشیده بود . پرستش این خدا در نزد ایرانیان قدیم چنان بود که شیرۀ مستی آورهما را می‌نوشتند و آن گیاهی بود که بردمانه کوههای ایران زمین می‌رویید . زردشت را این خدایان ابتدایی و شعائر میخوارگی خوش نیامد و بر ضد کسانی که مراسم قربانی و نیایش در برابر این خدایان را رهبری می‌کردند ، قیام کرد و با شجاعتی همانند انبیای دیرین هشدار داد که ، جز خدای یگانه ، اهورامزدا پروردگار آسمان و روشنی ، خدای دیگری وجود ندارد و خدایان دیگر مظاهری از صفات او هستند<sup>۱</sup> .

اقوام مختلف داستانها و افسانه های گوناگون در باره زردشت پرداخته‌اند . بنا به داستانهای ایرانی ، چند قرن پیش از تولد مسیح پیامبری در آریانا و یجو ، یعنی «در خانه آریاییان» ظهور کرده بود که مردم زمان وی را زرتوشترا می‌نامیدند . مطابق روایات تولد وی رنگ و جلوه‌ای ملکوتی داشت و آن چنان بود که فرشته نگهبان وی به درون گیاه هوما رفت و با شیرهای که از آن گرفته بود ، به تن کاهنی درآمد ؛ در همین زمان پرتوی از جلال آسمانی بر سینه دختری فرود آمد که نسب عالی و شریف داشت . آن کاهن با این دختر زناشویی کرد و فرشته و پرتو در وجود آن دو درهم آمیختند و از آن میان زردشت زاده شد و در همان روز تولد به صدای بلند خندید و ارواح پلیدی که برگرد هر موجود زنده‌ای جمع می‌شدند هراسان و پریشان شدند و از کنار وی گریختند . در جوانی چون سخت دوستدار حکمت و عدالت بود ، خود را از اجتماع مردم بیرون کشید و در تنهایی کوهستان زندگی می‌کرد و خوراکش پنیر و میوه بود . اهرمن خواست او را بفریبد ولی کامیاب نشد ؛ سینه‌اش را با خنجر درید و اندرونش را با سرب گداخته پر کرد ، ولی زردشت لب به شکوه نگشود و از ایمان به اهورامزدا پروردگار نور و یزدان بزرگ دست برنداشت . اهورامزدا بروی ظاهرش و کتاب اوستا یا کتاب معرفت و حکمت را در کف وی گذاشت و بدو فرمان داد که مردم را بدان بخواند و اندرز دهد . مدتی دراز مردم او را استهزا می‌کردند و آزارش

۱ - ویلدورانت ، تاریخ تمدن ، مشرق‌گاوارة تمدن ، ص ۵۳۷ .

می‌دادند، تا آنکه شاهزاده‌ای ایرانی به نام ویشتاسب سخنان وی را شنید و فریفته آنها شد و وعده کرد که دین تازه را میان مردم انتشار دهد<sup>۱</sup>.

«رومیان چنین می‌پندارند که وی [زردشت] از موصل بود و ممکن است در این گفته از آذربایجان تا موصل منظور نظرشان بوده باشد. و گفته یونانیان درباره وی همان است که امونیوس در کتاب خویش مشتمل بر آراء فلاسفه آورده است.

بنا بر نوشته آن کتاب، فیثاغورس را دوشاگرد بوده که یکی را فلاویوس می‌گفتند و دیگری را فیلوکوس. فلاویوس به بلاد هند رفت و برهن من مؤسس مذهب برهنی هفت سال نزد او علم آموخت و عقاید فیثاغورس را از او فرا گرفت. پس از مرگ فلاویوس برهن آراء خود را برشالوده مذهب فیثاغورس بنا نهاد و اما فیلوکوس به بابل رفت و در آنجا وارثش معروف به زردشت پسر پورکشسب (پوروشسب) ملقب به سفیدتومان (سپیتمان) او را ملاقات کرد و از وی مذهب فیثاغورس را آموخت. چون فیلوکوس از دنیا رفت زردشت به کوه سبلان درآمد و چند سالی در آن درنگ کرد و کتاب خود را تألیف نمود و آنچه را که معروف است پدید آورد. و درست آنست که وی از آذربایجان بود، و دلیل این امر همان است که... وی در کتاب موالید خود آورده است که با پدرش به شهر حران نزد البوس حکیم آمد و شد می‌کرده و از او کسب معرفت می‌نموده<sup>۲</sup>.

عبرانیان نیز زردشت را شاگرد الیاس بیغمبر می‌دانستند<sup>۳</sup> و مجموع اینها شاید حاکی از آن باشد که عظمت زردشت به حدی بود که اکثر اقوام آن روزگار وی را متعلق به خود یا متأثر از افکار خویش می‌دانستند.

تاریخ زردشتی شدن سرزمین ماد به درستی روشن نشده است، ولی در زمان داریوش و خشایار شاه قوم ماد زردشتی بود و پارسها پیرو آیین مزدیسنا بودند. پس از آن سرزمین ماد به صورت مرکز کیش زردشت درآمد و افکار مغان در آن تأثیر کرد و

۱ - ر. ک. تاریخ تمدن، مشرق گاهواره تمدن، ص ۵۳۶.

۲ - سیدحسن تقی‌زاده، بیست مقاله، ص ۸.

۳ - ر. ک. بیست مقاله، ص ۸.

شاخ و برگ بسیار بدان افزوده شد<sup>۱</sup>.

به عقیده گیرشمن آیین زردشت تقریباً معاصر آیین بودایی بود و هر دو آیین با اعمال شقاوت آمیز و تشریفات خونین ادیان آریایی قدیم مخالفت کردند. اما وی آیین نخست را ساخته اشرافیت و دومی را تعبیر آرزوها و اشتیاق عمومی می شمارد<sup>۲</sup>. چنان که در صفحات پیش نیز گفتیم در مورد زردشت عقاید ضدونقیض ابراز شده و حتی برخی از مورخان منکر شخصیت تاریخی او شدند، اما این عقاید متضاد محدود به زردشت نیست و در مورد حضرت مسیح نیز چنین اظهار نظرهایی شده و بعضی از نویسندگان وجود پیامبر مسیحیان را منکر شده اند. سایکس پس از اشاره به این تصورات ضدونقیض می گوید که با وجود قصه ها و افسانه هایی که موجب ابهام و تردید درباره زردشت می شود، محقق است که آن مصلح بزرگ، یعنی پیامبر ایران، شخصیتی است تاریخی و حقیقی و قدمت زمان وی و محدودیت اخبار و اسناد نباید وجود او را محل شبهه و تردید قرار دهد<sup>۳</sup>.

اینک به تعلیمات آسمانی زردشت پیامبر اشاره می کنیم که در ایجاد زیربنای فکری ایرانیان باستان و تشیید مبانی معنوی فرهنگ ایران تأثیر شگرف داشته است. نخست باید گفت که آیین زردشت آیین یکتا پرستی است و وجود خدای واحد را، که در مرحله تکامل ادیان و مذاهب مطرح شده است، تصدیق می کند. درگاتها خداوند خیر محض معرفی شده که خالق کل است و فرد و بیهمتا است. صفاتی که به اهورامزدا نسبت داده می شود، عبارت است از راستی و قدرت و نیکویی و ابدیت<sup>۴</sup>. در یکی از کتیبه های پارس چنین آمده است: «زمین را اهورامزده خلق کرد و هم اوست که بشر را آفریده. او خداوند زندگی و پاکی و حقیقت است»<sup>۵</sup>.

- ۱ - کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۱.
- ۲ - گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۸۱-۱۸۰.
- ۳ - سایکس، تاریخ ایران، ص ۱۳۶.
- ۴ - سایکس، تاریخ ایران، ص ۱۴۰.
- ۵ - آلبرماله - ژول ایزاک، تاریخ ملل شرق و یونان، ص ۱۴۱.

ویل دورانت نیز در بیان معتقدات زردشتی و قدرت اهورامزدا عبارات ذیل را از آثار زردشتی نقل می‌کند: « این است آنچه از تومی پرسم ای اهورامزدا ، خبر راست به من بده ! کیست که خط سیر خورشید و ستارگان را رسم کرده ؟ - کیست آن که ماه را بزرگ و کوچک می‌کند ؟ ... کیست که از پایین زمین و آسمان را نگاه داشته و از افتادن آنها جلوگیری می‌کند ؟ کیست که آبها و گیاهان را حفظ می‌کند ؟ کیست که به بادها و ابرها سرعت می‌دهد ؟ و کیست ای اهورامزدا که عقل نیک را به وجود آورده است ؟ »<sup>۱</sup>

در این نقل قول علاوه بر بیان قدرت و یکتایی پروردگار، یک رمز مهم علم روانشناسی نهفته است و آن بیان معقولات در قالب محسوسات است. آیین زردشت از این بابت کمک بزرگی به فهم مباحث مجرد کرده و مانند بسیاری از ادیان بزرگ در تفهیم مسائل انتزاعی به ذکر امثله و شواهد عینی مبادرت جسته است. شاید جزئی از عنوان آموزگاری معلم که به این پیامبر راستین باستانی داده شده است مأخوذ از این جنبه از آثار وی باشد که در فهماندن مباحث با ذکر امثله و ادله عینی درک تعلیمات خود را ساده و آسان ساخته است.

در آیین زردشت موضوع رستاخیز و مکافات و مجازات نیز تعلیم شده است تا آدمی از مرگ بیم نداشته باشد. ویل دورانت در این باره می‌نویسد: « هر ایرانی پارسا که با تقوی و درستی زندگی کرده بود، از رو برو شدن با مرگ باکی نداشت، و این مطلب خود یکی از رازهای نهفته دین و دینداری است. چنان عقیده داشتند که ... خدای مرگ هر کس را در هر جا که باشد خواهد یافت...» چون اساس دین (مقصود دین زردشت است) بر آن است که با وعده و وعید همراه باشد و بیم و امید هر دو کار کند، فرد متدین زردشتی می‌توانست از مرگ نترسد (و) همچون سرباز امینی در صف طرفداران اهورامزدا جنگیده باشد. در ماورای مرگ که ترسناکترین معما به شمار می‌رفت، دوزخی و تطهیرگاهی (اعراف) و بهشتی وجود داشت. همه

۱ - ویل دورانت، تاریخ تمدن، مشرق گاهواره تمدن، ص ۵۴۰.

ارواح ناچار بودند که پس از مرگ از پلی بگذرند که پلید و پاکیزه را از هم جدا می‌کرد<sup>۱</sup>.

« زردشت برای اهورامزدا هفت جلوه یا هفت صفت برمی‌شمارد که عبارت است از: نور، عقل نیک، راستی، قدرت، تقوی، خیر، فناپذیری<sup>۲</sup>. » از تعلیمات مهم زردشت ثنویت خیر و شر است. اهورامزدا خالق خیر و نیکی و نور و روشنایی است و اهرمن فرمانروای تاریکی و حاکم بر عالم سفلی و شر و تباهی است. بین خیر و شر پیوسته جدال وجود دارد. « صحنه آخری زندگی در این عالم برای آدم عادل و درستکار با سعادت خاتمه پیدا می‌کند. پس از چهار دوره سه هزار ساله که در آنها غلبه گاهی با اهورامزداست و گاهی با اهریمن، در پایان کار نیروی بدی شکست می‌خورد و از جهان برمی‌افتد، حق در همه جا پیروز می‌شود و دیگر هرگز شر و فساد وجود نخواهد داشت. در آن زمان نیکوکاران در بهشت با اهورامزدا می‌پیوندند و پلیدان در تاریکی بیرون بهشت فرو می‌روند و خوراکشان جاودانه سم مهلکی خواهد بود<sup>۳</sup>. »

موضوع آموزنده در ثنویت خیر و شر و مبارزه این دو نیرو این است که آیین زردشت طبیعت آدمی را میدان این جدال دائمی می‌داند، چنان که ایرانیان قدیم « نفس بشری را مانند صحنه جهان نبردگاه ارواح پاک و ارواح پلید با یکدیگر می‌دانستند، به این ترتیب هر کس در نظر ایشان سربازی بود که خواه ناخواه در صف شیطان می‌جنگید، و هر کار که به آن برمی‌خاست یا از آن خودداری می‌کرد، خود به خود به تقویت دستگاه اهورامزدا یا دستگاه اهریمن می‌انجامید. با این فرض که انسان برای رسیدن به اخلاق نیک محتاج به تکیه‌گاه فوق طبیعی باشد، باید گفت که جنبه اخلاقی دین زردشت عالی‌تر و شکفت‌انگیزتر از جنبه دینی و الهی آن است. این طرز تصور به زندگی روزانه آدمی شرافت و مفهومی می‌بخشد که از نظر قرون وسطایی نسبت به انسان که او را چون کرم ناتوانی تصور می‌کند، هرگز چنان شرافت و مفهومی برای

۱ - ویلدورانت، تاریخ تمدن، مشرق‌گاوارة تمدن، ص ۵۴۶-۵۴۴.

۲ - ویلدورانت، تاریخ تمدن، مشرق‌گاوارة تمدن، ص ۵۴۱.

۳ - ویلدورانت، تاریخ تمدن، مشرق‌گاوارة تمدن، ص ۵۴۲.

آدمی فراهم نمی‌شود.<sup>۱</sup>

از این مهم‌تر آن است که انسان در تعالیم زردشت دارای اراده آزاد معرفی شده است و همچون مهره شطرنج نیست که در جنگ دائمی بدون اراده خود در حرکت باشد، « بلکه آزادی اراده دارد، چه اهورامزدا چنان خواسته است که انسانها شخصیت‌های مستقل باشند و با فکرواندیشه خود کار کنند و با کمال آزادی در طریق روشنی یا در طریق دروغ گام نهند. چه اهریمن خود دروغ مجسم و جاندار و هر دروغگو و فریبکار بنده و خدمتگزار وی به‌شمار می‌رفت. از این طرز تصور کلی قانون اخلاقی مفصل و درعین حال ساده‌ای به‌وجود آمد که بر آن قاعده طلایی تکیه داشت که، تنها کسی خوب است که آنچه را بر خود روا نمی‌دارد، بر دیگران نیز روا ندارد.»<sup>۲</sup>

این تعالیم یعنی وجود روز رستاخیز، جدال خیر و شر، آزادی اراده و نیز بقای روح که بدین سادگی در آیین زردشت در اهمیت آنها تأکید شده است، ظاهراً سر مشق ادیان دیگر نیز بوده است، به طوری که مجموع تعالیم آنها در این زمینه‌ها با اختلاف تعابیر همان است که زردشت آورده است، با این تفاوت که نتیجه‌گیری اخلاقی و عملی زردشت ساده‌تر و جالب‌تر است. مثلاً در تطبیق ثنویت خیر و شر به زندگی عملی آمده است که « آنچه خوب است از قبیل گاو و سگ هوشیار و خروس مخلوق اهورامزدا می‌باشد و تکلیف هر مؤمنی عزیز داشتن آنها است و آنچه موجودات موزیه است، خلقت اهریمن می‌باشند، مثل سباع و مار و مگس که تخریب و اعدام آنها وظیفه هر مؤمنی است. از جمله وجود های خبیث مورچه که چون غله‌زار زارع را می‌برد، کشتن آن ثواب است و نیز سوسمار و وزغ از آن جمله می‌باشد.»<sup>۳</sup>

تاکید دیانت زردشت در باب عمران و آبادی و کشت و زرع و پرورش حیوانات سودمند و کشتن حشرات موزی جمله‌گی مبین اعتقاد ثنوی مبارزه خیر و شر است که

۱ - ویلدورانت، تاریخ تمدن، مشرق‌گاوارة تمدن، ص ۵۴۳.

۲ - سایکس، تاریخ ایران، ص ۱۴۲.

بدین سادگی و زیبایی از آنها برای زندگی عملی و فعالیت و کوشش نتیجه‌گیری شده است .

زردشت قربانی کردن حیوانات را برای خدایان خوش‌نادر و همومی گوید آیا «گامرد مرد دهقان اگر در دست صاحبش باشد مفیدتر از آن نیست که در راه خدای بی‌نیاز ذبح شود»<sup>۱</sup>. ویل دورانت در جای دیگر ضمن تمجید از همین جنبه عملی و تشویق به کار و کوشش در آیین زردشت مطالب ذیل را از کتاب مقدس زردشتیان نقل می‌کند : « خورشید صبحگاهی باید تا نیمروز تقدیس شود ، و خورشید نیمروز را باید که تا هنگام پسین تقدیس کنند ، و خورشید پسین تا شامگاه تعظیم شود ... و آنان که به بزرگداشت خورشید بر نخیزند کارهای نیکشان در آن روز به حساب نخواهد آمد<sup>۲</sup> .» در تعلیمات زردشت علاوه بر تأکید در سعی و عمل ، امید به زندگی و پیروزی نهایی در خیر و شر با قید آزادی اراده ، که در سطرهای پیش بدان اشاره کردیم ، واجد اهمیت عملی فراوان است . بنابراین تعلیمات « ... در تنازع ابدی بین خیر و شر انسان در اختیار طرفین آزاد است . ( ارواح کریمه او را تقویت می‌کنند و ارواح خبیثه به او مهاجمه دارند ) ، اما باید بدانند که عاقبت خیر بر شر غلبه خواهد کرد ، همچنانکه ابر بارانی خشکی را مرتفع می‌سازد<sup>۳</sup> ...»

هرتسفلد در کتاب زرتشت و جهان‌نومی نویسد : « زرتشت اصولاً مردی سیاستمدار بود ، وی دچار مشکلات بسیار شد ، تنها هدف او از نظر سیاسی ترقی دادن وضع کشاورزان در ماد بود و می‌خواست بزرگان را از یوغ بردگی نجات بخشد و بنابراین با طبقات حاکمه ، مالکان عمده ، نجبا و روحانیان وارد مبارزه شدید شد و وی در رفا مسقط‌الرأس خود به منزلهٔ مردی انقلابی معرفی شد .»

هرتسفلد که برای قیام زرتشت ریشه‌های اقتصادی ذکر کرده است در جای دیگر

---

۲ - مرتضی راوندی ، (نقل از تاریخ و تمدن ایران ، ترجمهٔ جواد محبی) ، تاریخ اجتماعی ایران ، ص ۴۱۲-۴۹۱ .

۳ - ویل دورانت ، تاریخ تمدن ، مشرق‌گاوارة تمدن ، ص ۵۴۵ .

۱ - سایکس ، تاریخ ایران ، ص ۱۴۸ .



کتاب خود می‌نویسد: « محکمه‌ای که زرتشت را تبعید کرد مرکب بود از نجبا و روحانیان ماد، وی ترك خانمان کرد و راه خراسان را پیش گرفت<sup>۱</sup>. » این اظهار نظر با تعلیمات زردشت تا حد زیادی سازگار است ولی با اظهارات برخی از مورخان که زردشت را وسیله خدمت به اقویا معرفی می‌کنند کاملاً مباینیت دارد. سایکس نیز می‌گوید که مذهب زردشت « اساساً يك مذهب طبیعی و اجتماعی بوده است... » مخصوصاً با روزه مخالفت می‌کند، « پیروانش را ترغیب می‌نماید که « برومند و بارور باشند » آری او پیروان خود را به تزویج و کثرت نوالد و تناسل و از هر گونه ریاضتی برخلاف طبیعت جلوگیری می‌کند...<sup>۲</sup> »

این قبیل شواهد بدون تردید مدلل می‌دارد که زردشت علاوه بر پیامبری، مصلح اجتماعی بزرگی بوده و مجموع تعلیماتش با تناسلی از يك سو و ریاضت کشیدن و تحمل شدائد بیهوده از سوی دیگر سازگاری ندارد. سرانجام به جامع‌تری-ن تعلیم زردشت می‌رسیم که بنیاد فهم و اخلاق زردشتیان و مردمان ایران باستان است و آن گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک است که در حقیقت شامل همه نیکیها و برآزندگیهاست این عبارت نغز و کوتاه که جمیع کوششهای ستوده انسانی را تلخیص می‌کند نه تنها در روزگاردیرین سرمشق سلوک ایرانی بوده، بلکه با گذشت اعصار و قرون درخشندگی و تازگی خود را از دست نداده و سرانجام در قرن حاضر به عنوان اساسی‌ترین شعار پیشاهنگان جهان اتخاذ شده است.

### مذهب مانی

از جمله مذاهب آریایی که در فرهنگ ایران و تفکر دوران پیش از اسلام تأثیر بسزا داشت مذهب مانی است. مانی که در اصل از نجبا بود، خود را مانند زردشت، بودا و مسیح فرستاده خدا معرفی می‌کرد و مدعی بود که طریقه او دیناتی است جدید و عمومی که برای تکمیل تعالیم ادیان پیشین آورده است. نویسندگان دین مانی را

---

۱- مأخوذ از صفحات ۹۵ تا ۹۹ کتاب مز دیسنا دکتر معین چاپ دوم، صفحه ۴۷۶ به بعد.  
۲- سایکس، تاریخ ایران، ص ۵۵۳.

زائیده آئین مهرپرستی و دنباله کیش زردشتی می‌دانند که با عناصری از مسیحیت و آیین بودا آمیخته شده است .

مانی نیز مانند زردشت به جدال نور و ظلمت و خیر و شر معتقد بود . به عقیده وی « از این دو عنصر که همواره در ستیزه‌اند جهان پدید آمده است . در انسان ، روان نورانی و تن ظلمانی است ، و سراسر اخلاق مانوی در اطراف رهایی روان از تن دور می‌زند . آنگاه که همه ارواح ، همه نور که محبوس ماده هستند ، آزاد شوند و به سوی خورشید صعود کنند... حکومت نور جاویدان و پایدار خواهد ماند . عملاً مؤمنان به دو گروه تقسیم می‌شدند ، دسته نخستین که فرقه روحانیان را تشکیل می‌دادند ، موظف به تجرد و تأهل بودند ، گوشت نمی‌خوردند و می‌بایست از آزمندی و دروغ بپرهیزند ، گروه دوم حق داشتند ازدواج کنند ، ولی می‌بایست صفای خود را محفوظ دارند و از گرد آوردن ثروت احتراز نمایند . در دین جدید نه قربانی وجود داشت و نه پرستش اصنام ، اما نماز و روزه مقرر بود . مانویان مراسم تعمید و عشاء ربانی را مجری می‌داشتند و بخشایش یا آمرزش گناهان خود را پیش از مرگ می‌طلبیدند .<sup>۱</sup> » ظاهراً مانویت واکنشی بود در برابر تعصب روحانیان زردشتی و پیرایه‌هایی که در طول زمان بر کیش زردشت بسته بودند .

مانی رسالت زردشت ، بودا و مسیح را تصدیق کرده است و می‌گوید مسیح حقیقی روح محض بود و جسم نداشت و کسی که به نام مسیح مصلوب شد یکی از مخالفان وی بود . این نکته جالب توجه است که پیامبر اسلام نیز راجع به مسیح همین عقیده مانی را بیان فرموده است . در کیش مانی تأثیر منابع بابلی در قالب سرود های مذهبی نفوذ افکار مسیحیت با اقتباس عقیده تثلیث ، تعالیم بودا با قبول عقیده تناسخ و نیز منابع سریانی با پذیرفتن نامهای فرشتگان مشاهده می‌شود .

به عقیده مانی چون علت اصلی کینه‌ها و ناسازگاری‌ها ، برابری مردمان است ، پس باید موجبات تبعیض را از میان برداشت تا کینه و نفاق نیز از جهان رخت بر بندد

۱- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۸۰

در جامعه مانوی ، روحانیان و برگزیدگان گذشته از مجرد ، جز غذای يك روز و جامه يك سال ، نباید چیز دیگری داشته باشند .

این عقیده در مزدکیه نیز به صورت میل به زهد و ترك لذات دنیا تأثیر کرده است ، چنان که پیشوایان مزدکیه دریافتند که مردمان برگزیده باید خود را از قید خوشی های زندگی آزاد کنند و لسی مردمان عادی نمی توانند از علائق مادی خود را برهانند<sup>۱</sup> .

چنان که گفتیم ، مانی می خواست دیناتی جهانیگیر و عام تشریح کند و از این جهت عمداً آرای خود را با عقاید ملل متنوع وفق داده و اصطلاحات آنان را به کار برده است ظاهراً سریانی زمان مادر مانی است . اما وی به زبان ایرانی هم رسالاتی نگاشته است<sup>۲</sup> .

حکمت علمی مانویه مبتنی بر چند قاعده است ، مخصوصاً قاعده « هفت مهر » که چهار مهر مربوط به امور معنوی و اعتقادی و سه مهر متعلق به عمل و کردار اشخاص بود . سه مهر اخیر از این قرار است : مهر کلام ، پرهیز از رادی سخنان ناپاک و کفر آمیز ؛ مهر دست ، پرهیز از عمل یا پیشه زیان آور ، مهر دل ، پرهیز از شهوات و آرزوهای پلید . این مهرهای علمی نسبت به طبقه برگزیدگان و طبقه پیروان حکمهای مختلف داشت . برگزیدگان نمی بایست پیشه ای اختیار کنند که برای عناصر زیانبار باشند یا در پی اموری برآیند که آسایش تن و اندوختن فراهم آورد . خوردن گوشت جانوران و آزار رساندن به ذرات روح ، که در گیاهان پنهان است ، به وسیله چیدن گیاهها ممنوع بوده . شراب را نیز حرام می دانستند و در خوراک و پوشاک امساک را توصیه می کردند . برگزیدگان بایستی بیزن زندگانی کنند و برای نشر پاکی و طرز کسب معاش بی آرایش در اقطار جهان سفر کنند پیروان و انبوه مردم از این قواعد سخت مستثنی بودند ، اجازه داشتند به پیشه ها و حرفه های عادی بپردازند و گوشت بخورند ،

۱- کریستن سن ، ایران در زمان ساسانیان ، ص ۳۴۶ .

۲- کریستن سن ، ایران در زمان ساسانیان ، ص ۲۱۵ .

به شرط آنکه به دست خویش حیوان را بیجان نکنند. زن گرفتن نیز برای آنان مباح بود. زندگی آنان باید با اخلاق پاک موافق باشد و خود نیز بکوشند که زیاد به دنیا دلبسته نشوند. اینان می‌بایست خوراک برگزیدگان را فراهم آورند و گیاهان را برای تهیه غذای آنان به دست خود بچینند. در عوض برگزیدگان برای آمرزش گناهان پیروان دعا می‌کردند. پرداخت زکوة و گرفتن روزه و گزاردن نماز تکلیف همگان بود. هر ماه هفت روز روزه می‌گرفتند و در شبانروز چهار بار نماز می‌گزاردند، پیش از شروع نماز با آب وضو می‌گرفتند و در صورت نبودن آب با خاک یا چیزهای دیگر تیمم می‌کردند. صدقه دادن واجب بود، ولی مانویه از دادن آب و نان به کفران خودداری می‌کردند، زیرا این عمل را موجب پلید شدن ذرات نور، که به عقیده آنان در آب و نان مستور بود، می‌دانستند، اما از دادن جامه و چیزهای دیگر دریغ نمی‌ورزیدند.<sup>۱</sup>

شاپور شاهنشاه بزرگ ساسانی به کیش مانی راغب شد و از وی حمایت کرد، ولی بعد از شاپور مانی و پیروانش تحت فشار قرار گرفتند و خود او جان خویش را از دست داد. با وجود فشار و سختگیری روحانیان زردشتی نسبت به فرقه مانوی، این آیین جدید در سرزمین ایران، آشکار و نهان، باقی ماند و به سرزمین‌های دیگر، از جمله آسیای میانه و اروپا سرایت کرد. حقیقت واقع آن است که عقاید مانویه نه تنها در شاهنشاهی ایران بلکه در کشورهای دیگر و حتی در اروپا در ادبیات و هنر و معتقدات ملل و اقوام مختلف آثاری از خود برجای گذاشت.

### مسلك مزدکیان

به زمان پادشاهی قباد شاهنشاه ساسانی، مردی به نام مزدک ظهور کرد که از او به عنوان مزدک زندیق نیز یاد شده است. در تاریخ مسعودی آمده است که «مزدک را با قباد حکایتها بود و ترمیمیات و نیرنگها میان عوام پدید آورد تا انوشیروان به

---

۱- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۱۷.

دوران شاهی خود او را یکشت.<sup>۱</sup>»

گفته‌اند که مزدک از اهل استخر یا نیشابور بود. آیینی که او آورد از صورت‌های اولیهٔ مسلک‌های اشتراکی است. مزدک معتقد بود که همهٔ مردم یکسان آفریده شده و حق دارند از زن و خواسته به صورت مساوی بهره‌مند شوند. از این گذشته اصول عقیدهٔ مزدکیه از مبانی روحانی و معنوی بی‌بهره نبود و تأکید در زهد و پارسائی و تحمل سختی و پرهیز از خوردنی‌های حیوانی و محترم شمردن حیات حیوانات از جمله اصول معنوی و عملی این مسلک به شمار می‌آمد. « بعضی از دانشمندان این نهضت را به منزلهٔ عکس‌العمل بردگان و روستاییان، که نیمه برده شده بودند، و همچنین سکنه سابقاً آزاد شهرها و حومهٔ آنها برضد فئودالیسم و دستگاہ برده‌سازی آن می‌دانند که به صورت جدال طبقاتی در آمد و علیه حرمسرای‌های اغنیا که « در آنها زنان متعدد محبوس بودند » اعتراض کرد.<sup>۲</sup>»

شمارهٔ مزدکیان در زمان قباد روبه افزایش بود، اما این خیال برای آنان پیدا شد که ممکن است بعد از قباد مورد تهدید واقع شوند و جانشینان قباد به قلع و قمع ایشان اقدام کنند. از این رو توطئه‌ای کردند تا پادشاه را که در آن وقت پیر شده بود، مجبور سازند که از سلطنت کناره‌گیری کند و آن را به یکی از پسرانش که به آیین مزدک گرویده بود، واگذارد تا او، پس از رسیدن به سلطنت، مسلک مزدک را مذهب رسمی مملکت قرار دهد. قباد از نقشه‌های مزدکیان آگاه شد و در ظاهر به پیشنهاد آنان روی موافق نشان داد و، پس از گرد آوردن سران و بزرگان مزدکیه در یک جا، فرمان داد تا همهٔ آنان را از دم شمشیر گذرانند.

بدین ترتیب نهضت مزدکیان، که مدتی دوام داشت و به صورت انقلاب و کوشش‌های افراطی، غارت املاک، توافگران و ربودن زنان و ضبط اراضی مالکان ادامه داشت، ضعیف‌شد، تا آنکه خسرو انوشیروان مزدک را بکشت و پیروان وی را از میان برداشت.

۱- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، (ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده) جلد اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، طهران ۱۳۴۴، ص ۲۵۸.

۲- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۶۲.

روی هم رفته کیش مانی و مسلک مزدک با همه تفاوت‌هایی که داشتند، زهد و ریاضت‌کشی، بی‌اعتنایی به علائق دنیوی، امساک در شهوات و خورد و خوراک، آراستگی به زیور اخلاق و صفای باطن را ترویج و تبلیغ می‌کردند، ولی مانویه به تعالی روح و صفای قلب از طریق عبادت و پیروی از قواعد اخلاقی اهمیت فراوان می‌داد، در صورتی که مزدکیه برای اجرای نیات خود و تغییر نظام اجتماعی از توسل به عنف و اقدات عملی‌شدید خود داری نمی‌کرد و سرانجام در این سودا نهضت‌خویش را معدوم ساخت.

صرف نظر از آیین‌های مزدیستا، مهرپرستی، زردشتی و مانوی و مسلک مزدکیه، ادیان یهودی و مسیحی نیز در شاهنشاهی ایران پیروانی داشتند که در هر صورت افکار آنان نیز کما بیش در غنای فرهنگ ایران تأثیر داشت و با این ترتیب می‌توان گفت که برخی از ادیان و مسالک مبانی معنوی و فکری فرهنگ ایران را تشکیل می‌دادند و برخی دیگر رگه‌هایی از افکار مذهبی و معتقدات اجتماعی در فرهنگ ایرانی به جای گذاشتند و مجموعاً در پرداختن صفات و سجایای مردم ایران و جهان‌بینی ایرانیان و نیز در نوع مناسبات اجتماعی و رفتار آنان تأثیر بسزا داشتند. و نیز نباید از ذکر این نکته فروگذار کرد که این بنیادهای فکری و معنوی در تربیت مردم نقش عمده را داشت و، چنانکه خواهد آمد، بخش مهمی از آموزش و پرورش ایرانیان پیش از اسلام را معتقدات مذهبی و دینی تشکیل می‌داد.

اینک که به اختصار عناصر مادی و معنوی فرهنگ ایران باستان را از نظر گذرانیم، به تشریح ویژگیهای فرهنگ شاهنشاهی پیش از اسلام می‌پردازیم تا دانسته شود که ارتباط اقدامات تربیتی با خطوط اساسی حیات فرهنگی ایران چگونه بوده است.

## فصل ۲

### ویژگیهای فرهنگ ایران

چنان که در بخشهای پیش اشاره کردیم ، فرهنگ شاهنشاهی ایران که به دست کورش بزرگ آن یگانه اعصار وقرون پیریزی شد ، سابقه و ریشه‌ای دیرین داشته است که ، با وجود مبهم بودن قسمتهای مهمی از آن ، کاوشها و بررسی‌های قرن اخیر تا حد زیادی پرده از این راز برگرفته و اجزائی از آن را در برابر چشم جهانیان نمایان ساخته است . در اینجا ناگزیریم از ویژگیهای فرهنگ ایران به لحاظ ارتباط ناگسستنی که بین فرهنگ و امر تعلیم و تربیت وجود دارد ، یاد کنیم . از این رو ، قصد ما در این بحث ، تاریخ نویسی به معنای واقعی کلمه نیست ، بلکه بیان ویژگیهایی است که رؤس برنامه تربیتی مردم ایران باستان را روشن خواهد ساخت و نشان خواهد داد که تربیت مردم در آن عصر بر چه مبانی فکری و عملی استوار بوده و در چارچوب چه نوع زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی صورت می گرفته و هدفهای اساسی آن چه بوده است .

بنابراین باید يك بار دیگر یادآور شد که تربیت بخشی از حیات اجتماعی است

که مأخوذ از فرهنگ جامعه است و برنامه و شیوه کار آن باید به درجات متفاوت جزئی از کلیت فرهنگ باشد.

در ایران باستان، مانند بسیاری از تمدنهای بزرگ جهان، اجزائی از کوششهای آموزشی از فرهنگهای دیگر به عازیت گرفته شده و در برخی از مراحل زندگی آن عصر بحرانهایی رخ نموده که در نظام ارزشهای اساسی مردم تزلزل پدید آورده و تناسب و تعادل بین عناصر سازنده فرهنگ را به درجات گوناگون مختل ساخته است و به عکس در ادوار دیگر، به خصوص زمانی که شاهنشاهی با اراده استوار زمام ملک و ملت را در کف داشته، این ناسازیهها از میان رفته و بین عناصر سازنده فرهنگ از نو تعادل برقرار شده و آب رفته به جوی بازآمده و از جمله بین اندیشه و کردار و تربیتی و دیگر اجزای فرهنگ تناسبی استوار به وجود آمده است.

بدین ترتیب، شناخت اصول اساسی تعلیم و تربیت و فلسفه آن در پر تو شناخت ویژگیهای اساسی فرهنگ میسر خواهد بود. به خصوص، ویژگیهای مهمی که شاخص تحولات تاریخی و معرف سیمای متمایز تمدن ایران از تمدنهای دیگر بوده است. آموزش و پرورش در بقای فرهنگ کهن ایرانی سهمی انکار ناپذیر داشته و خود مظهری از حیات قومی و فرهنگ ملی ایران بوده است - فرهنگی که پستیها و بلندیهای بیشمار به خود دیده و از بوته حوادث چند هزار ساله با جلا و صیقل بیشتر بیرون آمده است.

#### ۱. سنت شاهنشاهی

ایران از روزگار کوروش بزرگ کشوری شاهنشاهی بوده و اراده عالی شاهنشاهان در سامان بخشیدن به امور این فرهنگ کهنسال از سویی، و میزان وفاداری مردم به دیهیم شاهنشاهی از سوی دیگر، از جمله مهمترین عوامل مؤثر در سرنوشت حیات اجتماعی و نشیب و فراز زندگی مردم به شمار می رفته است.

برخی از نویسندگان معتقدند که پیوند شاه و مردم در ایران سابقه شش هزار ساله دارد که از آن مدت سه هزار و پانصد سال دوره شاهی است و بعد از آن با جلوس کوروش



بزرگ دوره شاهنشاهی آغاز می شود. درگاههای زردشت که شاید نزدیک به يك هزار و هشتصدسال پیش از استقرار شاهنشاهی ایران نوشته شده است، در چهارگاه زرتشت نام گشتاسب شاه آمده و وی یاور و پشتیبان آن پیامبر آسمانی و مردم خوانده شده است. درگاههای بیست و هشت، بند هفتم چنین آمده است: ای راستی! شکوه منش پاك را از آن من ساز... آرزوی شاه گشتاسب و مزا برآور ای مزدا، پادشاه مرا کامروا ساز، که پیامبر تو بتواند پیروانی برای خود فراهم آورد.<sup>۱</sup>»

بدین ترتیب سنت شاهنشاهی و دلبستگی به دیهیم و گاه درآیین زردشت تأکید شده است و از این رو، شعار:

چه فرمان یزدان چه فرمان شاه  
که یزدان خدای است و شه پادشاه

از زبان فردوسی حماسه سرای بزرگ ایران در واقع بیان حال و احساس مردم این سامان، به خصوص در ادوار باستانی است.

در تشریح خصال کوروش و داریوش خواهیم دید که عظمت این دو شاهنشاه و به خصوص صفات انسانی و کریمانه کوروش و سازندگی و سامان بخشی داریوش و نیز سرگذشت شاهان بزرگ اشکانی و ساسانی در ادوار بعد عنوان شاهنشاهی را با چنان معنی و مفهوم آسمانی و زیب و زیور قدسی آراسته کرده که سنت شاهنشاهی به صورت مهمترین ویژگی حیات ملی جلوه گر شد؛ غلبه اسکندر و سلطه فرهنگ یونان، استیلای تازیان و بعد حوادث هولناک ادوار آینده هیچ يك نتوانست در اركان آن تزلزلی ایجاد کند و از دلبستگی مردم به این سنت اصیل بکاهد، به طوری که مردم ایران حتی با وجود قبول کیش تازیان، سرانجام زیر بار حکومت خلفا و امراء المؤمنین یا خانهای ترك و مغول نرفتند و هرگاه فرصتی پیش آمد کسی را از تخمه شاهنشاهان هخامنشی و ساسانی به پادشاهی برداشتند تا در زیر پرچم ملیت و قومیت خود گرد آیند. امرا و حکام ترك نیز، پس از استقرار در این سرزمین و مقهور شدن در برابر فرهنگ اصیل و ریشه دار ایران، وقتی که مشاهده کردند که دلبستگی ایرانیان به شاهنشاهان

۱- مؤید سهراب خدا بخشی، روزنامه اطلاعات، شماره ۱۳۶۰۹، ۶ مهر ماه ۱۳۵۰، ص ۱۰.

باستان‌ناچه پایه است ، با تدارك نسب نامه‌های مجعول خود را به کیانیان و هخامنشیان و ساسانیان نسبت دادند تا بدین وسیله قبول عام کسب کنند و در دل مردم ایران جایی برای خود بگشایند .

مرکزیت مقام شاهنشاهان و استواری سنت شاهنشاهی در آثار غالب تاریخ‌نویسان تصدیق و تأکیدگشته است . در سراسر آثار هرودت ، کزنفون ، پلوتارک و دیگران به این موضوع ، فراوان اشاره شده است . سایکس می‌گوید که در هیچ‌کشوری حیات اجتماعی و ملی به اندازه ایران در اطراف شاه مرکزیت نداشته و بدین سبب وصف احوال شاهنشاهان ایران بهتر از هر چیز چگونگی اوضاع ایران را بعد از استقرار شاهنشاهی معلوم می‌دارد . شاهنشاهان صاحب اختیاران مطلق مملکت بودند ، احکام و قوانین و امتیازات از شخص شاه ناشی می‌شد ، کسی نمی‌توانست به او نسبت خبط و خطا بدهد ، سعادت یا شقاوت همه شهروندان تابع اخلاق و اراده و طبیعت و کفایت شخص شاه بود .

دربار شاهنشاهان از حشمت و جلال بی‌مانند برخوردار بود ؛ روزانه پانزده هزار تن در سفره خانه دربار اطعام می‌شدند و غالب سفیران و فرستادگان بیگانه از مشاهده آن همه عظمت و شکوه حیرت می‌کردند<sup>۱</sup> .

چون سرنوشته ملك و ملت همواره به دست شاهنشاه بود و مردم در سراسر کشورهای تابعه مطیع اراده و فرمان او بودند ، و چون خود شاهنشاهان از نظر قدرت روحی و کفایت شخصی همواره در يك تراز نبوده‌اند ، بنابراین فرهنگ ایران غالباً در نشیب و فراز بوده است ، چنان که در زمان عظمت هخامنشیان یا ساسانیان حیات اجتماعی در نهایت اعتلا بود و در دوره‌های ضعف دستخوش تطاول مهاجمان و اقوامی شد که به مرزهای ایران دست‌اندازی کردند یا حتی برای مدتی استقلال ملی مملکت را پایمال ساختند .

آربری نویسنده انگلیسی نیز فرهنگ و مدنیت ایران هخامنشی را اصولاً

۱ - سایکس ، تاریخ ایران ، ص ۲۳۰-۲۲۶ .

سلطنتی و درباری می‌داند و می‌گوید که هنر و ادبیات ایران آن روز پیرامون تجلیل و تکریم دربار شاهنشاه دور می‌زد<sup>۱</sup>. ماله و ایزاک، مانند نویسندگان دیگر اساس حکومت شاهنشاهی ایران را اطاعت کامل از شاه می‌دانند و می‌نویسند که «ارادهٔ مطلق شاهنشاه در اقصی نقاط مملکت وی بسط داشت<sup>۲</sup>».

کسانی که از ارادهٔ شاهنشاه اطاعت می‌کردند پیوسته مشمول الطاف شاهانه بودند، چنان که در نامهٔ مشهور *تسر* از قول اردشیر نقل شده است: «هر که به اطاعت پیش ما آید تا بر جادهٔ مطاوعت مستقیم باشد، نام شاهی از او نیفکنیم<sup>۳</sup>».

وید دورانت ضمن بیان صفات شاهنشاهان روزگار باستان و توصیف نفوذ کلام و ارادهٔ آنان می‌گوید که کمتر کسی یارای خرده‌گیری از شاه یا سرزنش او را داشت؛ و نیز می‌افزاید که در شاهنشاهی ایران تعیین حق و تصویب قانون بسته به ارادهٔ شاه بود و هیچ سابقه و سنتی بی‌آنکه به حکم شاه متکی باشد، اعتبار و ارزشی نداشت، و ایرانیان بدین سبب فخر می‌کردند که قوانین آنان تغییر ناپذیر است. وعده یا فرمان شاه نقض نمی‌شد، تصمیمها و فرمانهای شاه در نظر مردم چون وحی بود که از جانب اهورامزدا به شخص وی نازل شده باشد و بدین ترتیب قانون شاهنشاهی در حکم فرمان یزدان بود و سرپیچی از فرمان شاه، سرپیچی از فرمان خداوند به شمار می‌رفت. اکثر شاهنشاهان دارای صفات عالی، از قبیل وفای به عهد، دادگری، قدرت رهبری، درایت و سرعت انتقال بودند و با آنکه کلیهٔ اختیارات در دست آنان بود، غالباً از مشورت بزرگان استفاده می‌کردند و برخی از اختیارات خود را به دست اهل فن و افراد کاردان به موقع اجرا می‌گذاشتند. مثلاً قوهٔ عالی قضائی با آنکه در کف قدرت شاه بود، ولی غالباً آن را به یکی از دانشمندان سالخورده واگذار می‌کرد و هیئتهای قضائی در سطوح مختلف به دعاوی مردم رسیدگی می‌کردند.

وید دورانت اضافه می‌کند، حسن تدبیر شاهنشاهان و نظم و امنیت که در سراسر

۱ - نقل از تاریخ اجتماعی ایران، تألیف مرتضی راوندی، ص ۴۵۳.

۲ - آلبرماله - ژول ایزاک، تاریخ ملل شرق و یونان، ص ۱۴۸.

۳ - کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۲۱.

شاهنشاهی سایه افکنده بود ، موجب شد که مردم از اوضاع خشنود باشند و حتی ملت‌های متمدن نظیر بابل ، فینیقیه و فلسطین و غیره با وجود زبان و قوانین و عادات و اخلاق و مذهب و مسکوکات جداگانه ، چون درلوی شاهنشاهی ایران از نعمت آزادی برخوردار بودند ، از سرنوشت خود راضی بودند و غالباً مأموران مالیاتی و دیوانی ایرانی را بر مأموران مالیاتی و دیوانی خود ترجیح می‌دادند<sup>۱</sup>.

گیرشمن پس از بیان نفوذ حکم و اراده شاهنشاه هخامنشی در سراسر شاهنشاهی ایران و ذکر این نکته که همه مردم و ملل تابعه می‌بایست به شاه خدمت کنند ، علاوه می‌کند که در منابع تاریخی از افکار عمومی ملت‌های تابعه نیز یاد شده است ، مثلاً اظهار نظر هرودوت که گفته است ایرانیان کوروش را « پدر » و داریوش را « مقتصد » و کمبوجیه را « سختگیر » می‌خواندند ، نشانه آن است که مردم خواه در مراکز اقتصادی و خواه در آتشکده‌ها و مجامع مذهبی پیرامون مسائل اجتماعی با یکدیگر به صورتی عادلانه داور می‌کردند و افکار خود را حتی درباره شاهنشاهان بر زبان می‌آوردند ، و چنان که همین گفته هرودوت حاکی است که از هرزمامداری با ذکر صفات برجسته او سخن می‌گفتند<sup>۲</sup>. در باب وجود رگه‌های دموکراسی و آزاد منشی در فرهنگ ایران در بخش‌های آینده سخن گفته خواهد شد .

چنان‌که در بخش‌های پیش نیز اشاره شد ، صفات عالی بسیاری از شاهنشاهان روزگار باستان و نیز آمیختگی مذهب و شاهنشاهی در استحکام این سنت بزرگ تأثیر فراوان داشت. علاوه بر شخص کوروش و داریوش که از مامداران کم نظیر عالم به‌شمار می‌روند ، شاهنشاهان اشکانی و ساسانی نیز مقام پادشاهی را علو بیشتری بخشیدند ، درایت و کاردانی اردشیر و صفات بی نظیر شاپور و انوشیروان دادگر و بهرام گور و خشنودی مردم از آسایش و امنیتی که در زمان این شاهنشاهان پدید آمد جملگی در تثبیت و تحکیم سنت شاهنشاهی در قلوب ملت ایران تأثیر داشته است .

۱- ویلدورانت ، تاریخ تمدن ، مشرق گاهواره تمدن ، ص ۵۲۹-۵۲۰ .

۲- گیرشمن ، نقل از تاریخ اجتماعی ایران ، تألیف مرتضی راوندی ، ص ۴۱۹ .

نکته مهمی که باید بدان اشاره شود این است که عظمت شاهنشاهی و فرمانبرداری تمام ملت از اراده شاه موجب ترویج مناسبات عمودی در فرهنگ ایران شده است که هرکس از بالادست اطاعت می کند و از زیردست توقع فرمانبرداری دارد. شاید همین مناسبات است که موجب شده است مردم این سامان بیش از هرملتی وابسته به رهبر و زمامدار نیرومند و با تدبیر باشند و فقط به شرط وجود چنین رهبری بتوانند در راه پیشرفت و اعتلا قدم بردارند. در هر صورت سنت شاهنشاهی ایران با رواج روابط و مناسبات عمودی بین مردم ارتباط محکمی داشته است.

#### ۴. سازندگی

فرهنگ ایران چه از زمان کوروش بزرگ بنیانگذار شاهنشاهی و چه پیش از آن سالک طریق سازندگی و آفرینندگی بود، ولی از زمان شاهنشاهی کوروش این جریان سرعت و شدت بیشتری کسب کرد و در زمان پادشاهی شاهنشاهان بزرگ نیز دامنه و حدود سازندگی وسیعتر و جدی تر از ازمینه دیگر شد. اهمیت این ویژگی از آن رو آشکار تر می شود که فرهنگ ایران را با فرهنگهای معاصر یا فرهنگها و تمدنهای دیگری مقایسه کنیم که جملگی به تخریب و انهدام فرهنگهای دور و نزدیک اقدام کردند و شهرها و آبادیها را ویران ساختند، افراد و آحاد ملت های دیگر را کشتند و زنان و کودکان و مردان کاری را به اسارت بردند.

با نقل چند نمونه از روش تخریبی اقوام روزگار باستان می توان پی برد که حفظ فرهنگهای مغلوب به وسیله ایران تا چه پایه در دوام تمدن و فراهم آمدن امکان سازندگی در سطوح ملی و جهانی اثر داشته است:

« مانیشثو » مؤسس سلسله پادشاهان اکد در هزاره سوم پیش از میلاد مملکت ایلام را غارت کرد و مردم آن را به اسارت برد.

« کوردنان خوندی » فرمانروای ایلام در هزاره سوم پیش از میلاد شهر « اور » پایتخت کشور سومر را غارت کرد و پادشاهی آن دیار را برانداخت و مجسمه ربه النوع « ارخ » را به ایلام برد.

« شوتروك ناخون تا » پادشاه ایلام در ۱۱۹۰ پیش از میلاد در زمان فرمانروایی سلسله کاسی شهر بابل را غارت کرد و همه اشیاء و وسائل نفیس آن را به شوش برد. آشوریها در هر جنگی پس از خونریزی و غارت، بناها و آثار آبادی را از میان بردند. از قساوت و شقاوت پادشاهان آشوری داستانها آمده است و گفته اند که برخی از آنان حتی به فرزندان اسرا از پسر و دختر رحم نمی کردند و آنان را زنده زنده در آتش می افکندند، سرهای اسیران را از تن جدا می کردند و از آنها تلهای بزرگ می ساختند، سر بازان مغلوب را زنده زنده پوست می کنند و با گاه می انباشتند و بردیوارهای شهر می آویختند، یا آنها را زنده زنده لای دیوار گل اندود می کردند، یا گوش و بینی می بریدند.

« آشور نازیر بال » در شرح یکی از فتوحات خود که به سال ۸۸۴ پیش از میلاد اتفاق افتاده است، چنین می نویسد: « به شهر حمله آوردم و به يك ضرب شست متهورانه آن را تسخیر نمودم، ششصد هزار نفر از جنگیان دشمن را از دم شمشیر گذراندم و پوستشان را به دیوارهای شهر آویختم از « کنیا » به سوی « تلا » روان شدم... به جنگ پرداختم و خونها ریختم و به شهر یورش بردم و آن را بگشادم و سه هزار سر باز را از دم تیغ گذراندم... بسیاری را در آتش انداختم و اسرای زنده گرفتم و پاره ای را دست و انگشت بریدم و دیگران را گوش و بینی؛ بسیاری را از دیده محروم نمودم، از مردگان و از سرها پشته ها ساختم، سرها را به تاکهای بیرون شهر آویختم جوانان و دختران را در آتش انداختم... » آشور بانپال نیز در پایان یکی از فتوحات خود می گوید: « در مدت يك ماه سراسر کشور ایلام را به ویرانه مبدل ساختم، صدای مردم و صدای پای چارپایان کوچک و بزرگ و هر نوع شادی و زمزمه سرور را دزمزارع و دشتهای آن خاموش کردم و آن را به صورتی در آوردم که گور خروآهو و سایر حیوانات وحشی به آرامش خاطر در آن زندگی کنند<sup>۱</sup>. » و باز در جای دیگر می گوید:

۱- مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران (نقل از گزارشهای باستانشناسی، مجلد چهارم

« من آشور بنی پال ، شاه بزرگ همه ممالک ، ائانه منبت کاری شده را از این اطاقها برداشتم . و اسبها و استرها با دهنه های زرین را از طویله برگرفتم و قبه های مفرغی معبد را طعمه حریق ساختم . خدای عیلام را با تمام زینت و آلائش به آشور بردم ، مجسمه سی و پادشاه توأم با مجسمه های عظیم سنگی گاو میش های نگهبان دربار را به در بردم . اینک سراسر این سرزمین را ویران کردم و مردم آن را کشتم و مقابر آنها را در معرض آفتاب گذاشتم و استخوان آنان را که به آشور و ایشعار عقیده نداشتند با خود بردم . خدایان من ارواح این مردگان را همواره در عذاب و بدون غذا و آب خواهد داشت <sup>۱</sup> .»

اینک کافی است که منشور کوروش کبیر را که پس از گشودن بابل صادر شده است ، نقل کنیم و داوری درباره تفاوت بارز سلوک انسانی وی را با زمامداران دیگر آن عصر به خواننده واگذاریم ، زیرا هیچ بیانی گویاتر از سخنان خود شاهان روزگار قدیم نیست . این منشور روی استوانه ای که در حفریات بابل به دست آمده و به استوانه کوروش شهرت دارد ، کنده شده است .

«منم کوروش ، شاه عالم ، شاه بزرگ ، شاه قوی شوکت ، شاه بابل ، شاه سومرواکد ، شاه چهار مملکت ، پسر کبوجیه شاه بزرگ ، شاه شهرانشان ، نوۀ کوروش شاه بزرگ . شاه شهرانشان ، از اعقاب پیش پیش شاه بزرگ . شاه شهرانشان ، شاخه سلطنت ابدی که سلسله اش مورد محبت بل و نبو است و حکمرانیش به قلب آنها نزدیک . وقتی که من بی جنگ و جدال وارد تین تیر شدم ، با مسرت و شادمانی مردم در قصر پادشاهان بر سریر سلطنت نشستم . مردوک ، رب النوع بزرگ ، قلوب نجیب اهالی بابل را به طرف من متوجه کرد ، زیرا همه روزه در فکر پرستش او بودم . لشکر بزرگ من به آرامی وارد بابل شد ، من نگذاشتم دشمنی به سومرواکد قدم بگذارد . اوضاع داخلی بابل و امکان مقدسه آن قلب مرا تکان داد و اهالی بابل به اجرای مرام خود موفق شده از قید اشخاص بیدین رستند . من از خرابی خانه های آنها مانع شدم ، من نگذاشتم

۱ - هارولد لمب ، کوروش کبیر ، ص ۳۴ .

اهالی ازهستی ساقط شوند . مردوك ، رب النوع بزرگ ، از كارهای من مشوف شد و وقتی که از ته قلب و با مسرت الوهیت بلند مرتبهٔ اورا تجلیل می‌کردیم ، بهمن که کوروش هستم و اورا تعظیم می‌کنم ، به پسر م کبوجیه و تمام لشکر من از راه عنایت برکات خود را نازل کرد . پادشاهانی که در تمام ممالک عالم در قصور خود نشسته‌اند ، از دریای بالا تا پایین ... و پادشاهان عرب که در خیمه‌ها زندگی می‌کنند ، تماماً باج سنگین خود را آوردند و در بابل پای مرا بوسیدند . از ... تا آسوروش ، آسماده ، اش نوناك ، زامبان ، رم تورو ، دری ، تا ولایت سوتی‌ها و شهرهایی که در آن طرف دجله واقع و از ایام قدیم بنا شده ، خدایانی را که در اینجا زندگانی می‌کردند ، به جاهای مزبور برگرداندم ، تا در همانجا الی‌الابد مقیم باشند . اهالی این محلها را جمع کردم ، منازل آنها را از نو ساختم و خدایان سومرواكد را ، که نبونید به بابل آورده و باعث خشم آقاي خدایان شده بود به امر مردوك ، رب النوع بزرگ ، بی‌آسیب به قصرهای آنها موسوم به « شادی دل » برگرداندم . از خدایانی که به شهرهای خودشان به واسطهٔ من برگشته‌اند ، خواستارم که همه روزه در پیشگاه بل و نبو طول عمر مرا بخواهند و نظر عنایت بهمن دارند و به مردوك آقاي من بگویند : کوروش شاه که تورا تعظیم می‌کند و پسر او کبوجیه<sup>۱</sup> ... » (از اینجا به بعد حروف روی استوانه سترده شده است .)

مهم آن است که پس از تشکیل شاهنشاهی ایران اقدام سریع شاهنشاهان به سازندگی و حفظ فرهنگهای پیشرفتهٔ زمان ، گذشته از آنکه زمامداران تمدنهای مجاور غالباً مردمی سنگدل و خونخوار بودند ، برخی از اقوام آریایی هم که جدا از ایرانیان می‌زیستند در ظلمت و وحشیگری و جهالت به سر می‌بردند ، از جمله ماساژتها هنوز در دورهٔ تسلط زنان به سر می‌بردند و مانند در بیکها افراد سالخوردهٔ خود را به قتل می‌رساندند و مشترکاً از زنان یکدیگر کام می‌گرفتند . هنگام کشتن سالخوردگان

۱ - حسن پیرنیا (مشیرالدوله) ، کوروش کبیر (کتاب دوم) سازمان کتابهای جیبی ، سال ۱۳۴۴ تهران ، ص ۸۷-۳۸۶ .



همه خویشاوندان به گرد وی جمع می‌شدند و او را با حیوانات متعددی همزمان ذبح می‌کردند و می‌پختند و به خوردن می‌پرداختند، از کشت و کار اطلاعی نداشتند و به صحرائشینی روزگار می‌گذراندند<sup>۱</sup>.

شرح توحش برخی از گروههای آریایی نظر مارا درباره کنجکاو تر بودن شاخه ایرانی، که در آغاز این کتاب بدان اشاره کردیم، تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که به احتمال زیاد قوم ایرانی به انگیزه کنجکاو در تمدنهای خاورمیانه و یادگیری رموز ترقی آنها به این سرزمین آمدند و علاوه بر توفیق در این مهم در کالبد فرهنگ و تمدن جهان آن روزتوش و توان انسانی دمیدند. هارولدلمب از قول هنری فرانکفورت درباره ایرانیان می‌نویسد: «يك قوم سوار بدوی یا نیمه بدوی به جهان متمدن تسلط یافت، ولی آن را ویران ساخت بلکه ترقی بخشید.» وی اضافه می‌کند که ایرانیان با اقوام مختلف تلاقی کردند و به اقتباس از آنها پرداختند و در این امر محافظه‌کار هم بودند، چه هر چیز را که اقتباس می‌کردند، در حفظش می‌کوشیدند و اصولاً طرز برخورد آنان با زندگی چنین بود<sup>۲</sup>.

مورخان یونانی و غیرایرانی با همه کوششی که در رعایت بیطرفی در نوشتن تاریخ ایران داشتند، ولی در موارد عدیده از طریق انصاف خارج شده و دانسته یا ندانسته برای بزرگ نمودن خود، به تحقیر ایرانیان پرداخته‌اند، اما مورخان عصرهای جدید با فکر کنجکاو خویش، این غرض ورزیها را تصحیح کرده‌اند. ماله-ایزاک می‌نویسد «چون اهل یونان در طی جنگهایی که به جنگ مدی معروف شده با ایرانیان تصادف کردند، ایشان را «وحشی» نامیدند، ولی... معلوم می‌شود که بر این ملت اطلاق چنین نامی سزاوار نبود، ایرانیان قومی متمدن بودند. راستی و رعایت قوانین خصیصه این تمدن شمرده می‌شد. چون برخاک مشرق زمین دست یافتند، ترتیب و نظم و نسقی در کار آورده آرامشی برقرار کردند و اداره منظمی

۱ - دیاکونسوف، تاریخ ایران باستان، ص ۱۶-۱۱۴.

۲ - هارولدلمب، کوروش کبیر، ص ۳۴۰.

ترتیب دادند و عفو و اغماص را در همه جا به کار بستند.<sup>۱</sup>» در این باب هارولد لمب ضمن نقل داستانهایی که یونان در بزرگ شمردن خود و کوچک نشان دادن ایرانیان آورده اند، می نویسد «این گونه داستانها در ما وهم لطیفی ایجاد نمود که گویا نیاکان «ما» دلاورانه بر ضد دشمنان آسیایی اسلحه برداشتند و این مفهوم غلط را متداول ساخت که آن مبارزه مغرب با مشرق پر تجمل و نزاع اروپائیان با آسیائیان برای حفظ میراث مشترك ما بوده است. البته هرودوت مورخ، به نفع هم میهنان خود در ساخته شدن این تصور موهوم كمك کرده. باید نسلیها بگذرد تا تصویری که او رسم کرد و اسکیلوس آن را به شکل نمایش جلوه داد، عوض شود و به حقیقت مبدل گردد. هنوز هم بچه های دبستانی تصور می کنند مثلاً خشایار شاه شهر بانان و افواج غیر متجانس و کشتیهای خود را از سواحل آسیا به منظور اسیر کردن نیاکان ما سوق داد<sup>۲</sup>».

این گونه تحریفها در آثار مورخان یونان بسیار است و به گفته هارولد لمب حتی کودکان دبستانی را هم در عصر جدید به اشتباه انداخته است. نگارنده به یاد دارد که در کشور انگلستان همکلاسی یونانی داشت که روابط الفت و محبت فیما بین شدید بود. روزی در جلسه ای تعدادی اسلاید رنگی از ایران برای او وعده ای دیگر نمایش می دادم. وقتی که تصویر تخت جمشید روی پرده افتاد، دوست یونانی علت ویرانی چنین کاخ با عظمتی را جویا شد، در پاسخ گفتم که شایع است اسکندر در حال مستی به تلقین معشوقه خود آتش به این کاخ باستانی زد و آن را ویران ساخت. دوست من که مرد منصفی بود با تعجب گفت که در مدارس یونان همواره به ما تعلیم داده می شد که اسکندر برای تربیت ملل شرق و عمران و آبادی آن صفحات به آسیا لشکر کشید و بعد اضافه کرد که چقدر در نوشتن تاریخ تحریف صورت می گیرد.

همین یونانیانی که در برخی از موارد به تحریف حقایق درباره ایران مبادرت کرده اند، وقتی که خواستند، مانند شاهنشاهان ایران قدیم، در راه سازندگی قدم بگذارند، ناکام شدند. اسکندر بزرگترین سردار یونان با معلمان و مربیان بزرگی چون فلاسفه

۱ - آلبرماله و ژول ایزاک، تاریخ ملل شرق و یونان، ص ۱۴۷.

۲ - هارولد لمب، کوروش کبیر، ص ۳۳۲.

نامدار آن سرزمین و با سرمشقی چون کوروش و داریوش و نیز تجارب گرانبهای هخامنشیان در کشورگشایی و جهان‌داری ، به‌آسیا آمد تا جانشین آنان شود و امپراطوری مشترکی از یونان و ایران به وجود آورد و می‌دانیم با همه تمهیداتی که به‌کاربرد توفیقی حاصل نکرد سهل است ، در برخی ازموارد به‌اعمالی نظیر پادشاهان نامهذب آشور و سومر دست زد . هارولدلمب در این باب می‌گوید که « این مقدونی بزرگ ، به فرماندهان و رزم آزمودگی صفوف مقدونی و سواران نخبه خود اعتماد داشت ، ولی چون از عطیه سیاستمداری هخامنشی محروم بود ، بسا به خونریزی شدید و محاصره‌های سخت ، نظیر محاصره صور و صیدا ، مجبور می‌گشت . . . » اسکندر در ایران کوشید تا بر اثر کوروش قدم بردارد و خود را جانشین وی خواند و ایرانیان و یونانیان را به زناشویی تشویق کرد ، اما هیچ‌یک از این تمهیدات کارگر نیفتاد و به مجرد مرگ وی ، آن متصرفات وسیع پاره پاره شد و آرزوی تشکیل امپراطوری بزرگی مانند شاهنشاهی ایران بر باد رفت .

بنیادی که حکومت پارس در ایران گذاشت چنان مستحکم بود که هیچ‌کس نتوانست نظیر آن را به وجود آورد ؛ رومیان چند قرن با نهایت تلاش و کوشش امپراطوری عظیمی پی‌ریزی کردند و در سیاست و هنر و جهانگیری و جهان‌داری درخشیدند ، اما سرانجام منقرض شدند . عرب هم نتوانست در ایران سیاست‌کشورداری شاهنشاهان ایران را دنبال کند و در طریق سازندگی سالک شود . سایکس می‌گوید که « سخن اینجاست که قبولی اسلام هم یک اخوت و مساوات درستی بین آنها ( ایرانیان ) با عرب ایجاد نمود ، این بود که برای حفظ جان و مال خود ، امرا و اشراف کشور ناچار تبعیت عرب را قبول و سر تسلیم خم نمودند . بی‌اعتنایی و تحقیر فاتحین نسبت به این ملت مغلوب خیلی بیشتر از استخفاف و تحقیری بوده است که نورمانها نسبت به ساکسونها می‌کردند ، چنان‌که از این قول تلخ و گزنده زیرمی‌توان فهمید که آن تاجه اندازه بوده است - فقط سه‌چیز است که نماز را باطل می‌کند ،

---

۱ - هارولدلمب ، کوروش کبیر ، ص ۳۴۴ .

اول گذشتن یکی از موالی (حلیف یا تابع) از جلو مصلی ، دوم حمار ، سوم سگ<sup>۱</sup> . « سایکس ضمن تشریح بی سیاستی اعراب به خونریزیهای بیرحمانه آنان در ایران چنین می نویسد : « ... سپس ایرانیان حمله ور شدند ، چون فتح تا مدتی به نوبت از طرفی نصیب طرف دیگر می شد ، خالد از این پافشاری ایرانیها درخشم شده قسم یاد کرد که از خون دشمن نهر قرمز جاری کند . بالاخره مسلمانان فاتح درآمده و سردار عرب برای ایفای قسم وحشیانه خود تمام اسرا را جمع کرد و همه آنها را مانند گوسفند قصابی ذبح نمود ، تا این حد که گندم سپاه فاتح از نهری آسیا می شد که آب آن از خون قرمز بوده است<sup>۲</sup> . « دیاکونوف مورخ روسی هم ضمن تمجید از سیاست سازندگی ایران و اشاره به تحریف تاریخ می گوید : « این بود مظاهر و تجلیات يك تمدن و فرهنگ عالی و نیرومندی که متأسفانه به صورت تحریف شده و آسیب دیده و یا در قالب روایات و یا توصیفاتنی که از آنها شده ، به دست ما رسیده است ، ولی باید گفت با همین مقدار هم که تاکنون در اختیار داریم کافی است که بگوییم این تمدن بسیار عظیم و شگرف بوده است<sup>۳</sup> . «

جالب آن است که وقتی سایه شاهنشاهی ایران بر سراقوام مختلف گسترده شد ، بسیاری از آنان از شکست و عزل زمامداران خود غمگین نمی شدند ، از آن جمله آمده است که : « در شهر ساردیس ، دیگر کسی غم کرزوس را نمی خورد و در آنجا پیشوایان رهایی یونانیها دلیلی نداشتند بگویند مردم را از چه رهایی بخشند . شهرهای غربی نیز مانند اسپارت و آتن ، میراث ملی خود را در ساحل یونی میجستند . مزورترین مراقبین سیاسی و روحانیان معبد آپولو در دلفی هنوز به نفع ایرانیان پیشگویی می کردند ، ولی با وجود اینها ، اصل اساسی این آرامش چیزی بود که در نظر وقایع نویسان و عامه مردم مکتوم می ماند و آن عبارت بود از سیاست بردباری پادشاه<sup>۴</sup> . « و باز باید افزود که سیاست بردباری کوروش و دیگر شاهنشاهان با تعمیر معابد و عمران شهرها و مزارع همراه بود . وقتی که به کوروش اطلاع دادند که قوم

۱ - سایکس ، تاریخ ایران ، ص ۴۷-۶۴۶ .

۲ - « ، « ، « ، ص ۸۲-۶۸۱ .

۳ - دیاکوف ، تاریخ ایران باستان ، ص ۴۹۰ .

۴ - هارولد لملب ، کوروش کبیر ، ص ۳۰۱ .

یهود در اسارت بابل وضع ناگواری دارد ، آن پادشاه بزرگ گذشته از بازگرداندن چهل هزارتن یهودی اسیر ، دستور داد که خانه خدا در اورشلیم تعمیر و مخارج آن از خزانه خود کوروش پرداخت شود و نیز فرمان داد که ظروف مقدس یهودیان را که مردم بابل با خود آورده بودند پس بدهند و به جای خود بازگردانند . در مورد خود شهر بابل هم چنین دستور داد که « ... از این پس بابل سلطان خود را خود را خواهد داشت که کمبوجیه پسر کوروش پادشاه سرزمینها باشد و این کشور مانند زمان سارگن اول و بخت نصر منقسم نخواهد گردید و مرزهای آن از دریای دور تا خلیج فارس امتداد خواهد یافت . این سرزمین پهناور بابل تحت شهربانی واحد قرار خواهد گرفت و زیر فرمان شهربان آن سامان ... شوشان هم ضمیمه خواهد گشت . . . کلیه شهرهای دورا دور حتی «تما» در بیابان و حران در ارتفاعات و سیپار جملگی تعمیر و تجدید خواهند شد . و خدایان آن جهات از اسارت ... آزاد و به معابد خالی خود بازگشت داده خواهند شد .<sup>۱</sup> »

گیرشمن روش اداری هخامنشیان را با رومیان مقایسه می کند و می گوید که در امپراطوری روم ملل مغلوب مجبور بودند خود را به پایه فرهنگ عمومی روم برسانند و در اقتصاد مشترك سهیم باشند . این امر غالباً مستلزم آن بود که مردم با اصل و منشأ متفاوت و سنن و استعداد های مختلف ، سعی کنند خود را به درجه اقوام دیگر در امپراتوری روم برسانند . اما وضع شاهنشاهی ایران در زمان کوروش و داریوش صورتی دیگر داشت . شاهنشاهان این مملکت که وسیعترین شاهنشاهی تاریخ جهان است ترکیبی از تمدنهای قدیم به وجود آوردند ، بی آنکه سعی کرده باشند همه این فرهنگهای گوناگون را در یک قالب بریزند و چه بسا که شاهنشاهان ایران به خوبی می دانستند که برخی از فرهنگهای تابعه سابقه و سنت قدیمتری دارند و پیشرفته ترند . از این رو ، استقلال داخلی وسیعی که در زمان کوروش به کشورهای تابع داده شد ، در زمان داریوش با اجرای سیاست مدبرانه وی به حفظ آن فرهنگها منجر گشت و

۱ - هارولد لمب ، کوروش کبیر ، ص ۲۷۸ .

جانشینان شاهنشاهان ایران جز در موارد نادر هیچ‌گاه مزاحم تمدنهای تابع خود نشدند و اجازه دادند که گنجینه عظیمی از آثار این فرهنگها و زبان و مذهب و هنر و ادبیاتشان باقی بماند<sup>۱</sup>.

برای آنکه این ویژگی شاهنشاهی ایران را بهتر از نظر بگذرانیم، اینک به جنبه‌های گوناگون این سازندگی از قبیل حکومت و تشکیلات سیاسی، اقتصاد و بازرگانی، آبادانی و کشاورزی، هنر و خط و زبان و دیگر وجوه زندگی اجتماعی ایران نظری می‌افکنیم:

### حکومت و تشکیلات سیاسی

حکومت ماد وارث سنتهای حکومتی آشور و بابل و تمدنهای مجاور بود. هرودوت گفته است که در سرزمین ماد سرکرده‌های محلی که هر یک بر طایفه‌ای حکومت داشتند از بیم اقوام مهاجم که هستی آنها را تهدید می‌کردند، گرد هم آمدند و دیااکورا به پادشاهی برداشتند. خاندان دیااکو موفق به ایجاد حکومتی بالاتر از حکومتهای طایفه‌ای شد. اوضاع طبیعی ایران و محدودیت امکانات مادی به مردم آن زمان اجازه نمی‌داد که مانند سکنه حوضه دجله و فرات جمعیت مترکمی تشکیل دهند. از این رو، وجود استقلال ناحیه‌ای و تشکیلات ملوک‌الطوایفی از اختصاصات حکومت آن زمان بود. ظاهراً قوم ماد شورایی از سرکرده‌های محلی داشت که به هنگام ضرورت با شاه به مشورت می‌نشستند، ولی در هر صورت قدرت و اختیار شاه مافوق همه بود. هخامنشیان و اشکانیان و بعد از آن ساسانیان این شیوه حکومت را از کشور ماد و تمدنهای مجاور اقتباس کردند<sup>۲</sup>، نهایت با ظهور شاهنشاهان بزرگ مانند کوروش و

۱ - گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۳۶-۱۳۵.

۲. دیاکونوف، در کتاب تاریخ ماه درس ۲۹۸ چنین می‌نویسد:

«دکتیه داریوش اول در بیستون (پایان قرن ششم ق. م.) نشان می‌دهد که ترکیب جامعه ماد مشابهت بسیار با ترکیب جامعه پارس داشته است. بخصوص در ماد نیز چون پارس - «کار» Kāra یا مردم لشکری - یعنی توده مسلح افراد آزاد اهالی وجود داشته است که در سازمان اجتماعی عامل بسیار مهمی به شمار می‌رفته. شکی نیست که نه تنها سازمان دولتی بلکه ساختمان اجتماعی پارس نیز تحت نفوذ و تأثیر شدید نظامات مادی بود...

داریوش و شاهنشاهان اشکانی و ساسانی و با توسعه قلمرو حکومت، تشکیلات سیاسی و حکومتی وسعت و پیچیدگی بیشتر یافت. تشکیلات دودمانی و وجود خاندانهای بزرگ در اطراف شاهنشاهان تا پایان دوره ساسانیان دوام داشت.

دموکراسی به معنای امروزی در حکومت ایران باستان مطرح نبود. یونان و روم هم که گاهی نوعی دموکراسی داشتند، به واسطه وجود گروههای کثیر از بردگان و غلامان و نیز عدم شرکت زنان در امور سیاسی و حکومتی، نمی توان گفت که به معنای کلمه از دموکراسی بهره مند بودند و از این گذشته دوران دموکراسی آنان نیز کوتاه و در حکم دولت مستعجل بود. اصولاً استقرار دموکراسی مستلزم وجود وسائل و وسائط ارتباطی نظیر جهان امروز و همچنین امکان تحصیل و آموزش عموم مردم و کسب رشد و بینش اجتماعی است که در ادوار باستان تحقق آن دور از انتظار بود.

افلاطون در رساله « قوانین » در باب طرز حکومت در ایران عهد هخامنشی نوشته است که « دونوع حکومت وجود دارد یکی از آن دو حکومت فردی و دیگری دموکراسی است. مهمترین نوع اول را ایرانیان دارند و بهترین نوع دوم را ما یونانیها دارا می باشیم، تقریباً تمام انواع دیگر حکومت شاخه های این دو است، اما اگر بخواهیم آزادی و دوستی و خردمندی در کشوری استوار باشد، باید هر یک از این دو را تا حدی دوست داشته باشیم. ادعای من این است که هیچ شهری را نمی توان خوب اداره کرد، مگر آنکه حکومت آن ترکیبی از این دو باشد. حکومت فرد و حکومت مردم هر یک به تنهایی از راه عدل منحرف شده اند.»

بزرگترین متفکر زمان باستان حکومت شاهنشاهی ایران را با دموکراسی یونان در آن عصر در یک تراز قرار می دهد و بنا بر این ما را از هر گونه دفاع از سازگاری نوع حکومت ایران قدیم با مقتضیات زندگی و فرهنگ شاهنشاهی عهد باستان بی نیاز می دارد. گاهی برخی از نویسندگان تاریخ روزگار معاصر به هنگام بحث راجع به نظام حکومتی ایران باستان، ظاهراً غرق در تصورات این عصر و زمان می شوند و

---

۱- نقل از تاریخ اجتماعی ایران، تألیف راوندی، ص ۴۱۵.

فراموش می‌کنند که جهان برای استقرار دموکراسی ناقص امر روزی بیش از هفت هزار سال رنج تجربه و آزمایش با فرهنگهای مختلف را به خود هموار ساخته است، و دموکراسی زودگذر یونان و روم که چون جرقه‌ای در تاریکی درخشیدند و خاموش شدند، نمی‌توانند ملاک قضاوت درباره همه حکومتهای ادوار باستانی باشند.

داریوش بزرگ به یاری شش تن از بزرگان هخامنشی به پادشاهی رسید و هنگامی که برای تعیین حکومت به مشورت نشستند، یکی از آنان استقرار حکومت دموکراسی را توصیه کرد<sup>۱</sup> و هر چند که پیشنهاد وی مقبول نیفتاد، اما این نشان می‌دهد که سران خاندانهای بزرگ طرف مشورت داریوش بودند و سلاله این خاندانها تاپایان عهد ساسانیان دوام یافت و اعقاب آنان همواره از ارکان شاهنشاهی ایران به شمار می‌رفتند. شاهنشاهان اشکانی از مشورت شورای مشایخ و بزرگان استفاده می‌کردند، مسلماً وجود این خاندانهای بزرگ که همواره مناصب مهم درباری و استانداری و فرماندهی سپاهها را به عهده داشتند، از طرفی تا حدی به رأی و تدبیر شاهنشاهان در جهانداری کمک کرد و از طرف دیگر باعث استقرار نظام خاندانی و ملوک الطوائفی شد.

۱- در تاریخ هرودوت، ترجمه وحید مازندرانی چنین آمده است:

« هوماته ( یکی از شش تن یاران داریوش ) عقیده داشت که اداره امور مملکت را باید به تمام ملت واگذار کرد. به عقیده من بهتر اینست که دیگر يك شخص واحد بر ما حکومت نکند ...

در این رژیم جاه و مقام را از روی استحقاق می‌دهند. قضات مسئول کار خویشانند و نظام امور در دست عموم است.

« بعد مگابیز ( یکی دیگر از یاران داریوش ) شروع به صحبت کرد و از برقراری اولیگارشلی حکومت عده‌ای قلیل طرفداری کرد و خاطر نشان ساخت که ... بدین وسیله ... حکومت به دست بهترین افراد خواهد افتاد و در این حال است که شاید بهترین افکار امور دولت را اداره خواهد کرد. »

« بعد از او داریوش پیش آمد و چنین سخن راند ... شما این سه قسم حکومت را در نظر بیاورید: دموکراسی، اولیگارشلی و حکومت پادشاهی و هر يك از اینها را در بهترین وضع آن قرار دهید. به عقیده من پادشاهی از دوتای دیگر بهتر است. خودتان ملاحظه کنید چه حکومتی ممکن است بهتر از حکومت لایقترین فردی که در تمام مملکت هست باشد؟ » (از ص ۲۴۲ تا ص ۲۴۵).



اما نباید از ذکر این موضوع خودداری کرد که ملوک الطوائفی در حکومت های هخامنشی و ساسانی تاحدی پوسته اداری و تشکیلاتی داشت .

راوندی در این باره از قول مورخان دیگر می نویسد « نخستین شاهنشاهی ایران یعنی شاهنشاهی هخامنشیان که ... بر روی بقایای امپراتوریهای قدیم ... پدید آمد ، دست کم از بعضی روشهای فتودالی و ملوک الطوائفی آن ممالک پیروی کرد و شهرستانهایی که مراکز امپراتوریهای قدیم بود، پس از غلبه ایرانیان تاحدی سنن و آداب و عادات خود را حفظ کردند . در ضمن همینکه حکام ولایات جانشین رؤسای قبائل شدند ، شاهنشاه ایران به صورت رئیس مملکت تجلی کرد و شهر بانان ، یعنی حکام محلی ، جانشین رؤسای قبائل شدند ؛ شهر بان رئیس دستگاه اداری شهرستان خود بود . وی به جمع خراج و نظارت در کار مأموران محلی و عشایر و شهرهای تابع خویش می پرداخت و بزرگترین قاضی ولایت به شمار می رفت . مسئول امنیت راهها بود و می بایست راهزنان و گردنکشان را سرکوب کند . شورایی از ایرانیان که در آن عناصر محلی نیز حق شرکت داشتند ، شهر بان را در اداره اموریاری می کردند و یکی از منشیان دستگاه سلطنت و هیأتی که از طرف شاهنشاه اعزام می شدند در امور شورا نظارت داشتند . فرمان راندن بر قوای دائمی نظامی شهرستان و اداره کردن دژهای آن خارج از حیطه قدرت شهر بان بود و افسرانی که از طرف شاه تعیین می شدند ، بر سپاهیان و دژها فرمان می راندند . »

گریستن سن مستشرق دانمارکی در مقدمه کتاب خود در باره صورت دودمانی جامعه ایران و انعکاس آن در تشکیلات حکومتی می نویسد که « ... از زمان بسیار قدیم ایرانیان جامعه دودمانی تشکیل داده بودند که از حیث تقسیمات ارضی بر چهار قسمت بود ، از این قرار : خانه ، ده ، طایفه و کشور . . . در ایران غربی اساس و قاعده دودمانی تاحدی در زیر قشری که از تمدن بابلی اخذ و اقتباس شده بود ، پنهان بود . . . بعد در نتیجه کاردانی و کفایت و تدبیر سیاسی کوروش و داریوش به کمال رسید ، اما

---

۱ - راوندی ، مرتضی ، تاریخ اجتماعی ایران ، ص ۲۲۱ .

تشکیلات دودمانی از میان نرفت و در سرزمین مادها و نیز در پارس باقی بود و آثاری از آن در کتیبه مزار داریوش در نقش رستم پیداست که در آن داریوش از حیث نسب خود را پسر ویشتاسپ ، و از لحاظ دودمانی هخامنشی و از جهت طایفه پارسی و از حیث ملت آریایی می نامد .<sup>۱</sup>

بدین ترتیب شاهنشاهان هخامنشی تشکیلاتی به وجود آوردند که خود با قدرت مطلق در رأس آن قرار داشتند و دودمانهای بزرگ اداری و ملوک الطوائفی تحت نظر شاهنشاه به اداره امور کشور پهناور ایران در متجاوز از بیست ساتراپ می پرداختند . چنان که در صفحات پیش نیز گفته شد ، نخست کوروش و بعد از او داریوش شاهنشاهی وسیع خود را به ساتراپها یا استانداریهای متعدد تقسیم کردند ؛ تقسیمات بر مبنای ملیت و زبان صورت می گرفت . هر ملتی از آزادی نسبی تحت ریاست امرای محلی برخوردار بود . ساتراپ یا شهربان مسئول اداره امور استان خویش بود ، اما در کنار او نماینده ای از طرف پادشاه وجود داشت که «چشم پادشاه» خوانده می شد و اقدامات ساتراپ را نظارت می کرد . اگر یکی از عمال شاه کاری برخلاف دستور یا مصلحت انجام می داد ، کیفر می دید و اگر خشنودی شاهنشاه را جلب می کرد ، تشویق می شد .

مرکز حکومت در زمان هخامنشیان شوش بود ، ولی در زمان ساسانیان به تیسفون منتقل گشت . فرمان شاهنشاه از مرکز صادر می شد و بایکهای سریع و با استفاده از منازلی که در شاهراهها به وجود آمده بود ، فرمانها به سرعت به دورترین نقاط فرستاده می شد و اخبار نیز در اندک مدتی از دورترین نقاط به مرکز شاهنشاهی می رسید .

ویل دورانت ضمن بررسی نقاط ضعف و قدرت شاهنشاهی ایران باستان می گوید « سازمان شاهنشاهی که بر این مجموعه تسلط داشت ، از نیرومندترین سازمانها و تقریباً منحصر به فرد بود . در رأس این سازمان شخص شاه قرار داشت و چون شاهانی در زیر فرمان او بودند ، او را به نام شاه شاهان یا شاهنشاه ایران . . . می خواندند و

۱ - راوندی ، مرتضی ، تاریخ اجتماعی ایران ، ص ۴۴۲ .

قدرت مطلقه در دست شاه بود.<sup>۱</sup>»

کریستن سن ضمن اشاره به قدرت سازمان خاندانی و یادآوری از بزرگان دودمانها و تیولدارها در عهد اشکانی می گوید که مقام سلطنت کاملاً تابع ملوک الطوائف نبود، ولی لزوماً سلطنت از پدر به پسر نمی رسید. پس از مرگ پادشاه بزرگان جانشین او را به دلخواه تعیین می کردند. وی اضافه می کند که «قدرت سیاسی تیولداران بزرگ در شورای اشرافی تجلی می کرد که حدودی به اختیارات شاهنشاه می گذاشت. یوستی نوس این مجلس شوری را «سنا» خوانده است و ما می دانیم که سرداران و حکام از میای اعضای این مجالس انتخاب می شده اند. بنابراین حکومت و سرداری شغل موروث نبوده است..... و همچنین قرائتی در دست است که انجمن دیگری هم برپای بوده و آن را مجمع «دانایان و مغان» می توان نامید. سلاطین اشکانی رأی آنان را محل اعتنا قرار می داده اند. و ظاهراً در حوادث مهمه به وسیله فتوای دینی مداخلاتی می نموده اند، لکن چنین می نماید که نفوذ این انجمن چندان قوتی نداشته و هرگز شنیده نشده است که مجمع «دانایان و مغان» در سرنوشت سلطنت اشکانی تأثیری کرده باشند. قدرت آن فقط مشورتی بوده است برخلاف مجلس سنا که در کشور قوه حقیقی محسوب می شده است.<sup>۲</sup>»

گیرشمن هم به رأی اشراف، که توسط شوری یا «سنا» اظهار می شد، اشاره می کند و می گوید رأی این مجلس بسیار ارزش داشت و قدرت سلطنتی را محدود می کرد. مجمع دیگر عبارت از مجمع «فرزانگان و مغان» بود که فقط در حکم هیأت مشورتی پادشاه بود.<sup>۳</sup>»

به طوری که اشاره شد، وجود شورای نجبا در زمان مادها و هخامنشیان و نیز در زمان اشکانیان و بعد از آن و همچنین بحث از دموکراسی در مجمع هفت تن بزرگان هخامنشی در زمان داریوش، فقط نشانه آن است که فکر دموکراسی در ایران پیش از

۱ - ویل دورانت، تاریخ تمدن، مشرق گاهواره تمدن، مشرق گاهواره تمدن، ص ۲۹-۲۸.

۲ - کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۳-۳۴.

۳ - گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۱۳.



قرارگرفت، چنان‌که در بسیاری از ادوار تاریخ پرحادثه ایران نقش خانواده‌ها آشکار بوده است<sup>۱</sup> و حتی امروز در گوشه و کنار مملکت ما خانواده‌هایی اصیل و معتقد به سنتهای ارزنده ملی وجود دارند که گاه و بیگاه از آنان آثار علو طبع و برآزندگی مشاهده می‌شود. اما این سنت دودمانی در سراسر عهد باستان موجب قشربندی سخت و تغییرناپذیر در اجتماع طبقاتی ایران شد، به طوری که از تحرك طبقاتی عملاً نشانی به چشم نمی‌خورد.

بدین ترتیب اصل و نسب اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت و طبقات از حیث مراتب اجتماعی صاحب درجاتی بودند که در سراسر عمر تغییرناپذیر بود، از جمله در زمان ساسانیان از قواعد محکم زندگی یکی‌این بود که هیچ‌کس نباید خواهان درجه‌ای بالاتر از آن باشد که به موجب اصل و نسب به وی تعلق می‌گیرد. همچنین بین طبقات عامه نیز تفاوت‌های بارزی وجود داشت و هرکس می‌بایست به حرفه‌ای مشغول شود که بنا به قولی برای آن آفریده شده بود. در کتاب مینوگ خرد، که نویسنده آن معلوم نیست، چنین آمده است که پیشه‌وران باید در کارهایی که نمی‌دانند وارد نشوند، آنچه مربوط به پیشه آنهاست به خوبی انجام دهند و مزد آن‌را به نرخ عادلانه بگیرند، چه هرکس به کاری مشغول شود که از آن آگاه نیست، آن کار را ضایع و بی‌هوده کرده است. شاهنشاهان ایران هیچ‌کاری را از کارهای دیوانی به مردم پست نژاد نمی‌سپردند. امور مهمه و مشاغل دیوانی به خاندانهای بزرگ و اشراف و کسانی تعلق داشت که دارای نسب عالی بودند و برای این‌گونه مشاغل تربیت می‌شدند. با آنکه بالا رفتن از طبقه‌ای به طبقه دیگر مجاز نبود، ولی گاهی بر این قاعده استثنا وجود داشت و این در صورتی بود که یکی از آحاد مردم اهلیت و هنر خاصی نشان می‌داد. در چنین وضعی مراتب به عرض شاهنشاه می‌رسید و اگر آن شخص را شایسته می‌دیدند، به طبقات بالاتر ارتقا می‌دادند. مثلاً اگر در پارسایی آزموده بود، به طبقه روحانیان درمی‌آمد

---

۱- در تواریخ آمده است که «دیهگانان مختصر سوادی داشته‌اند و هم آنان بودند که قرنهای پس از ساسانیان افسانه‌ها و داستانهای ملی را نگاهداشته‌اند». نقل از تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، تألیف محمد جواد مشکور، ص ۸۴.

واگر نیرو و دلیری داشت او را در سلك سپاهیان وارد می‌کردند و اگر در عقل و قوه حافظه ممتاز بوده در طبقه دیران وارد می‌شد. در هر صورت افراد عادی پیش از رفتن به طبقه بالاتر می‌بایست تعلیمات کافی دیده باشند. بنابراین ارتقای افراد طبقه عامه به طبقه اشراف به کلی ممنوع نبود. شاه می‌توانست هر کس را لایق بداند وارد طبقه نجبا کند، اما این بسیار به ندرت اتفاق می‌افتاد<sup>۱</sup>.

عامل مهم دیگری که در تحکیم و اعتلای مقام شاهنشاهان تأثیر بسزا داشت مقام آسمانی پادشاهان بود. در آثاری که از عهد هخامنشی و ساسانی به جای مانده است، شاهنشاهای خود را آسمانی نژاد و مزاد پرست معرفی کرده‌اند.

در کتیبه پهلوی نقش رجب چنین آمده است: « این پیکر مزدا پرست خدایگان شاپور شاهنشاه ایران و انیران، آسمانی نژاد، از ایزدان پسر مزدا پرست خدایگان اردشیر شاهنشاه ایران، آسمانی نژاد، پور ساسان، پاپک پادشاه. » در شاهنشاهی ساسانیان که با تجدید حیات سیاسی و مذهبی آغاز شد، دیانت زردشت با اتکا به قدرت دنیوی نفوذ و قوت فراوان کسب کرد. خود اردشیر شخصاً سعی داشت که ریاست عالی جامعه مذهبی را در دست داشته باشد، و بدین ترتیب سیاست و دین یکدیگر را تقویت می‌کردند. این نکته را نیز نباید ناگفته گذاشت که اردشیر در اتکای خود به کیش زردشت و انتظام امور بیشتر روشی شبیه داریوش بزرگ در پیش گرفت و همان گونه که آن شاهنشاه هخامنشی با تکیه به آیین زردشتی سعی داشت ایمان و عقیده دینی را برای تحکیم ارکان شاهنشاهی خود به کار برد، اردشیر نیز از این قوه معنوی برای استحکام نظام اجتماعی مدد گرفت. و باز باید اضافه کرد که ایجاد تعادل بین سیاست و دیانت در اوقاتی بهتر میسر بود که پادشاهی مقتدر بر تخت شاهنشاهی تکیه داشت؛ هرگاه سریر شاهنشاهی از وجود رهبری مدبر و با اراده خالی بود، نه تنها اشراف و بزرگان خاندانها، بلکه روحانیان نیز در امور سیاسی مداخله می‌کنند و برای قدرت سلطنتی خطر به وجود می‌آوردند.

۱- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۴۳ - ۳۴۹.

کریستن سن در توضیح این مطلب می گوید که « جانشینان شاپور دوم غالباً اشخاص کم لیاقتی بودند و بدین مناسبت پس از مرگ این شاهنشاه دوره صدویست و پنج ساله‌ای پیش آمد که شاه و بزرگان مملکت بر سر حکمرانی باهم در کشمکش بودند اشراف درجه اول دست به دست روحانیان داده مجدداً برای قدرت سلطنتی خطر ایجاد کرده بودند.<sup>۱</sup> »

اما این گونه حوادث به هیچ وجه اعتقاد عمیق مردم را در باب جنبه مقدس شاهنشاهی تضعیف نمی کرد؛ زیرا به موجب آثار و نوشته‌های دیانت زردشت پادشاهان از فرایزدی برخوردار بودند و حتی در کتاب پهلوی دینکرد حقوق و تکالیف سلطنت شرح داده شده است. بنابراین تأیید مقام پادشاهی به وسیله دین رسمی انبوه مردم را، که اصولاً با اخلاص و ایمان پاک معتقدات مذهبی را می پذیرند، به مقام پادشاه با همان اخلاص و ایمان مذهبی معتقد و دل بسته ساخته بود.

شاهنشاهان هخامنشی مردان بزرگی در پیرامون خود داشتند که هم طرف مشورت آنان بودند و هم در مقام شهربان یا فرمانده سپاهها و پادگانها به اداره امور ساتراپها و تأمین امنیت کشور می پرداختند. در عهد این شاهنشاهان بعد از شاه مقام نخست از آن هزرپتی (هزاربند) بود که تحت نظر شاه به اداره امور کشور می پرداخت. این عنوان در زمان سلطنت اشکانیان باقی ماند و به عهد ساسانیان رسید. اراننه وزیر اعظم را هزرپت خوانده‌اند و در نامه‌ای که به مهر نرسه وزیر یزدگرد دوم نوشته‌اند، او را « هزرپت ایران و انیران » گفته‌اند و همین وزیر وقتی که به ارمنیان نامه نوشت، خود را «وزرگ فرماندار ایران و انیران» معرفی کرد. از مندرجات تاریخ طبری چنین برمی آید که این عنوان رسمی وزیر بزرگ بوده و عباراتی از یعقوبی و مسعودی نیز به ما رسیده است مبنی بر اینکه وزیر بزرگ را تا پایان عهد ساسانیان «وزرگ فرماندار» می خوانده‌اند. عنوان دیگر «وزیر در اندرز بند» بود که به معنی مستشار دربار است.<sup>۲</sup>

۱- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۸۳.

۲- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۳۳.

در مورد اختیارات و وظایف وزیرک فرمذار اطلاعات زیادی در دست نیست. اما می‌توان گفت که چنین مقامی باید کشور را تحت نظارت پادشاه اداره کند، و شاید در اکثر موارد به رأی خود نیز کارهایی انجام می‌داده است. هنگامی که پادشاه در سفر یا در جنگ بود، وزیر بزرگ نیابت سلطنت را به عهده داشت. در مذاکرات سیاسی شرکت می‌جست و حتی می‌توانست فرمانده سپاه باشد. چون پیوسته طرف مشورت شاهنشاه بود، در همه امور می‌توانست مداخله کند. پادشاهان ایران بیش از هر سلطانی وزرای خویش را محترم می‌شمردند و می‌گفتند که وزیر سامان دهنده امور، زیور ملک و زبان پادشاه است. وزیر جنگ افزاری است که دشمنان ما را هلاک می‌کند<sup>۱</sup>.

مشهورترین وزیران عهد ساسانی بزرگمهر وزیر مشاور خسرو انوشیروان است که در آغاز معلمی هرمز فرزند آن شاهنشاه را به عهده داشت و بعد به مقام وزارت رسید. از کیاست و تدبیر این مرد نامدار حکایتها آمده و از وی پندها و کلمات حکیمانه‌ای به یادگار مانده است.

### امور اداری و دیوانی

با توجه به اینکه قوم پارس در شاهنشاهی وسیع ایران با متجاوزان زیست‌استان در اقلیت قرار داشت، اداره این همه سرزمینهای وسیع دوردست با قدرت نظامی و اعمال فشار ممکن نبود. از این رو سیاست اداری عاقلانه‌ای لازم بود که در قدم اول کوروش با اغماض و مدارا نسبت به خصوصیات فرهنگی ملل تابعه پایه‌ای محکم برای این منظور گذاشت. در قدم دوم تأمین امنیت و حفظ و حراست جان و مال اقوام تابعه شاهنشاهی واجد اهمیت فراوان بود. نخست کوروش و بعد داریوش در این باب اقدام کردند و امنیتی که به دست آنان فراهم آمد در زندگی گذشته هیچ‌یک از این ملل سابقه نداشت. ماله و ایزاک می‌نویسند که «اولین دفعه‌ای که ملل شرق روی صلح و آرامش دیده و مطیع اداره‌ای منظم گردیدند، وقتی بود که در تحت استیلای ایرانیان قرار

۱ - کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان ص ۱۳۶-۱۳۵.



گرفتند.<sup>۱</sup> « در این قول اکثر تاریخ‌نویسان اتفاق نظر دارند. گیرشمن می‌نویسد که «ایران ساسانی همچون سپری عظیم از فرهنگ قدیم آسیای غربی در مقابل حملات اقوام بدوی که با جنبش شدید خود سرحدات شمالی را مورد تهاجم قرار می‌دادند دفاع کرد.<sup>۲</sup>»

بنابراین سیاست اداری شاهنشاهی ایران در قدم اول متوجه تأمین امنیت مادی و معنوی اقوام تابع شد و از این رو در طول شاهنشاهی کوروش یعنی در مدتی برابر با نیم قرن آن همه سرزمینهای پهناور به سهولت در زیر پرچم امپراطوری ایران درآمد. چون کوروش، به گفته گزنفن، در بیشتر عمر خود سرگرم جنگ و امور نظامی بود، چندان مجالی برای استقرار تشکیلات اداری منظم نداشت. از این رو روشی را که در اداره سپاهیان اعمال می‌کرد، در اداره ملک نیز به کار برد، به طوری که هر رشته از امور را به یکی از بزرگان و سرکرده‌ها سپرد و همان افراد بودند که غالباً با کوروش به مشورت می‌پرداختند و امور ملک را زیر نظر او سامان می‌دادند.<sup>۳</sup>

رسم تعیین شهربان و فرمانده سپاه برای ساتراپها و نیز بازرسان شاهنشاهی، که چشم و گوش شاه به شمار می‌آمدند، نخست به وسیله کوروش و بعد به وسیله داریوش معمول گشت و این سازمان اداری مأمور اداره امپراطوری پهناوری شد که دنیا تا آن روز نظیر آن را ندیده بود. احتراز کوروش و داریوش از سپردن همه امور هراستان یا ساتراپ به دست یک نفر نشانه وقوف آنان بر طبیعت آدمی است، از این بابت که می‌دانستند تمرکز قدرت در دست یک تن ممکن است انحراف و فسادبار آورد.<sup>۴</sup> از سوی دیگر تقسیم مسئولیتها و سپردن اختیار به دست سه تن که هر یک وظیفه‌ای

۱ - آلبرماله - ژول ایزاک، تاریخ ملل شرق و یونان، ص ۱۳۶.

۲ - گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۴۲۷.

۳ - گزنفن، کوروشنامه، ص ۲۸۰-۲۷۹.

۴ - ساتراپ و دوفرکمک داشت، یکی رئیس دفتر که ازنزدیک مواظب اعمال ساتراپ بود و دیگر سرتیب که فرماندهی افواج را تکمیل می‌نمود. غرض از تقسیم اختیارات آن بود که از طغیان ساتراپها جلوگیری بعمل آید.

نقل از «تاریخ ملل شرق و یونان»، تألیف آلبرماله و ژول ایزاک، ص ۱۳۷.



اسب برای ایشان مهیاست. هر چاپاری نامه‌های دولتی را از مرکز خود به نزدیکترین چاپار خانه می‌برد و تسلیم چاپار دیگر می‌کند و او نیز همچنان به چاپار دیگری می‌داده و بدین ترتیب شب و روز چاپاران دولتی در حرکتند. «عباس اقبال ضمن بحث پیرامون خدمات ایرانیان به تمدن عالم چنین می‌نویسد: «در تمدن مادی آنچه اثر دست ایرانی در آن کاملاً آشکار و دخالت استادانه این قوم در آن هویداست سکه و خط و چاپار و راه سازی است. «اداره و نگهداری راه بزرگ شاهم در بیست و پنج قرن پیش یکی از افتخارات ایران است. برخی از راهها از مناطق سخت و کوهستانی می‌گذشت. کاروانها به راحتی فاصله سارد و شوش را سه ماهه و چابک سواران حامل پیک شاهی این فاصله را پانزده روزه می‌پیمودند. راه ابریشم نیز یکی از شاهراههای اقتصادی قدیم است که از دوطریق به شهر کاشغر منتهی می‌شد و روم و آسیای صغیر را به چین متصل می‌ساخت»<sup>۱</sup>.

در زمان ساسانیان هم اهمیت وسایل ارتباط از نظر دورنماند. خسرو انوشیروان «به امنیت طرق و شوارع پرداخت، مسافرین و جهانگردان را تشویق کرد که به ایران سفر کنند، از واردین و مهمانان پذیرایی گرم می‌کرد و همه نوع نوازش و محبت در باره آنها مرعی می‌داشت»<sup>۲</sup>.

به گفته کریستن سن، خلفای اسلام نیز تشکیلات چاپارخانه عهد هخامنشی را تقلید کردند و این نشان می‌دهد که این تشکیلات در سراسر عهد ساسانیان ادامه داشته و به روزگار خلفا رسیده است.

گذشته از استانداران و شهربانان که در پایتختها و مراکز کشورهای تابعه به سامان دادن امور اشتغال داشتند، گروهی نجبا یا آزاد مردان در سطح روستاها وجود داشتند که وظیفه آنان تنظیم مناسبات روستاییان با گارگران دولتی بود. این نجبا در برابر مالیاتی که از روستاییان می‌گرفتند، مسئول بودند و می‌بایست رابط آنها با

۱- مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ص ۴۲۸

۲- سایکس، تاریخ ایران، ص ۶۳۳.

حکومت باشند .

پس از تضعیف و انقراض سلسلهٔ هخامنشی و آمدن اسکندر به ایران ، این پادشاه یونانی ، به گفتهٔ گیرشمن ، اندیشه‌ای جز تجدید بنای شاهنشاهی هخامنشی نداشت و با الهام از افکار شاهان بزرگ هخامنشی به تنظیم امور اداری و دیوانی در ایران اقدام کرد . به این ترتیب اسکندر هرچه جلوتر می‌رفت نه تنها بیشتر به ایرانیان متکی می‌شد ، بلکه بیش از پیش روش سیاسی و اداری آنان را اتخاذ می‌کرد . از این رو ، اسکندر ناگزیر شد پس از مدتی با ایرانیان ، نه بر اساس غالب و مغلوب ، بلکه بر اساس برابر رفتار کند ، به طوری که در جمع اطرافیان وی برادر داریوش و چندتن از سروران ایرانی وارد شدند . علت این امر آن بود که اسکندر احساس می‌کرد که امور اداری و نظامی نمی‌تواند از عناصر ایرانی بی‌نیاز بماند .

آیین کشور داری ایرانیان و تقسیمات مملکتی به حدی معقول و متین بود که ملل غرب مانند رومیان آن را اقتباس کردند و همچنین از راهسازی و شیوهٔ ساختن چاپارخانه ها تقلید کردند .

در زمان ساسانیان دستگاه اداری عظیمی به وجود آمد که دنبالهٔ تشکیلات اداری دورهٔ هخامنشی و اشکانی بود . اردشیر اول در سازمان اداری تمرکز مستحکمی به وجود آورد ، حکام ولایات کاملاً مطیع اوامر شاهنشاه شدند و تقسیمات اداری کشور از حیث ولایت و بلوک (شهرستان و دهستان) از زمان اردشیر به بعد نظم بیشتری پیدا کرد . در زمان ساسانیان تشکیلات اداری زیر نظر وزیر بزرگ اداره می‌شد که او نیز به فرمان شاه بدرتق و فتق امور می‌پرداخت . در اکثر دیوانها دبیران به کار اشتغال داشتند . دبیران مردمان مطلعی بودند که در انشای گزارشها و معاهدات سیاسی و مکاتبات رسمی استعداد بسیار داشتند . این افراد می‌توانستند مشاغل دیگری نیز در سازمانهای اداری به عهده بگیرند . مسعودی می‌نویسد که « ... پادشاه روم به شاپور پسر اردشیر نوشته بود ، از روش تو در کار سپاه و نظم امور ملک و آسایش اهل آن مملکت که از تدابیر تو است چیزها شنیده‌ام که دوست دارم در این باره طریقه تو بگیرم و به رسم تو روم ... »

۱- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی ، مروج الذهب و معادن الجواهر ، ص ۲۴۴ .

کریستن سن می نویسد « ... دبیران سیاستمداران حقیقی به شمار می رفتند ، همه قسم اسناد را تربیت می دادند و مکاتبات دولت را در دست می گرفتند . فرمانهای سلطنتی را انشا و ثبت می کردند و جمع هزینه‌ها را مرتب می نمودند و محاسبات دولت را اداره می کردند . در مکاتبه با دشمنان و معارضان پادشاه بایستی به مقتضای مقام گاهی عاقلانه و مسالمت آمیز چیز بنویسند و زمانی به تهدید و تحویف پردازند<sup>۱</sup> . در دربار شاهنشاهان ایران دبیران بیگانه نیز بودند که سمت مترجمی داشتند .

دبیرخانه‌های دول اسلامی تقلید کاملی از ساسانیان بوده است و می دانیم که پس از استیلای اعراب بر ایران ، زبان اداری و دیوانی دربار خلفا مدتی نسبتاً دراز فارسی بود و بعد از آن به عربی تغییر یافت .

ویل دورانت می نویسد که « با وجود آنکه دستگاه اداری شاهنشاهی ایران خرج فراوان داشت ، باید گفت که این دستگاه شایسته ترین تجربه در سازمان حکومت امپراطوری است که خاورمیانه پیش از پیدا شدن امپراطوری روم شاهد آن بوده است و این امپراطوری اخیر نیز سهم بزرگی از انتظام سیاسی و اداری امپراطوری قدیم ایران را به میراث برد . « وی پس از اشاره به تجمل فراوان دربار شاهنشاهان ایران و وضع مالیات در آن دوران اضافه می کند که « ... از برکت دستگاه حکومت نظم و امنیتی موجود بود و در سایه آن با وجود مالیاتهای سنگین مردم استانها ثروتمند می شدند . در استانها چنان آزادی وجود داشت که در استانهای وابسته به روشنترین و پیشرفته ترین امپراطوریا نظیر آن دیده نمی شود<sup>۲</sup> . «

بدین ترتیب ، ایجاد تشکیلات سیاسی و اداری بی نظیر نخستین زمینه سازندگی شاهنشاهی ایران باستان است که دریرتوان آن فرهنگهای ارزنده زمان قادر به ادامه حیات شدند و تجربه های گرانبهای خود را به دنیای تمدن امروز عرضه داشتند .

۱- کریستن سن ، ایران در زمان ساسان ، ص ۱۵۵ .

۲- ویل دورانت ، تاریخ تمدن ، ص ۵۳۶ - ۵۳۵ .

## اقتصاد ، صنعت و بازرگانی

وقتی که قوم آریا به سرزمین ایران قدم گذاشت ، اقتصاد این کشور با اقتصاد تمدنهای منطقه بین‌النهرین قابل مقایسه نبود . البته عیلام از این امر مستثنی بود . در آن زمان خك ایران فاقد شهرهای بزرگ بود و جز مراکز روستائی پراکنده ، که در هر يك از آنها طایفه‌ای با کشاورزی و دامداری زیست می‌کرد ، چیز دیگری وجود نداشت .

گیرشمن معتقد است که مردم ایران از هزارهٔ دوم پیش از میلاد وارد زندگانی اقتصادی آن عهد شدند و به سبب غنای منابع زیرزمینی خود با کشورهای پیشرفتهٔ زمان به بازرگانی داد و ستد پرداختند . اما این امر با دشواری صورت می‌گرفت و چون راهها آشفته و نا امن بود ، بازرگانان مجبور بودند که سرمایه خود را به دست پادشاهان و نجبا و روحانیان به کار اندازند . از این رو سود بازرگانی بیشتر عاید اقویا و کمتر عاید خود بازرگانان می‌شد .

کشف مفرغ و پیشرفت روش ساختن اشیای فلزی موجب بالا رفتن تقاضای مواد خام شد و چون ایران از برخی از مواد خام مانند فلزات و چوب بهره کافی داشت ، همسایگان غربی و نیز هند از جانب شرق خریدار این کالاها شدند . در اینجا است که گفته می‌شود سکنهٔ قدیم ایران برای نخستین بار به صورتی فعال به عرصهٔ داد و ستد اقتصادی دنیای متمدن قدم گذاشتند ..

پس از تشکیل شاهنشاهی ایران ، داریوش به خوبی دریافت که کامیابی ملت باید بر اقتصادی سالم پی‌ریزی شود . او مستد ، داریوش را نه تنها يك دادگستر و کارگزار بزرگی می‌داند ، بلکه او را زمامداری آگاه و روشنفکر و کاردان مالی برجسته‌ای می‌شمارد<sup>۱</sup> . بنابراین با تحقق وحدت آسیای غربی زیر پرچم هخامنشی و تقسیم این منطقهٔ وسیع به ایالات با سازمان نظارت مرکزی و نیز ایجاد وسایط ارتباطی بین بخشهای مختلف از راه خشکی و دریا ، و استقرار دستگاه منظم تحصیل مالیات ،

---

۱- اومستد ، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ، ترجمهٔ دکتر محمد مقدم ، سازمان چاپ و پخش کتاب ابن سینا ، ۱۳۴۰ طهران ، ص ۲۵۱ .

و افزایش ذخیره طلا در خزانه دولتی قوه محرکه‌ای در حیات اقتصادی ایران ظاهر شد که در گذشته نه در ایران سابقه داشت و نه در جای دیگر جهان<sup>۱</sup>.

از زمان داریوش به بعد، که بازرگانی رونق و توسعه پیدا کرد، سطح زندگی به‌طور محسوسی بالا رفت و مخصوصاً در بابل سطح زندگی از یونان بالاتر بود. کریستن‌سن در مورد راه‌های بازرگانی گفته است که کشور هندوستان و چین و ترکستان از جنوب دریای خزر با شاهراه تیسفون به خوزستان و فارس ارتباط داشت و از طرف دیگر این راه تا فلسطین و آسیای صغیر کشیده می‌شد<sup>۲</sup>.

در اثر ایجاد این شاهراهها و امنیت بی‌ظنری که در پرتو شاهنشاهی ایران به‌وجود آمد، کالاهای تجارتي از چین و هند به سوی ایران و از ایران تا اروپای جنوبی حمل می‌شد. گذشته از مبادلات بازرگانی کار اکتشاف بری و بحری نیز بالا گرفت و کاشفانی پیدا شدند که به سفرهای طولانی دست زدند. در ایران و نقاط دیگر کارگاههایی برای تولید مواد مصرفی و تجملی به وجود آمد و درقرنهای ششم و پنجم پیش از میلاد حجم معاملات بازرگانی به حدی رسید که پیش از آن هرگز سابقه نداشت. با ضرب مسكوك و افزایش پول، بانك به وجود آمد. در زمان هخامنشیان بانكهای خصوصی تأسیس شد که مدارك و اسناد آنها به دست آمده است، این بانكها امور رهنی، اعتبار متحرك و امانات را انجام می‌داند و از عملیات مربوط به حساب جاری و استعمال چك اطلاع داشتند. بنابراین در عهد هخامنشی نخستین قدمها در تنظیم اقتصاد ملی برداشته شد. دولت مالیاتهایی وضع کرد که از املاك، مزارع، باغها، احشام و معادن گرفته می‌شد. مالیاتهایی که در نقاط مختلف گرد می‌آمد، نخست به صندوقهای ایالتی و سپس به خزانه مرکزی انتقال می‌یافت و صرف مخارج دربار شاهنشاهی، ادارات، ارتش، ساختن جاده‌ها و حفر قناتها می‌شد.

استخدام کارگران و پرداخت دستمزد، نظم و ترتیب خاص داشت. تا آنجا که

---

۱ - مطالب مربوط به اقتصاد ایران قدیم اکثراً از کتاب ایران از آغاز تا اسلام، تألیف گیرشمن خلاصه شده است.

۲ - کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۴۶.

اصول آن عهد اجازه می‌داد، مزدکارگران مرد وزن و پسر و دختر متناسب با توانائی هر يك تعیین و پرداخت می‌شد. در سی هزار لوح که از تخت جمشید به دست آمده است، مطالب مشروحی راجع به استخدام کارگران از همه اقطار شاهنشاهی و میزان کارمزد آنها آمده است.

باید در نظر داشت که در زمان هخامنشیان کارهای بازرگانی بیشتر در دست ملل تابعه غیر ایرانی بود، چه ایرانیان به گفته هرودوت و دیگر مورخان تجارت را کارپستی می‌شمردند و بازار را کانون دروغ و فریب می‌دانستند. طبقات ثروتمند به این می‌بالیدند که بیشتر نیازمندیهای خود را از مزرعه خویش تأمین می‌کنند، بی آنکه انگشتان خود را به پلیدی خرید و فروش آلوده سازند<sup>۱</sup>. از این رو اقتصاد ایران بیشتر به کشاورزی مبتنی بود. و این امر تا زمان ساسانیان همچنان ادامه داشت.

دوره ساسانی از نظر ازدیاد عایدات و توزیع محصولات و مصنوعات رونق بیشتری داشت. گشوده شدن باب معامله و دادوستد با امپراطوری روم ثروت و شوکت شاهنشاهی ایران را افزایش داد. بانکهای شاهنشاهی که به وسیله ایرانیان یا یهودیان اداره می‌شدند، مبادلات پولی را به وسیله اسناد مکتوب انجام می‌دادند. چنان که گفتیم، کلمه چک یا اصطلاح سند تضمینی از زبان پهلوی به زبانهای اروپایی رفته است. بازرگانان مسیحی سوریه در ادوار بعد برات را از ایران اقتباس کردند و در مغرب رواج دادند. شهر نصیبین در شرق دجله و شهر کالینیک و سنجار غالباً مرکز دادوستد ایرانیان و رومیان بود. تجارت دریایی ایران نیز حائز اهمیت بود. اردشیر اول در عمران بنادر و ایجاد بندرگاهها سعی کافی به خرج داد. ایرانیان با همدستی اعراب به تدریج نیروی دریایی قابل ملاحظه‌ای تشکیل دادند و با کشتیهای بازرگانی بین آسیا و آفریقا و اروپا به رفت و آمد پرداختند.

دولت ایران به خصوص در دوران قدرت داریوش به کارهای دستی و صنعتی توجه مخصوص داشت. از این گذشته آیین مزدیسنا برای کارگرو کشاورز اهمیت و احترام

۱ - ویل دورانت، تاریخ تمدن، مشرق گاهواره تمدن، ص ۵۲۸.



فراوان قائل بود. در زامیادیش ۱۲ تا ۱۵ همواره کارگر برتر از سایر آفریدگان شمرده شده و با نفرت از افراد بیکاره یادگردیده است. زمین به کسی که با دست چپ و راست در روی آن کشت و کار نکند می گوید توای کسی که با دست چپ و راست و با دست راست و چپ در روی من کار نکردی باید در آینده به دیگران تکیه کنی و روزی خود را به دربوزگی از آنان ستانی. آری خوراک پس مانده و ریزه‌هایی که از دهان دیگران افتاده است نصیب تو خواهد بود. اهورامزدا می گوید: کسی که گندم می‌کارد به این می‌ماند که بذر راستی می‌افشاند و دین مزدیسنا را به پیش می‌برد<sup>۱</sup>.

در زمان هخامنشیان توسعه صنعت از شهرها آغاز شد. مصنوعات عمده عبارت بودند از مواد مصرفی مانند انواع جامه و اثاث منزل، زینت‌آلات و وسایل تجملی که از چوبهای قیمتی و فلزات گرانبها ساخته می‌شد. زنان خود را با جواهر زینت می‌دادند و وسایل تزئینی فراوان به کار می‌بردند. در کتاب تاریخ ایران تألیف سایکس شرح جالبی از قول نمایندگان چینی درباره کالاهای و وسایل زندگی و حیوانات اهلی که در تیسفون مشاهده کرده بودند، آمده است که نقل آن خالی از فایده نیست: «پایتخت دولت پوسز یعنی ایران درسوهلی (تیسفون) واقع است... و دارای صد هزار خانوار می‌باشد. این سرزمین نسبتاً مسطح و هموار است. محصولات طبیعی آن عبارت است از طلا و نقره، مرجان، عنبر، مروارید اعلا، اشیای زجاجی، آبگینه، بلور، الماس، آهن، مس، شنجرف، جیوه یا زیبق. از کالاهای آن حریر گلدار، گلدوزی یا ملیله‌دوزی، پنبه، فرش و قالی و پرده قلابدوزی می‌باشند... آب و هوای آن خیلی گرم است. خانواده‌ها در منازلشان یخ نگاه می‌دارند. قسمت اعظم سرزمین از احجار ملی (۴) تشکیل یافته است. برای آبیاری در هر جا ترتیب قنوات داده‌اند و غلات و حبوبات پنجگانه آنها مثل مال چین مرغوب و نیز طیور و سایر حیوانات قشنگ و خوب می‌باشند. اسبان عالی‌نژاد، الاغهای درشت و بزرگ و نیز شتر به کثرت در این کشور تربیت می‌شوند... همچنین فیلان سفید و شیر و تخم مرغهای بزرگ پیدا

۱ - جلد دوم ادبیات مزدیسنا، یشتها، ص ۳۰۶.

می‌شوند. مرغی است در آنجا به شکل شتر ولی دارای دو بال که در امتداد يك خطی می‌تواند پرواز کند اما از صعود عاجز است. مرغ نامبرده علف و گوشت هر دو می‌خورد و نیز می‌تواند آتش بلع کند.<sup>۱</sup>

برخی از نویسندگان در باره اقتباس ایرانیان از صنایع و هنرهای دیگران مطالبی نوشته‌اند. کریستن‌سن می‌گوید ایرانیان مهارت رومیان را در فنون بسیار اهمیت می‌دادند و معتقد است که سدوجسر بزرگ شوستر کار مهندسان رومی است.<sup>۲</sup> از اسیران جنگی کسانی که دارای مهارت‌های صنعتی و فنی بودند در نقاط مختلف ایران سکنی داده می‌شدند تا هنرها و فنون خویش را در آنجاها رواج دهند.

### آبادانی و کشاورزی

زردشت پیامبر می‌فرماید «مرد مقدس کسی است که در این دنیای دنی جایگاهی بسازد و آتش و مواشی وزن و فرزند و گله‌های خوب در آن نگاه دارد. هر که گندم به عمل می‌آورد و در اراضی درخت میوه می‌نشانند، اوست که تخم صفا کاشته و به قدر صد قربانی دین هر مزد را بسط داده است...»<sup>۳</sup>

ایران شناسان متفق‌القولند که ایران یکی از کهن‌ترین کانون‌های زراعتی جهان است. به موجب تعلیمات آسمانی زردشت کشت و برداشت محصولات کشاورزی از شریفترین مشاغل است. در وندیداد، فرگرد سوم، قسمت یکم، بخش ششم چنین می‌خوانیم: «ای آفریننده جهان مادی، پنجمین جایی که زمین به حداکثر شادمان است، کجاست؟ آنجایی که گله ورمه بیشتر باشد و بیشترین مقدار کود ریخته شود.» در جای دیگر نوشته شده است: «ای آفریننده جهان مادی، ای یگانه پاک، چهارمین کس که زمین را به کمال نشاط آورده کیست؟ اهورامزدا جواب می‌دهد آن کس که بیشترین مقدار گندم کشت نماید، بیشترین سبزیها بکارد و بیشترین درختها غرس

۱ - سایکس، تاریخ ایران ص ۶۱۶ - ۶۱۵.

۲ - کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۴۶.

۳ - آلبرماله و ژول ایزاک، تاریخ ملل شرق و یونان، ص ۱۴۲.

نماید ، کسی که زمین خشك را آب دهد و پررطوبت کند و با تلاق را خشك کند و قابل کشت نماید . »

کشاورزی که پایه و اساس زندگی اقتصادی عهد باستان به شمار می‌رفت ، در دوران سلطنت هخامنشیان اهمیت بسزا داشت ، آشکار است که ایرانیان به این کار علاقه بسیار داشتند . گزنفون دریکی از آثار خود می‌نویسد که در دوره هخامنشیان مأموران مخصوص وجود داشت که در امور کشاورزی نظارت می‌کردند . پادشاهان هخامنشی در کشور به‌سیر و سیاحت می‌پرداختند یا مأمورانی از جانب خود می‌فرستادند و اگر مشاهده می‌شد که کارگزاران کشوری اراضی را مزروع و مسکون ساخته‌اند ، آنان را تشویق و دلگرم می‌کردند<sup>۱</sup> .

داریوش بزرگ شخصاً به کاشت و تکثیر درختان علاقه داشت . نامهای از وی به یکی از حکام در دست است که در آن او را برای اهتمام در تکثیر و کشت درختان تشویق می‌کند . از جمله درختانی که در کشت آنها مراقبت می‌شد از انواع درختان میوه نام برده شده است . علاوه بر این ، در استفاده از جنگلها نیز سعی بودند و به انواع چوبهای صنعتی ، به خصوص انواعی که در ساختمان کاخها ، کشتی ، گردونه جنگی ، ارابه ، جنگ افزار و اثانه از آنها استفاده می‌شد ، توجه فراوان داشتند<sup>۲</sup> .

این سنت نیکو در زمان اشکانیان و ساسانیان نیز معمول و متداول بود . کریستن سن ضمن اشاره به نیت پاك و لاش شاهنشاه اشکانی ، می‌نویسد که وی « چون از ویرانی مزرعه‌ای آگاه می‌شد ، دهقان را مجازت می‌نمود ، زیرا می‌گفت او با روستائیان چندان همراهی نکرده است تا به علت فقدان وسائل معاش ناچار ترك اوطان گفته‌اند<sup>۳</sup> . »

کمبود بارندگی موجب گشت که ساکنان نجد ایران از عهد باستان به آبیاری مصنوعی متوسل شوند و بدین منظور از آب رودخانه‌ها و چشمه‌های کوهستانی استفاده

۱ - دیاکونوف ، تاریخ ایران باستان ، ص ۱۵۶ .

۲ - گیرشمن ، ایران از آغاز تا اسلام ، ص ۲۰۲-۲۰۳ .

۳ - کریستن سن ، ایران در زمان ساسانیان ، ص ۳۱۹ .

کنند و به حفر چاهها و کاریزها اقدام نمایند. در سفرنامه فیثاغورس آمده است که در ایران باغهای با صفا پیرامون قصرهای پادشاهی وجود دارد که با چرخابه‌های بزرگ آبیاری می‌شوند<sup>۱</sup>.

کوروش بزرگ به کشاورزی و تهیه آب علاقه فراوان داشت. هرودوت سیاست آبیاری و عمران او را در نقاط مختلف به خصوص در حوزة جیحون ذکر کرده است<sup>۲</sup>. آثاری که از ساسانیان به جای مانده حاکی است که شاهنشاهان ساسانی هم به عمران و آبادی توجه بسیار داشتند. خسرو انوشیروان در ترقی و توسعه وسایل آبیاری، ساختن سدها و بندها سعی بسیار نمود و در باب توسعه راهها و طرق ارتباط تعمیر جاده‌ها و پلها اهتمام فراوان کرد<sup>۳</sup>.

اقدام شاهنشاهان باستان در ساختن کاخهای عظیم و زیبا در پاساگارد، شوش، تخت جمشید و تیسفون و نیز زیبا کردن پایتختها از جمله کوششهای عمرانی قابل تحسین آنان است. برای این منظور مصالح و مواد ساختمانی و سنگهای قیمتی از نقاط دور دست فراهم می‌کردند. بجاست که در این مقام از شاهکار جالب داریوش که ارزش اقتصادی و سوق الجیشی فراوان داشت یاد کنیم. آن شاهنشاه هوشمند و بلند همت با وسایل ابتدایی آن روز به حفر کانال سوئز اقدام کرد و مانند بسیاری از موفقیت‌های بزرگ خود در این کار شگرف نیز کامیاب شد. وی در کتیبه کانال چنین می‌گوید: «من پارسی هستم، به همراهی پارسیان مصر را گشودم، و امر کردم این کانال را بکنند...». در بخش مربوط به اقتصاد و بازرگانی، به شاهراههای مشهوری که به امر شاهنشاهان عهد باستان ساخته شده اشاره کردیم. در اینجا کافی است که بگوییم این راهها در حکم شاهراههای نظامی و اقتصادی دنیای متمدن آن روز بودند. گیرشمن شاهنشاهان اشکانی را بانیان بزرگ شهرها می‌شناسد، ولی می‌گوید

۱ - تقی بهرامی، تاریخ کشاورزی ایران، ص ۲۴.

۲ - هارولد لمب، کوروش کبیر، ص ۳۲۸.

۳ - سایکس، تاریخ ایران، ص ۶۳۸.

که از تأسیسات آنان جز اندکی شناخته نشده است<sup>۱</sup>. مسعودی می‌گوید «اردشیر بابک ولایتها معین کرد و شهرها پدید آورد<sup>۲</sup>. . . .» کریستن‌سن شاپور را در زمرة بانیان بزرگ شهرها نام برده است<sup>۳</sup>. به قول طبری قباد شاهنشاه ساسانی بیش از هر پادشاهی شهر بنا کرده است، از آن جمله شهر کازرون در فارس و گنجه از بلاد قفقاز را می‌توان نام برد<sup>۴</sup>.

از جمله فعالیت‌های سازنده و سودمند ایرانیان باستان تربیت دامهای گوناگون و حیوانات اهلی سودمند و دفع حشرات و خزندگان زیانبخش قابل توجه است. این دو اقدام مفید در کیش زردشت توصیه شده است و بنا بر این مردم ایران قدیم نه تنها به منظور فایده بردن از حیوانات سودمند و دفع جانوران موزی به این کار مبادرت می‌کردند. بلکه آن را ثواب نیز می‌شمردند.

برای تکمیل شرح فعالیت‌های عمرانی و آبادانی ایرانیان قدیم باید به احترامی که آنان برای عناصر طبیعی قائل بودند اشاره کنیم. زردشت پیامبر آسمانی پیروان خود را به زراعت و تربیت مواشی، به دفع جانوران و حشرات مضر و به پاک نگه داشتن عناصر چهارگانه آب و آتش و خاک و هوا امر کرده است. هرودوت می‌گوید که ایرانیان هرگز رودخانه‌ای را با فاضلاب کثیف نمی‌کنند و حتی دست خود را در آن نمی‌شویند. ولی نباید فراموش کرد که ایرانیان با همه احترامی که برای مواد و عناصر طبیعی قائل بودند، از پاکیزگی تن غافل نمی‌شدند. پاکیزگی تن در واقع مکمل کوششی بود که آنان برای پاک نگه داشتن محیط و حفظ عناصر طبیعی از آلودگی به کار می‌بردند.

بدین ترتیب، می‌توان دید که شاهنشاهی ایران علاوه بر ایجاد سازمان سیاسی و اداری استواری که در آن عهد بخش اعظم دنیای متمدن را اداره می‌کرد، با وجود

۱ - گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام ص ۳۲۴.

۲ - ابوالحسن علی ابن حسین مسعودی، مروج الذهب ومعادن الجواهر ص ۲۴۱.

۳ - کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان ص ۲۷۸.

۴ - سایکس، تاریخ ایران ص ۶۱۵-۶۱۴.

گرفتاریهای فراوان در میدانهای جنگ و تأمین امنیت راهها و مرزها ، هیچ‌گاه از پرداختن به عمران و آبادی و ساختن شهرها و کاخهای باشکوه ، احداث شاهراهها<sup>۱</sup> و سدها و بندها و کاریزها غفلت نورزیدند .

### امور نظامی و جنگی

از جمله مهم‌ترین عوامل نیرومندی ایران باستان قدرت نظامی شگرف آن بود. در زمان کوروش بزرگ تشکیلات ارتشی ثابتی وجود نداشت. بزرگان و سرکرده‌های نقاط مختلف مملکت هر یک گروهی مرد جنگی با جنگ افزار و اسب و گردونه در اختیار شاهنشاه می‌گذاشت تا در جنگها از آنان استفاده شود. کوروش برای آمادگی سربازان و جنگ آوران در زمان صلح آنان را به شکار و سواری وادار می‌کرد. نبوغ نظامی و قدرت رهبری خود وی عامل مهم تهییج سربازان و نظم و پیروزی آنها در میدان جنگ بود .

از زمان داریوش بزرگ سپاه جاویدان تشکیل شد . افراد این سپاه از مردمان پارس و ماد بودند که مرکب از سوار و پیاده بود . گل سرسبد مردان جنگی آن زمان گارد سلطنتی بود که عبارت بود از دو هزار سوار و دوهزار پیاده . وظیفه آنان حفظ جان پادشاه بود . علاوه بر نیروی ثابت ارتشی که از دو قوم ماد و پارس در پادگانهای مراکز مهم سوق الجیشی مستقر می‌شدند ، از همه اقوام تابع شاهنشاهی ایران سربازانی با راه و رسم جنگاوری و جنگ افزار مخصوص خویش ، زیر پرچم شاهنشاه ، در برابر بیگانگان می‌جنگیدند . تیر و کمان ، شمشیر ، زوبین ، خنجر ، نیزه ، فلاخن ، سپر ، کلاه خود ، زره چرمی و آهنی از جمله جنگ افزارهای آنان بود . برای سواری از اسب وفیل و شتر استفاده می‌شد . ارا بهایی که به چرخهای آنها داسهای بزرگ تعبیه

---

۱ - در منابع مذهبی نیز از راههای امن و آرام و رودهای قابل کشتیرانی به نیکی یاد شده است . در ادبیات مزدیسنا جلد دوم چنین آمده است « بشود صلح نصیب ما گردد چنانکه راهها بمقصد خوب رساند و کوهها گذرهای نیک بخشد و از بیشهها بخوبی بتوان گذشت و از رودهای قابل کشتیرانی بخوشی گذر توان کرد . سود و شدت و نیایش و قدرت از آن ما باد. » (نقل از ادبیات مزدیسنا جلد ۲ صفحه ۱۷۴)

کرده بودند در جنگ به کار می‌رفت. بزرگترین نیروی جنگی که در عهد باستان در یک زمان در یک جا گرد آمد، قوای معروف خشایارشا است که آن را به یک میلیون و هشتصد هزار تن بالغ دانسته‌اند و از آن برای حمله به یونان استفاده شد.

همه کسانی که مزاج سالم داشتند و سنشان بین پانزده و پنجاه بود به هنگام جنگ می‌بایست به ارتش بییوندند. در ادوار بعد از کوروش نیز ثروتمندان و بزرگان کشور هرگاه که فرمان بسیج صادر می‌شد، مرد جنگی و ساز و برگ برای شاهنشاه تدارک می‌دیدند.

از همان آغاز کار فرماندهانی برای ارتش تعیین شده بود که زیر نظر پادشاه به تنظیم امور نظامی و جنگی می‌پرداختند. گزنفن نظامی را که در سپاه کوروش وجود داشت. بدین صورت شرح می‌دهد «در هر لشکر جوخه‌ها تحت امر سر جوخه، رسدها تحت فرمان رسدبان، هنگها و لشکرها تحت فرمان فرماندهان خود، هر دسته از فرماندهان تحت امر یک سردار اداره می‌شد. سرداران و سرکردگان بزرگ از شخص کوروش دستور می‌گرفتند و امور واحدهای خود را بر طبق آن اداره می‌کردند»<sup>۱</sup>.

ظاهراً همین ترتیب با تفاوت‌های جزئی تا زمان ساسانیان معمول بود. در جنگها شاهنشاه در قلب لشکر جای می‌گرفت و می‌بایست شجاعت و دلاوری از خود بروز دهد و در حقیقت فرماندهی کل سپاه با شخص شاه بود. کریستن‌سن می‌نویسد تا زمان خسرو اول، شاهنشاه ساسانی، سپاه ایران در زیر فرماندهی یک نفر سردار بزرگ به نام ایران سپاهبند بود که اختیاراتی به مراتب بیش از یک ژنرال کنونی داشت. وی در عین حال وزیر جنگ نیز محسوب می‌شد. این سردار عضو گروه کوچکی از مشاوران شاهنشاه نیز بوده است و از این امر چنین برمی‌آید که تشکیلات و اداره کل سپاه کشور را به عهده داشته و در مقام وزارت جنگ امور ارتشی را اداره می‌کرده است. شاهنشاهان ساسانی اکثراً به امور جنگی و نظامی علاقه فراوان داشتند و از این رو در امور نظامی شرکت می‌جستند. در چنین مواردی اختیارات فرمانده سپاه محدودتر می‌شد<sup>۲</sup>.

۱ - گزنفن، کوروش‌نامه ص ۲۸۰-۲۷۹.

۲ - کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان ص ۱۵۱.

سربازان ایرانی پرطاعت و نیرومند بودند. هارولدلمب می‌نویسد ایرانیان که به پیشامدها و مقابله با حوادث عادت داشتند، در عمل تواناتر و کاملتر از یونانیان بودند. ولی یونانیان تعلیمات بیشتری از ایرانیان می‌دیدند. یونانیان در جنگ با شمشیر و سلاح سنگین و ایرانیان در سواری و تیراندازی برتری داشتند<sup>۱</sup>. جنگاوران ایرانی به بیباکی و پردلی مشهور بودند<sup>۲</sup>.

کوروش پس از آنکه قشون ماد را شکست داد، متوجه شد که قوای سواره نظام او ضعیف است. از این رو نخستین اقدام وی پس از فتح ماد تقویت سواره نظام بود<sup>۳</sup>. از آن به بعد سواره نظام در ارتش ایران اهمیت بسیار پیدا کرد و در زمان اشکانیان و ساسانیان به اوج قدرت خود رسید. سایکس می‌گوید که سواره نظام پارت بر دو قسم بود، سبک اسلحه و سنگین اسلحه. قسم اول به جلادت و هنرمندی شهرت داشت. هوراس در اشعار خود چابکی و جنگاوری آنان را ستوده است. اسبان اشکانیان سریع و جهنده و اسلحه سواران منحصر به تیر و کمان بود. از اوان کودکی آنان را به تیراندازی در حال تاخت و حالات مختلف عادت می‌داند تا در اثر تمرین بسیار ورزیده شوند. در جنگها با حمله و گریز دشمن را متفرق می‌کردند و ضربه شدید به نیروی خصم وارد می‌آوردند<sup>۴</sup>.

در عهد ساسانی نیز مانند عهد هخامنشی سپاهی از اسواران برگزیده به نام سپاه جاویدان وجود داشت و این ظاهراً ادامه همان سنت هخامنشی بود. از عظمت و شکوه ارتش ساسانی در میدانهای جنگ حکایتها آمده است. در این دوره همچون عهد اشکانی، سواره نظام زره پوش و سنگین اسلحه نخبه سپاه ایران را تشکیل می‌داد و پیروزی غالباً وابسته به نیرومندی و شجاعت آنان بود. ایرانیان افواج منظم سواره نظام زره پوش را با صفوفی چنان انبوه به مقابله رومیان فرستادند که از برق زره و سلاح

۱ - هارولدلمب، کوروش کبیر ص ۱۵۱.

۲ - کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۴۳.

۳ - مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ص ۴۳۲.

۴ - سایکس، تاریخ ایران، ص ۴۷۱.



آنان چشم دشمنان خیره می‌شد .

انضباط در ارتش ایران بسیار شدید بود . در ارتش ساسانی یکی از دبیران که از جانب شاهنشاه مأمور بازرسی ارتش و پرداخت حقوق بود، یکایک سر بازان و افسران را از نظر می‌گذراند و پس از بازدید ساز و برگ آنان ، به تناسب آمادگی و نظم هر یک ، بدو حقوق می‌داد . آمده است که در یکی از موارد شاهنشاه خسرو نوشیروان نیز جزء سپاهیان وارد میدان شد . دبیر پس از بازرسی کامل ساز و برگ شاه ، یادآور شد که دوزخ کمان یدکی که باید جزء جنگ افزار سواره نظام باشد ، کم دارد و باید بازگردد و آنها را با خود بیاورد . شاهنشاه نامدار نیز فرمان برد و به قصر بازگشت و مطابق دستور عمل کرد و چهار هزار و یکصد درهم مقرری خویش را دریافت داشت<sup>۱</sup> .

فرماندهان هخامنشی به فنون جنگی زمان خویش آگاهی کافی داشتند . گزنفن می‌نویسد هرگاه دشمن پیشروی می‌کرد ، فرماندهان هخامنشی همه آبادیها و مزارع و منابع غذایی را از میان می‌بردند<sup>۲</sup> . مشهور است که داریوش بزرگ مبتکر و مبدع جنگهای روانی بود . کریستن سن از این روش در زمان ساسانیان یاد می‌کند و می‌گوید که آنان برای گشودن قلعه‌ها به خدعه‌های گوناگون متوسل می‌شدند ، با نشر اخبار هراس‌انگیز آنان را متوحش می‌کردند ، با مذاکرات ماهرانه موجبات سرگردانی آنها را فراهم می‌آوردند و با افکندن نامه‌های گمراه‌کننده موجب ضعف روحیه آنان می‌شدند<sup>۳</sup> .

اشکانیان در فن محاصره و قلعه‌ستانی مهارتی نداشتند ، ولی ساسانیان کلیه فنون محاصره و گشودن قلعه‌های مستحکم را از رومیان فرا گرفتند و به هنگام محاصره شدن نیز طریقه دفاع از وسائل قلعه‌کوبی دشمن را می‌دانستند .

از جمله اقدامات نظامی شگرف ایرانیان باستان چند مورد ذیل را می‌توان نام برد : فتح کشورهای متعدد به وسیله کوروش کبیر و تشکیل شاهنشاهی ایران در

۱ - سایکس ، تاریخ ایران ، ص ۶۴۱ .

۲ - فرای ، میراث باستانی ایران ، ص ۱۸۱ .

۳ - کریستن سن ، ایران در زمان ساسانیان ، ص ۲۴۳ .

مدتی کمتر از طول عمر يك نسل ، جنگهای مشهور داریوش بزرگ برای بازگرداندن امنیت در شاهنشاهی ایران و فتح کشورهای جدید ، حفر ترعه سوئز به وسیله داریوش برای عبور جہازات جنگی ، بستن پل روی تنگه بسفر به وسیله داریوش برای عبور قوای نظامی از آسیا به اروپا ، لشکرکشی عظیم خشایارشا به یونان ، جنگهای خونین اشکانیان با رومیان و از آن میان شکست کراسوس به دست سورنا سردار اشکانی ، جنگهای مکرر اردشیر ، شاپور ، بهرام گور و خسرو انوشیروان با رومیان و اقوام مهاجم دیگر .

از زمان هخامنشیان برای تشکیل نیروی دریایی نیز اقدام شد . کشتیهایی که در آن روزگار ساخته شد ، دوپست تا سیصدتن ظرفیت داشتند و روزانه شصت تا هشتاد میل دریایی در آب پیش می رفتند . داریوش و خشایارشا هر دو نیروی دریایی عظیمی برای حمله به یونان ترتیب دادند . در زمان ساسانیان نیز به کمک اعراب جہازات جنگی و تجاری ترتیب داده شد ، ولی ایرانیان در نیروی دریایی به اندازه سواره نظام و نیروی زمینی پیشرفت نکردند .

در پایان این بحث باید افزود که قدرت نظامی ایران ضامن عمده امنیت و بقای تمدنهای تابعه ایران بود . روشن نیست که اگر این قوه پشتیبان این فرهنگها نبود ، با سابقه ای که از کشتارهای خونین پیش از تشکیل شاهنشاهی ایران در دست است ، چه به روزگار آنها می آمد و از آن تمدنهای بزرگ چه چیزی به جای می ماند؟

## هنر

در باب هنر ایران ، باستان ، مانند جنبه های دیگر فرهنگ این مرز و بوم ، سخنان بسیار گفته شده است . برخی گفته اند که عناصر هنر ایرانی از خارج به عاریت گرفته شده ؛ برخی دیگر گفته اند که جنبه های مهم هنر ایرانی اصیل است و از جایی تقلید نشده است ؛ گروهی دیگر هنر ایرانی را دارای هر دو صورت دانسته اند . قدر مسلم آن است که هنر هر قوم انعکاسی از همه چیزهایی است که در عالم خارج دیده و تجربه کرده است ، نهایت هر قومی ادراکات و تجربه های خود را به تناسب استعداد ذاتی

خویش در قالب معینی می‌ریزد که بدان اصالت خاص می‌دهد. این جریان برای هنرهای معماری، مجسمه‌سازی، نقاشی ایران مصداق کامل دارد. اما چون قوم بلند پرواز ایرانی باکنجکای بی‌نظیر خود به‌چهارگوشه جهان قدیم سر کشید و از هر جا تجربه‌ای اندوخت، از این رو در هنر او از همه جا و هر جا عنصری دیده می‌شود و هنر همه جا و هر جای دنیای باستان از هنر ایرانی عنصری یا عناصری به‌عاریت گرفته است<sup>۱</sup>.

ویل دورانت می‌گوید شکل خارجی قبر کورش از هنر لودیا الهام گرفته، ستونهای باریک کاخهای ایرانی نظیر ستونهای آشوری است؛ ردیف بندی ستونها و نقوش برجسته آنها ملهم از تالارهای ستون‌دار و منقوش مصری است؛ سرستونهایی که شکل جانوران دارد، از نینوا و بابل اقتباس شده است؛ ولی آنچه مایه امتیاز فرهنگ ایرانی است و سبک معماری ایران را از سبکهای دیگر مشخص و ممتاز کند می‌کند، همان جمع کردن این عناصر مختلف و هماهنگ ساختن آنهاست. ویل دورانت از این فراتر می‌رود و می‌گوید وقتی که وصف عظمت و زیبایی تالارها و کاخهای تخت جمشید به گوش یونانیان رسید، آنان را در شگفت و حیران ساخت و وقتی که آنان از هنرهای ایران و تجملات آن بازدید کردند، در بازگشت با وصف زیبایی و شکوه آنها احساسات هم‌میهنان خود را برانگیختند و آنان را به رقابت با ایرانیان تهییج کردند. به عقیده وی یونانیان ستونهای دوطرفی و مجسمه سروگردن جانوران را، که در کاخهای پرسپولیس بر روی ستونهای بلند و باریک جای داشت، تغییر شکل دادند و سرستونهای صاف و بی‌بیرایه ستونهای ایونی را ساختند و آنگاه با کاستن از درازی ستونها بر استحکام آنها افزودند. این نویسنده اضافه می‌کند که حق این است که بگوییم برای رسیدن از

---

۱- دیاکونوف می‌گوید «تسریدی نیست که هنر هخامنشیان از لحاظ عظمت اینکه يك هنر درباری بوده و از لحاظ عظمت و جلال می‌بایستی قدرت و جبروت پادشاهان را نمایان سازد، به دست ملل و قبایل گوناگون بنا شد و خود ایرانیان در بنای آن کمتر کار کرده‌اند. در این هنر علاوه بر عناصر محلی ایرانی عناصری نیز از هنر بین‌النهرین و مصر و یونان به چشم می‌خورد...» (نقل از تاریخ ایران باستان، ص ۱۸۰).

تخت جمشید به آتن از لحاظ معماری يك گام بیشتر فاصله نبود<sup>۱</sup>. آنچه از گفتگوی درباره هنر ایرانی در معماری ورشته‌های دیگر جهت منظور ما کفایت می‌کند، این است که مبادلات هنری ایران با اقوام دیگر تناسب و هماهنگی استواری با دیگر جنبه‌های فرهنگ ایران داشت. فرهنگ ایرانی همان گونه که چتر سیاسی و اداری و نظامی خود را بر سراقوام و ملل متعدد گشود، در هنر نیز چنین کرد؛ هر چه می‌توانست از آنها گرفت و هر چه آنها خواستند از هنر خود به آنها داد و ترکیبی بدیع به وجود آورد. نکته جالب در این میان ذوق زیبا پسند ایرانی بود که در مقام ریاست و مدیریت و سرپرستی فرهنگهای متعدد، زمینه را برای سازندگی هنری جهت همه آنها فراهم آورد و نخبه هنرمندان و معماران آنان را به خدمت گرفت تا برای او کاخهای عظیم و زیبا بسازند، پیکرها بتراشند، خانه‌های مجلل بنا کنند، باغهای خرم و عالی، که گاهی به صورت شکارگاه و محل نگاهداری مجموعه‌های گوناگون از جانوران درمی‌آمد، احداث نمایند، اثاثه گرانبها بسازند و فرشهای نفیس بیافتند. اما نمی‌توان گفت مردم کنجکاو ایران در کنار دست استادان بیگانه بی‌اعتنا به هنر آنان نگاه می‌کردند. ایرانی از راه دور آمده بود که عناصر هنر و فرهنگ ملل خاورمیانه را یاد بگیرد و تردیدی نیست که آنها را به خوبی آموخت و حفظ کرد. هنر بی‌نظیر قالبیافی و کاشی‌کاری و صدها هنر ظریف دیگر از قبیل مینیاتور، خاتم‌کاری، تذهیب و غیره که تا روزگار ما به جای مانده‌اند، از بقایای همان تعلیم و تعلمی است که اجداد ما از راه نرسیده در خاک ایران در مقام سروری اقوام مختلف آغاز کردند و به ثمر رساندند.

ویل دورانت معماری قدیم ایران و ترکیب بدیعی را که در کاخهای باستانی وجود داشته است، شیوه خاص ایران می‌داند. وی پس از توصیف عظمت کاخهای تخت جمشید به گوربرهنه و دور افتاده کورش اشاره می‌کند که بیگمان روزی با حواشی خود زیباتر از امروز بوده است. سپس به قبر داریوش اشاره می‌کند که چون معبد هندی در دل کوه

۱- ویل دورانت، مشرق‌گاوارة تمدن، ص ۵۵۹-۶۰.

کنده شده و ظاهر آن ، به جای آنکه چون مقبره‌ای جلوه کند ، مانند مدخل کاخی مشاهده می‌شود که با چهارستون باریک و نقوش برجسته خود نمایندگان کشورهای تابع ایران را نمایش می‌دهد به صورتی که گویی بر روی بامی ایستاده و بر تختی شاهنشاه را ، که مشغول پرستش اهورمزداست ، روی سر برداشته‌اند<sup>۱</sup>.

این نویسنده و نویسندگان دیگر ، ضمن اشاره به عناصری که هنر معماری ایران از فرهنگهای دیگر به عاریت گرفته‌است ، همواره از جنبه‌های اصیل معماری ایران یاد کرده‌اند . همو دربارهٔ پلکانهای کاخهای پرسپولیس می‌نویسد « در سراسر تاریخ معماری جهان ، پلکانهای بزرگ و باشکوهی که شخص را از زمین به بالای پشته‌یی که کاخها بر آن ساخته شده می‌رساند ، هیچ نظیری ندارد . و به احتمال قوی ایرانیان این شکل ساختن پله را از پلکانهای مخصوص برجهای . . . بین‌النهرین . . . اقتباس کرده بودند ، ولی پلکانهای تخت جمشید خصوصیاتى دارد که منحصر به خود آن است ، به این معنی که به اندازه‌ای وسیع و بالا رفتن از آنها آسان است که ده سوار می‌توانند پهلو به پهلو از آن بالا آیند<sup>۲</sup> . » توصیفی که ویلدورانت از زیبایی و عظمت کاخهای تخت جمشید می‌کند ، بسیار دل‌انگیز است و ما ناگزیریم برای رعایت اختصار از آن بگذریم و خواننده را به خواندن کتاب خود وی دعوت کنیم . فقط باید به این نکته اشاره کنیم که سفالهای لعابدار خوشرنگ درخشان که روی آنها با نقش گلها و جانوران پوشیده شده و صیقل و جلای سنگهای ستونها و دیوارها زیبایی و جلوه‌ای بی‌نظیر به این کاخها داده بود ، به طوری که خود ویلدورانت برخی از قسمتهای آنها را زیباترین بنای ساخته دست بشر می‌داند<sup>۳</sup>.

شاید بتوان گفت عالیتترین جنبهٔ سازندگی ایران باستان در هنر معماری مانند جهاننداری آن ، وحدتی است که بین عناصر متعدد و گوناگونی پدید آورده ، که هر کدام از جایی اقتباس شده است . هارولد لمب از قول فرانکفورت ، ضمن بحث از کارگران و

۱- ویلدورانت ، مشرق‌گاوارة تمدن ، ص ۵۵۶.

۲- ویلدورانت ، مشرق‌گاوارة تمدن ، ص ۵۵۷.

۳- ر.ک. ، ص ۵۵۸.

صنعتگران ملل مختلف که در ساختمان کاخ شوش شرکت داشتند می گوید : « اسباب حیرت است که آن گروه متفرقه اثری به وجود آورده که هم مبتکرانه است و هم متناسب؛ سبک معماری و ساختمانی که هم خاصیت دارد و هم ابتکار ، به حدی که هیچ جای دیگر مثلاً در فنیقیه نظیر آن دیده نمی شود ، » شاید هیچ بیانی برای توضیح خاصیت تعدد عناصر و کلیت و وحدت کاخ شوش، که مظهري از نوع معماری ایرانی است، رساتر از عبارات کتیبه خود داریوش نباشد . از این رو ، توجه به اصل کلام آن شاهنشاه لازم است : « این کاخی است که من در شوش بنا کرده ام، تزیینات آن از راه دور آورده شده . چندان خاک کنده شده که من به بستر آن رسیده ام ، پس از آنکه زمین حفر شد ، آنرا باریک درشت در بعض جاها تا ۴۰ ارش و در برخی تا ۲۰ ارش باریک درشت انباشته اند . کاخ بر روی این ریگها بنا شده . حفر زمین و انباشتن محل آن با ریگ درشت و قالب گیری آجر کار بابلیان بود که آنرا انجام دادند . چوب سدر را از کوه موسوم به جبل لبنان آورده اند ؛ قوم آشور آن را تا بابل ( آورده اند ) و از بابل تا شوش کاریان و ایونیان آنرا حمل کردند . چوب میش مکن از گنداره و کرمان حمل شد . طلایی که در اینجا به کار رفته از ساردس و بلخ آورده شده . سنگ لاجورد و عقیق را که در اینجا استعمال شده ، از خوارزم آورده اند . نقره و مس که در اینجا به کار برده اند، از مصر آورده شده . تزییناتی که دیوارها را مزین داشته اند، از ایونیه آورده شده . عاجی که به کار رفته از حبشه ، هند و رنج حمل شده ، ستونهای سنگی که اینجا کار گذاشته شده از شهری به نام ایبردوش در عیلام آورده شده .

« هنرمندانی که سنگ را حجاری کرده اند ، ایونیان و ساردسیان بودند . زرگرانی که طلا را کار کرده اند ، مادی و مصری بودند . کسانی که ترصیع کرده اند از مردم ساردس و مصریان بودند . آنان که آجرهای مینایی ( با تصاویر ) ساخته اند ، بابلی بودند . مردانی که دیوارها را تزیین نموده اند ، مادی و مصری بودند . اینجا در شوش ، دستور ساختمانی با شکوه داده شد ؛ و آن به طرز عالی تحقق یافت .

اهورامزدا مرا حمایت کناد و همچنین پدرم و یشتاسب و مملکت مرا.<sup>۱</sup>»  
مقایسه این اثر حالب باستانشناسی با خرابه‌های کاخهای باستانی نشان می‌دهد که در ساختن آن کاخها چند صفت و خاصیت ملحوظ شده است که ذکر آنها خالی از لطف نیست. نخست، ایرانیان و به خصوص شاهنشاهان در مقام سروری اقوام متنوع می‌بایست طرح کلی این کاخها را تصویب کرده باشند؛ دوم، کاخها چنان ساخته شده‌اند که مبین قدرت و شوکت شاهنشاهان و گویای بلندپروازی و همت آنان باشد؛ سوم، عناصر متعدد انسانی و مصالح ساختمانی که در این کاخها به کار رفته است، نمودگار فرهنگها و ملتها و سرزمینهایی است که در سایه پرچم شاهنشاهی ایران می‌زیسته‌اند. بدین ترتیب اگر گفته شود هنر معماری عهد باستان به‌طور کلی مبین عوامل مهم فرهنگ آن روزگار بوده است، سخنی به‌گزارفته نشده است.

در هنر نقاشی دوره هخامنشیان ترکیب عناصر دیگری غیر از معماری رسمی و تشریفاتی و مجسمه‌سازی عظیم آن دوره مشاهده می‌شود. در هنر ظریف‌کاری روی فلزات ریزه کاریهای شگرف صورت گرفته و چه در نقاشی و چه در فلزکاری عنصر واقع‌بینی در تجسم حیوانات رعایت شده است.<sup>۲</sup>

روی کاشیهایی که از عهد هخامنشی به‌جای مانده، نقوش حیوانات دیده می‌شود که باستانشناسان تردید دارند که این هنر واقعاً ایرانی است یا بابلی، ولی احتمال اینکه اصل بابلی داشته باشد بیشتر است. اما صنعت نقاری و حکاکی روی مهر که به مرحله‌ای عالی رسیده بود، هنر اصیل ایرانی است که همچنان با برجای ماند و به روزگاران بعد رسید.<sup>۳</sup>

از ماهیت مجسمه‌سازی سرستونهای کاخها و پیکرهای حیواناتی که از آن دوره به‌دست آمده است و همچنین پیکره‌های شاهنشاهان که به‌صورت برجسته روی سنگ

- 
- ۱ - گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۸۴.
  - ۲ - دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۱۸۶.
  - ۳ - سایکس، تاریخ ایران، ص ۲۴۳.

کنده شده است ، همگی مانند هنرمعماری از قدرت و عظمت دربار شاهنشاهان سخن می گویند . ویل دورانت معتقد است که نقاشی و پیکرتراشی در پایتختهای ایران صورت مستقلی نداشت ، بلکه از شاخه های هنر معماری به شمار می رفت و از این رو غالب مجسمه هایی که به دست آمده باید کار هنرمندان بیگانه باشد<sup>۱</sup> .

در فاصله سقوط هخامنشیان و احیای مجدد ایران به دست اشکانیان ، که در حدود دو قرن طول کشید ، ظاهراً هماهنگ با از میان رفتن استقلال ایران در هنر و سازندگی هنری نیز فترتی رخ داده و از آن دوره آثار چندانی به جای نمانده است . آنچه در این دوره گذشته است بیشتر صورت یونانی داشته ، ولی هنر ایرانی نیز به صورتی ضعیف در کنار آن به حیات خود ادامه می داده است .

پس از آنکه اشکانیان دست بیگانه را از ایران کوتاه کردند ، مدت پنج قرن با قدرت و دلیری تمام با رومیان و اقوام مهاجم دیگر در جنگ و ستیر بودند . اینان با آنکه در شهرسازی خدمات بسیار کردند ، ولی در هنر معماری و کاخ سازی هرگز به پای هخامنشیان نرسیدند و از آنان اثری عالی و بدیع به جای نماند . چنین به نظر می رسد که هنر معماری ضعیف اشکانیان مانند رشته های دیگر هنر در آن زمان برای رهایی خود از تسلط هنر یونان تلاش می کرد . شاید همین امر یکی از عللی باشد که از زمان این سلسله از شاهنشاهان ایران آثار گرانقدر زیاد به زمان ما نرسیده است . اینها که گفتیم بیشتر عقاید گیرشمن و سایکس بود ، ولی دیاکونوف در بحث از نقاشی و پیکرتراشی دوره اشکانیان آنها را در سطح رفیعی قرار می دهد<sup>۲</sup> . اما او نیز بادیگران هم عقیده است که تعداد آثار معماری مشهور اشکانیان چندان زیاد نیست . ظاهراً ویرانه های معبد آناهیتا در کنگاور متعلق به آغاز دوره اشکانیان است .

هنر زمان ساسانی ، که آخرین جلوه هنر شرقی قدیم است ، ترکیبی از هزارسال هنر ایرانی است که پیوسته عناصر خارجی را به خود پذیرفته و آنها را طبق سنن محلی

۱- ویل دورانت ، مشرق گاهواره تمدن ، ص ۵۵۹ .

۲- دیاکونوف ، تاریخ ایران باستان ، ص ۳۵۹ .



تغییر شکل داده است. هنر ساسانی تنها به اقتباس و تأثیر پذیرفتن اکتفا نکرده بلکه، چنان که خواهیم دید، در هنر کشورهای دیگر از اروپا تا چین تأثیر بخشیده است. هنر زمان ساسانی همگام با تکامل اجتماع ایرانی پیچیده تر و متنوع تر شده و به همین نسبت از زمان ساسانیان آثار بیشتری به جای مانده است. در این هنر تأثیر هنر هخامنشیان و اشکانیان به وضوح دیده می شود. اما در هنر تزئینی و زیبایی و نفاست آثار به جای مانده ساسانیان بیش از گذشتگان خود پیشرفت کرده اند. هنر مجسمه سازی و پیکر تراشی نیز در این عهد به سطحی بالاتر ارتقا یافته است. مجسمه شاپور اول و پیکر تراشیهای برجسته طاق بستان که تا روزگار ما مانده است نشانه های ورزیدگی ایرانیان در این هنر است. نکته بسیار مهم در هنر عهد ساسانی این است که قسمت اعظم این آثار هنری ساخته دست ایرانیان است و بیگانگان در پرداختن آنها سهم کمتری دارند. این حقیقت نشان می دهد که فرهنگ این عهد پختگی و بلوغ کافی کسب کرده و ایرانی تنها به این قانع نبوده است که او سرور دیگران باشد و اقوام دیگر برای او آثار بدیع بیافرینند و به خدمتش کمر بندند. البته بین نقوش برجسته ساسانی و رومی شباهتهایی نشان داده اند. این امر کاملاً طبیعی است، اقتباس و مبادله آثار بین فرهنگ های مختلف از حقایق مسلم تاریخ است. گیرشمن دامنه نفوذ هنر ساسانی را از چین تا اقیانوس اطلس می داند. نقوش برجسته، کلیساهای ایتالیا و فرانسه و گچ بریهای آنها را بسیار شبیه به نقوش طاق بستان می داند<sup>۱</sup>. وی گچ بریهای معابد بودایی آسیای مرکزی را نیز ملهم از آثار ساسانی می داند و همچنین اضافه می کند که اسلام، یعنی وارث بزرگ تمدن ساسانی، به هر کجا که قدم گذاشت هنر آن عهد را نیز با خود بدانجا انتقال داد.

علاوه بر پیشرفت هنر معماری در عصر ساسانی نقاشی نیز ترقی بسیار کرده است. در منابع تاریخی آمده است که قصرهای ساسانی با نقاشی مزین بوده اند و قصر تیسفون و ایوان کرخه دارای نقاشیهای نفیسی بوده است. موزائیکهایی که از عهد ساسانی

۱- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۴۰۳.

به دست آمده و غالب آنها مصور هستند، نمایشگر هنری پیشرفته است و گفته اند که شاید الهامی از هنر سریانی و رومی باشد.<sup>۱</sup>

به عقیده بعضی از محققان هنر مینیاتور بعد از اسلام دنباله و مرحله عالی تکاملی نقاشی زمان ساسانی است و حتی برخی از نویسندگان معتقدند که مانویان با انتقال هنر نقاشی زمان ساسانی به ترکستان و چین باعث ترویج نقاشی مینیاتور در آن سامان شده اند.<sup>۲</sup>

در هنر پارچه بافی پیشرفت ایرانیان عهد ساسانی قابل ملاحظه است. چون ایران در فاصله چین - سرزمین ابریشم طبیعی - و روم بزرگترین مصرف کننده منسوجات ابریشمی طبیعی بود، از این رو واسطه مبادله این کالا بود. پادشاهان بزرگ ساسانی برای تهیه منسوجات ابریشمی در ایران اقدام کردند. در بسیاری از این پارچه ها ابنیه سنگی از قبیل طاق بستان، تصاویر حیوانات، صحنه های شکار، مخصوصاً شکارهای بهرام گور و موضوعهای نمودگاری بافته می شد که برخی از نمونه های آن تا زمان کنونی به جای مانده است. نمونه هایی از این پارچه های نفیس هم اکنون در برخی از کلیساهای اروپا وجود دارد.

موسیقی و ترانه سازی در هنر ایران باستان جای مهمی داشته است. اردشیر اول خوانندگان و نوازندگان را در طبقه مخصوص قرار داده بود. بهرام گور، که به موسیقی علاقه فراوان داشت، نوازندگان و موسیقیدانان را به طبقات بالاتر ارتقا داد.

در دربار شاهان ساسانی شخص عالیمقامی به خدمت مشغول بود که عنوان «خرّم باش» داشت و او کسی بود که نظم و ترتیب کار نوازندگان و خوانندگان در پیشگاه شاه به عهده وی بود.

علاقه بهرام گور به موسیقی چندان زیاد بود که درباره وی و این علاقه اش افسانه ها پرداخته اند. گفته اند که همو جماعتی از کولیان هندی را، که خنیاگر و

۱- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۲۹۲.

۲- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۳۰.

موسیقیدان بودند، به ایران آورد. ولی اوج ترقی موسیقی در ایران پیش از اسلام، زمان خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی است. در نقشهایی که از این دوره به جامانده است، علاوه بر نوازندگان مرد، زنان موسیقیدان در حال نواختن چنگ نیز دیده می‌شوند. باربد و نکیسا دو نام مشهور در عالم موسیقی عهد خسرو پرویز است و درباره آنان داستانهای بسیار نقل شده است. به خصوص فردوسی و ثعالبی از آنها یاد کرده‌اند. موسیقیدان دیگری که از او یاد شد «سرکش» است. این شخص و باربد با یکدیگر همچشمی‌ها داشته‌اند. از این هنرمندان و ترانه‌ها و آهنگهایی که ساخته‌اند و آلاتی که می‌نواخته‌اند در تواریخ و داستانها تفصیلات گوناگون آمده است. ولی آهنگهای آنان ضبط نشده و شاید نشانه‌ها و نمودگارهایی برای ثبت موسیقی وجود نداشته‌اند. دیاکونوف معتقد است که در عهد ساسانی تئوری موسیقی نیز مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است. ولی در این باب اطلاع دقیقی در دست نیست که نتیجه مطالعات چه بوده و آیا نت یا وسیله دیگری برای ثبت موسیقی وجود داشته است یا نه<sup>۱</sup>.

### قضاوت

امور حقوقی و قضایی شاهنشاهی ایران در عهد پیش از اسلام، دین و قدرت و اختیار شاهنشاه و دستگاه قضایی آمیختگی جدایی ناپذیر داشتند. نخست باید دانست که اوستا بزرگترین منبع حقوق ایران باستان است و روحانیان و موبدان در اکثر موارد متعهد حل و فصل دعاوی و رسیدگی به امور قضایی بودند. دوم، شاهنشاهان حتی از آغاز تشکیل شاهنشاهی ایران به موضوع اجرای عدالت اهمیت بسیار می‌دادند و در حسن جریان قوه قضایی و درستکاری قضات مراقبت جدی می‌کردند. در زمان ساسانیان هم قضات احترامی بسزاداشتند و معمولاً مردمانی مجرب و عادل برمسند قضا می‌نشستند<sup>۲</sup>. ریاست عالی قوه قضایی به شاهنشاه اختصاص داشت، و در باب دادگستری شاهنشاهان عهد باستان و به خصوص دوره ساسانی، روایات متعدد به زمان ما رسیده

۱- دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۴۷۹.

۲- کریتنسن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۳۲.

است ، عموم مردم حق داشتند ، در صورتی که در محاکم به حق خود نرسند ، به شاه تظلم برند و چون همه کس را به شاهنشاه دسترس نبود ، اکثر پادشاهان ایران در برخی از مواقع سواراسب شده در مکان بلندی می ایستادند و از آنجا همه جماعتی را که در میدانی گرد آمده بودند ، می نگر بستند و به تظلمات آنان رسیدگی می کردند .

علاوه بر اوستا ، که منبع اساسی حقوق قضایی عهد باستان است ، شاهنشاهان نیز قوانین وضع یا فرمانهایی صادر می کردند که صورت قانون پیدا می کرد . منشور بزرگ کورش بزرگ در بابل بسیار عالتر از آن است که صرفاً به نام قانون خوانده شود و باید آن را از جمله اصول بزرگ معتقدات والای بشری و سرچشمه قوانین و منبع قواعد اساسی زندگی به شمار آورد . داریوش بزرگ نیز در قانونگذاری مقامی بزرگ دارد . به عقیده گیرشمن ، دانشمندانی که متون کتیبه‌های بیستون و تخت جمشید و شوش و نقش رستم را بررسی کرده‌اند ، بین فرمانهای داریوش و قوانین جمورایی مشابهتی یافته‌اند . این فرمانها مبنای کارهای حقوقی مشاوران داریوش بود . این متون رسمی روی الواح ویا پیروسها به کلیه مراکز ایالات شاهنشاهی فرستاده می شد . در کتیبه‌های آرامگاه داریوش ، این جمله عالی خوانده می شود « من دوست دوستان خود بودام . » ... در جای دیگر آمده است که آنچه بدی به کار رفته بود من به نیکی بدل کردم . در نواحی که ... مردمان همدیگر را می کشتند ، آن نواحی به لطف اهورامزدا دیگر همدیگر را نکشتند و هر یک را به جای خود مستقر کردم و آنها تصمیمات مرا اجرا کردند ، زیرا که قوی ضعیف را نمی زند و غارت نمی کند . » از این عبارات پیداست که داریوش به اجرای عدالت اهمیت بسیار می داد و نیز می دانیم که قوانین او مدت‌ها پس از وی نافذ بود . هرودوت می گوید « قضاات شاهی که از پارسیان انتخاب می شوند ، وظیفه خود را تا دم مرگ انجام میدهند ، مگر آنکه بر اثر عدم اجرای عدالت از کار برکنار شوند . آنان در محکمه داوری می کنند ، به تعبیر و تفسیر قوانین می پردازند و در همه امور تصمیم می گیرند . » ملل مغلوب ، مانند بابل ، قوانین خود را به موازات قوانین داریوش حفظ کردند .

۱- راوندی ، تاریخی اجتماعی ایران ، ص ۴۳۹ .

اومستد نیز داریوش را در دادگستری و تنظیم قوانین همپایهٔ حمورابی می‌داند و معتقد است که داریوش و مشاورانش در تنظیم قوانین خود به قوانین حمورابی نظر داشته‌اند. داریوش مجموعهٔ قوانین خود را بر سنگ و لوحه‌های پخته گلی و روی قطعات چرم نوشت و دستور داد که مهر او را در ذیل فرمانها بگذارند. هریک از مراکز فرهنگهای تابعهٔ ایران يك مجموعه از این قانونها فرستاد. افلاطون داریوش را از دادگذاران بزرگ می‌شمارد<sup>۱</sup>.

ریچارد فرای می‌گوید که در دادگستری ایران باستان بسیاری از اصول هند و اروپایی رعایت می‌شده است. « سوگند خوردن » از آن جمله است. داریوش شاه می‌گوید: اگر کسی دیگری را تهمت زند، این مرا قانع نمی‌کند، مگر آنکه او سوگند بخورد<sup>۲</sup>.

گفتیم که قضاات محاکم عادی معمولاً یا از موبدان بودند یا از دبیران وهیربدان که می‌بایست افرادی مجرب و وسیع‌النظر باشند. در ارتش نیز قاضی جداگانه وجود داشت به نام سپاه داد که به جرائم و لغزشهای سپاهیان رسیدگی می‌کرد<sup>۳</sup>.

گذشته از فرمانهای شاهنشاهان که صورت قانون داشت، موبدان نیز قانون وضع می‌کردند و به حل و فصل دعاوی می‌پرداختند. در ادوار بعدی مردان و حتی زنانی غیر از طبقهٔ موبدان در کار قضاوت داخل شدند. نکتهٔ جالب در رسیدگی به دعاوی این بود که اگر متهمی در برابر قضاات ظاهر می‌شد، ضمن دفاع از خود حق داشت به خدمات گذشته و کارهای نیکی که انجام داده بود اشاره کند، و در صدور رأی گناه متهم را با نیکیهای گذشتهٔ او می‌سنجیدند. علاوه بر رسیدگی حقوقی که در محاکم به صدور رأی منتهی می‌شد، گاهی نیز به طرفین دعوی تکلیف‌سازش می‌شد و برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات آنان حکم یا داوری مطلع و ساطت می‌کرد. پس از آنکه سوابق قضایی در ایران باستان زیاد شد و قوانین طول و تفصیل یافت، گروهی خاص به نام « سخنگویان

۱- اومستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ص ۱۷۳-۱۶۶.

۲- فرای، میراث باستان ایران، ص ۱۷۱.

۳- کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۲۳.

قانون « پیدا شدند که در کارهای قضائی طرف مشورت مردم قرار می گرفتند<sup>۱</sup>. از جنبه های جالب قضا در عهد باستان وجود چیزی شبیه به هیئت منصفه است. گزنفون می نویسد که در آن روزگار پیرمردان در جنگها شرکت نمی کردند، بلکه در داخل کشور می ماندند و به رتق و فتق امور مملکتی می پرداختند و به جرائم رسیدگی می کردند. چنانکه نوجوانی یا کامل مردی از اطاعت قوانین سرپیچی می کرد، رئیس قبیله یا مأمور دیگر او را به خلافکاری متهم می ساخت. پس موضوع در حضور پیرمردان قوم مطرح می شد، و آنها درباره جرم وی اظهار نظر می کردند<sup>۲</sup>.

از قوانین زمان اشکانیان اطلاعی در دست نیست و شاید مانند بسیاری از ادوار دیگر و فرهنگهای آن زمان بنای کار در قضاوت عهد اشکانی بر شدت عمل بوده است<sup>۳</sup>. در زمان ساسانیان نیز کتاب اوستا و تفاسیر آن واجماع « نیکان » یعنی مجموعه فتاوی علمای روحانی مبانی حقوق قضائی بوده است<sup>۴</sup>.

نخستین پادشاهان ساسانی سالی دوبار در عیدهای نوروز و مهرگان بارعام می دادند و ورود همه کس را از کوچک و بزرگ آزاد می کردند. چند روز قبل از آن موعد، اعلام می شد که پادشاه بارعام خواهد بود تا اصحاب دعوی خود را آماده کنند. پس آنگاه شاهنشاه امر می داد که مردمانی امین و مطمئن در مدخل قصر مراقبت کنند که کسی را از دخول ممنوع نسازند. پس از ورود اشخاص، نخست به شکایاتی که طرف آن شخص شاه بود، رسیدگی می شد، شاه شخصاً از تخت فرود می آمد و تاج از سر برمی گرفت و پیش قاضی دوزانو می نشست و می گفت « هیچ گناهی نیست نزد خدایتعالی بزرگتر از گناه پادشاهان. و حق گذاردن پادشاهان نعمت ایزد تعالی نگه داشتن رعیت است و داد ایشان دادن و دست ستمکاران از ایشان کوتاه کردن. » آنگاه پس از بیان چند جمله از طرفین در باب ستایش دادگستری، به دعوی رسیدگی می شد اگر حکم به قصور

۱- ویل دورانت، مشرق گاهواره تمدن، ص ۵۳۲.

۲- گزنفون، کورشنامه، ص ۹.

۳- سایکس، در تاریخ ایران، ص ۴۹۸.

۴- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۲۵.

پادشاه صادر می‌شد، بایستی جبران کند و اگر شاکی محکوم می‌شد، او را به زندان می‌فرستادند. پس از ختم این کار شاه برمی‌خاست و خدا را شکر و ثنا می‌گفت و آنگاه مجدداً تاج بر سر می‌نهاد و بر تخت می‌نشست و از شاکیان دیگر دعوت می‌کرد که شکایات خود را معروض دارند.<sup>۱</sup>

از عدالت برخی از شاهنشاهان ساسانی داستانهای بسیار آمده است، برخی از نویسندگان هم کوشیده‌اند که به این شاهنشاهان نسبت سختگیری بدهند. حقیقت آن است که رتق و فتق امور شاهنشاهی پهناوری مانند آن روزگار به درستی و نرمی هر دو نیاز داشت. ایراد کنندگان غالباً روش اجرای عدالت در کشورهای دیگر آن روزگار را از یاد برده و مصلحت زمان و مکان را در نظر نداشته‌اند. فقط نظری به اروپای سده‌های میانه و شیوه دادگستری حکام آن زمان کافی است که بی‌انصافی برخی از خرده‌گیران از جهت ایراد به دادگستری ایران آن روز آشکار شود.

بررسی مجمل امور حقوقی و قضائی ایران در شاهنشاهی عهد باستان چند خصوصیت مهم را روشن می‌سازد: در هر مورد قدرت و اختیار شاه چه در تصویب قوانین و چه در عفو یا تنبیه خاطیان بر تراز هر مقام دیگر بود؛ مباحث حقوقی و قضائی با دین و اخلاق آمیختگی داشت و روحانیان در وضع قوانین و رسیدگی به دعاوی مداخله داشتند؛ در مجازات و مکافات افراد، باقیاس از موازین امروزی، هم نرمش و هم شدت عمل زیاد به کار می‌رفت؛ در امور حقوقی و قضایی نیز مانند وجوه دیگر فرهنگ ایران، از روش کار فرهنگهای دیگر اقتباس شده است؛ در امور حقوقی و قضائی به فرهنگها و ملل تابعه اجازه داده شده بود که قوانین و روش کار خود را در کنار روش کار حکومت مرکزی حفظ کنند. در این مورد نیز اصل مدارا و اغماض مراعات می‌شد.

شاید بتوان گفت که اقدامات و تصمیمات عادلانه‌عده قابل ملاحظه‌ای از شاهنشاهان مهربان و عادل عهد باستان که در سطحی فوق قانون و محاکم قضایی اجرا و اتخاذ می‌شد، بزرگترین عامل شهرت اجرای عدالت در ایران باستان به‌شمار می‌آید.

۱- ر.ک.، ص ۳۲۴

## خط و زبان

در حدود نهصدسال پیش از میلاد در اکثر قسمتهای ایران قبایلی زیست می کردند که به لهجههای ایرانی از خانواده زبانههای هند و اروپائی سخن می گفتند<sup>۱</sup>. و نیز در هزاره اول قبل از میلاد در سرزمین ماد خط و کتابت وجود داشت. گمان می رود که این خط نوعی از خطوط میخی بوده و علاوه بر آن آثاری هم از خط هیروگلیفی به دست آمده است. مردم ماد شرقی مسلماً از قرن هفتم پیش از میلاد دارای خط و کتابت بودند و این خط همان است که امروز به «خط باستانی پارسی» یا «خط هخامنشی ردیف اول» مشهور است.

اختراع خط میخی برای نوشتن زبان پارسی باستان احتمالاً به عهد چیش پیش پادشاه هخامنشی می رسد، زیرا لوحه های زرین از پسر او اریامنه به این خط به دست آمده است<sup>۲</sup>. فرمان بنای قصر شوش، که در مبحث هنر آن را نقل کردیم، به زبان پارسی باستان است. این زبان و خط را فقط عده معدودی می دانسته اند<sup>۳</sup>.

نباید فراموش کرد که هیچ گاه در سراسر ایران باستان به یک زبان سخن گفته نمی شد. از آن پس نیز پیوسته در ایران به لهجه ها و زبانهای گوناگون رایج بوده است. زبان فارسی باستان، که زبان درباری بود، با زبان سانسکریت بسیار نزدیک است و این نشان می دهد که این دو زبان از لهجه های زبان مشترک قدیمی دیگری بوده اند که با انگلیسی پیوستگی نزدیک داشته است. از زبان فارسی قدیم دوشاخه زند، یعنی زبان زند اوستا و شاخه پهلوی منشعب شد و فارسی کنونی صورت تکامل یافته شاخه پهلوی است<sup>۴</sup>.

ایرانیان برای نوشتن اسناد خود نخست از خط میخی و بعد از الفبای هجایی آرامی استفاده کردند. ایرانیان هجاهای سنگین و دشوار بابلی را آسانتر کردند و

۱- دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۶۱.

۲- دیاکونوف، تاریخ ماد، ص ۴۵۱-۵۲.

۳- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۸۱.

۴- ویل دورانت، مشرق گاهواره تمدن، ص ۵۲۵.



شمارهٔ علامات الفبایی را از سیصد به سی و شش کاستند . این نکته را نباید ناگفته گذاشت که خط نویسی را ایرانیان باستان سرگرمی زبانه می‌دانستند و به عشق ورزشی و جنگاوری بیشتر رغبت داشتند تا به نویسندگی و خلق آثار ادبی<sup>۱</sup>.

موضوع مهم در اقتباس خط و علائم الفبایی از تمدنهای حوضهٔ دجله و فرات به توسط ایرانیان تحولی است که در این خطوط پیدا شد و در دست ایرانیان به صورتی آسانتر و کاملتر درآمد . دیاکونوف تحول اساسی این خطوط را در زمان کوروش کبیر می‌داند<sup>۲</sup>.

در کتیبه‌های شاهنشاهان علاوه بر زبان پارسی از دوزبان دیگر استفاده می‌شد، یکی زبان عیلامی و دیگری زبان اکدی (بابلی)<sup>۳</sup>. در ضمن، بسیاری از کشورهای تابع شاهنشاهی خط و زبان خود را مانند اکثر مظاهر دیگر فرهنگ خویش حفظ کردند. تعدد زبانها در قلمرو حکومت شاهنشاهان نیازمند وجود مترجمانی بود که بتوانند فرمانها را به زبانهای مختلف برگردانند. معمولاً فرمان از دربار به زبان فارسی صادر می‌شد، دبیر آن را به زبان آرامی برمی‌گرداند و روی پاپيروس می‌نوشت، سپس متن را به دبیری دیگر می‌دادند تا به عیلامی ترجمه‌کند و روی لوحه‌ای بنویسد. فارسی باستان به تدریج در طول حکومت سلسلهٔ هخامنشی متروک شد و شمارهٔ دبیرانی که آن را می‌دانستند، کاهش یافت. محققان دریافته‌اند که بسیاری از کتیبه‌های میخی به زبان پارسی باستان، که متعلق به شاهنشاهان اواخر سلسلهٔ هخامنشی است، دارای خطاهای فاحش است و این می‌رساند که در آن عهد دبیران ماهری چون روزگار پیش وجود نداشته‌اند<sup>۴</sup>.

زبان آرامی در دورهٔ سلطنت هخامنشیان واسطهٔ ارتباط و گفت و شنود بین المللی بود<sup>۵</sup>. این نشان می‌دهد که هخامنشیان ضمن تشکیل حکومتی نیمه جهانی به فکر

۱- ر.ک. ص ۲۶-۵۲۵.

۲- دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۶-۱۷۵.

۳- ر.ک. ص ۱۷۶.

۴- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۸۲.

۵- دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۱۳.

زبان جهانی یا بین‌المللی نیز بوده و این فکر را هم عملی ساخته بودند .

در زمان اشکانیان، در تحریر اسناد و مکاتیب دو زبان اشکانی و یونانی متداول بود. سایکس معتقد است که تعلیم زبان یونانی بین قوم پارت معمول بود و کلیه مکاتبات و تحریرات اشکانی به زبان یونانی بود.<sup>۱</sup> از سوی دیگر، دیاکونوف می‌نویسد که «در سالهای اخیر (در نزدیکی عشق‌آباد، واقع در جمهوری ترکمنستان شوروی) که مقر سلاطین اشکانی بود، آرشیو بزرگی محتوی اسناد مالی که بر روی پارچه‌های سفال نوشته شده به‌دست آمد و این اسناد به زبان پهلوی اشکانی است.» وی علاوه می‌کند که «چند سند که جنبه اداری دارد و بر روی پوست نوشته شده، به زبان یونانی و اشکانی (اولین سندی که به این زبان پیدا شده) از اورامان کردستان و همچنین اسنادی به زبان یونانی به‌دست آمده است.<sup>۲</sup>»

روی بنایی که به نام «کعبه زردشت» شهرت دارد، و در واقع از آتشکده‌های دوره هخامنشیان است، مطالبی به سه زبان اشکانی، فارسی میانه، و یونانی نوشته شده و در آنها شرح کشورهای قلمرو سلطنت شاپور شاهنشاه ساسانی آمده است.<sup>۳</sup> زبان فارسی میانه، که زبان ساسانیان بود، به تدریج زبانهای یونانی و اشکانی را کنار زد و جانشین آنها شد. برای نوشتن زبان اشکانی هم از خط آرامی استفاده می‌شد، ولی آن را به زبان ایرانی می‌خواندند.

آثاری که در زبان پهلوی در عهد ساسانیان نوشته شده از آثار دیگر بیشتر است. غالب نوشته‌های پهلوی مربوط به تعلیمات مذهبی است. اوستا کتاب مقدس آیین زردشت، که در عهد قدیم به زبان فارسی باستان باخط مخصوص نوشته می‌شد، در زمان ساسانیان به زبان پهلوی تدوین گشت. کتاب زند، که ترجمه و تفسیر اوستاست، به زبان پهلوی عهد ساسانی نوشته شده است. زبان ادبی دوره ساسانیان

۱- سایکس، تاریخ ایران، ش ۵۰۱-۵۰۰.

۲- دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۲۰.

۳- ر.ک. ص ۲۴.

بسیار سلیس و روان بود . و همین زبان است که به تدریج جای زبان پارسی و یونانی را گرفت و آن دوزبان را متروک ساخت.<sup>۱</sup>

مانی ، علاوه بر تعلیم آیین خود ، خدمت مهمی نیز به تکامل زبان دوره ساسانی کرد . وی به جای خط پهلوی که شباهت حروف آن موجب اشتباه در خواندن می شد ، خط سریانی را متداول کرد و با مهارت تمام توانست الفبای سریانی را با زبان ایرانی وفق دهد . این الفبای مانوی را پیروان او ، که زبان سغدی داشتند ، پذیرفتند و با گذشت زمان خطوط تازه ای از آن به وجود آوردند که در آسیای میانه مدتی مدید متداول بود.<sup>۲</sup>

خط پهلوی ، که در نوشتن زبان پهلوی اشکانی و زبان پهلوی ساسانی به کار می رفت ، از الفبای آرامی اقتباس شده ولی در آن تغییراتی پدید آمده بود . اما آثار زردشتی ، که به این خط باقی مانده ، استنساخی است که پس از انقراض ساسانیان صورت گرفته و اغلاط زیاد در آن راه یافته است.<sup>۳</sup>

زبان اشکانی ، که لهجه های ساحل دریای خزر و سمنانی و نواحی کاشان و اصفهان و لهجه گورانی با زماندگان آن به شمار می روند ، در زبان پهلوی ساسانی تأثیر فراوان داشته است . بسیاری از اصطلاحات دینی ، سیاسی و اجتماعی در زبان پهلوی ساسانی و نیز نام جنگ افزارها و عناوین پزشکی و حتی برخی از عبارات و افعال متداول که در فارسی امروز هم باقی مانده اند ، مأخوذ از زبان اشکانی هستند .

زبان سغدی ، که در شرق ایران واسطه گفت و شنود بود ، از زبانهای دیگر ایرانی است . امروز در پامیر لهجه ای متداول است که از بقایای زبان سغدی قدیم به شمار می رود . بدقول گوئیو در اوائل انتشار آیین مسیح ، این زبان در کشورهای فاصله دیوار چین تا سمرقند متداول بود و مدت چند قرن در آسیای مرکزی لغت بین المللی به شمار

۱- دیاکونوف ، تاریخ ایران باستان ، ص ۷۶-۷۷۵ .

۲- کریستن سن ، ایران در زمان ساسانیان ، ص ۲۲۳ .

۳- ر.ک. ص ۶۲ .

می‌رفت و کتب مانوی و بودایی نیز به آن زبان نوشته می‌شد.<sup>۱</sup>

شرحی مختصر، که در باب خط و کتابت و وسیله گفت‌و شنود مردم ایرانیان باستان آمد، کافی است که نشان دهد فرهنگ ایران در زمینه خط و زبان نیز در طریق سازندگی و خلاقیت سالک بود. اگر درست باشد که قوم آریا به هنگام آمدن به ایران خط و کتابت نداشت، این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که پس از جا به جا شدن در نجد ایران، به سرعت خط میخی و دیگر خطوط عهد باستان را از تمدنهای مجاور اقتباس کرد و برای نوشتن زبان خود به کاربرد و پس از تسلط به اقوام مجاور مشاهده کرد که به وجود لغت بین‌المللی نیاز مبرم دارد، از این رو خط و زبان آرامی را برای این منظور اختیار نمود، ولی در هر یک از خطوطی که اقتباس کرد، تغییراتی در جهت تکامل آن خطوط پدید آورد. در ضمن به پیروی از شیوه ستوده خود اجازه داد زبانها و خطوط محلی هر یک از فرهنگهای تابع در کنار یکدیگر به حیات خویش ادامه دهند. از این گذشته، بین اقوام ایرانی خالص نیز زبانهای متعدد رواج داشت که در غنی‌تر ساختن زبان رسمی درباری تأثیر بسزا داشتند. سرانجام زبان پهلوی ساسانی از مجموع این زبانها تحول یافت که، به قول نویسندگان، زبان ادبی سلیس و روانی بود که صدها کتاب مهم بدان زبان و خط آن، که از خط آرامی منشعب شده بود، نوشته شد. همین زبان بود که پس از درآمیختن با عربی به جای ماند و زبان شیوا و شیرین فارسی فرخی، فردوسی و حافظرا به وجود آورد.

### ۳. جهانگرایی فرهنگ ایران و حر است گوهر ملی

سومین ویژگی مهم فرهنگ ایران باستان جهانگرایی آن به معنای عشق به تشکیل فرهنگ جهانی و تجویز مبادلات فرهنگی و اقتباس تمدنهای مختلف و متنوع از عناصر مطلوب یکدیگر بود. این وسعت نظر و دید بلند مردم فرهنگ ایران باستان از آن روی واجد اهمیت شایان توجه است که همواره با حفظ اصالت گوهر ملی و قومی همراه بود. از این گذشته، این فرهنگ غنی و اصیل به از میان بردن اصالت فرهنگهای

---

۱ - ر.ک. ص ۶۳.

دیگر نیز رغبتی نداشت سهل‌است، در بسیاری از موارد برای فرهنگهای تابع خود پناهگاهی امن به‌شمار می‌رفت.

اصولاً پیدایش فرهنگ ایران و بقای آن اگر بزرگترین واقعه تاریخ نوع بشر نباشد، لااقل یکی از مهمترین وقایع سراسر تاریخ به‌شمار می‌آید. سایکس در این باره می‌گوید: «طلوع پارسیان که نام خود را به... کشور عظیمی داده‌اند که با وجود حوادث و انقلابات بسیار مدت دوهزار و چهارصد سال دوام کرده و در زیاده از نصف این مدت بر اکثر ملل سمت تقدم داشته از اهم وقایع نوع بشر است...»

برای بررسی توفیق عظیم تمدن ایرانی در زمینه داد و ستد فرهنگی با تمدنهای دیگر و در ضمن حفظ هویت ملی خود لازم است که بدانیم شاهنشاهی ایران، به هنگام برخورد با تمدنها و فرهنگهای همسایه، از چه سرمایه فرهنگی برخوردار بود و در طریق شروع مبادلات فرهنگی از آغاز چگونه جهت‌گیری کرد. مطالبی که در فصل پیش در باب مبانی معنوی و مادی فرهنگ ایران باستان گفته شد، در اینجا ما را از بحث درباره سرمایه فرهنگی اولیه ایرانیان بی‌نیاز می‌دارد و فقط کافی است که به اختصار بگوییم، قومی کنجکاو و پوینده با عشق به سردر آوردن از راز تمدنهای بزرگ جهان آن روز از آسیای میانه به خاور میانه قدم نهاد، سختکوشی و دلاوری، نیروی جسمی و قدرت پایداری و یا مردی بی‌ظنیر، عشق به طبیعت و شور زندگی، عشق به راستی و راستگویی و دل‌بستگی و وفاداری به بزرگان و سروران خود صفات مشخصه او را تشکیل می‌داد. معتقدات آیین مزدیسنا و تعلیمات زردشت پیامبر سرمایه بزرگ فرهنگی او به‌شمار می‌رفت. بیگمان قوم ایرانی، به طوری که در مطالب همین فصل و فصل پیش آمد، دارای نظامات اجتماعی و امتیازات فرهنگی دیگری بود که او را دست‌نهی به میدان رقابت مبادلات فرهنگی با تمدنهای دیگر روانه ساخت. لوحه آریا رمنه که از زمان کوروش اول به یادگار مانده، گواه صادقی است بر اینکه قوم پارس در کانون تمدن عصر خویش با دست‌پر در صدد تماس با اقوام آن روزگار برآمد. از قول کوروش اول در این لوحه به خط میخی

چنین نوشته شده است: « این سرزمین پارسیان که من مالک آنم دارای اسبان نیک و مردان نیک است، خدای بزرگ اهورامزدا آن را به من داده. من پادشاه این سرزمینم. » گیرشمن، ضمن بحث درباره متن این لوحه می گوید که « این لوحه قدیمترین شیء متعلق به هخامنشیان است که تاکنون شناخته شده است و آن پیشرفت بسیاری را که قبایل پارسی از قرن هفتم قبل از میلاد کرده بودند نشان می دهد».

اما جهت گیری اقوام پارسی در برابر تمدنهای نیرومند مجاور این بود که نخست خود را از گزند تمایلات ویرانگرانه برخی از این اقوام که بقای خود را در فنای دیگران می جستند، آسوده سازند؛ و مسلم است که اجرای این منظور جز با حکم شمشیر و قدرت نظامی امکان پذیر نبود، و می دانیم که ایرانیان باستان با آن سنت دلاوری و سختکوشی، که ویژه ایشان بود، به خوبی از عهده این مهم برآمدند. پس از آن، همچنان که به حفظ و اعتلای فرهنگ خود علاقه مند بودند، در حفظ فرهنگهای دیگر اهتمام ورزیدند تا بتوانند از راز پیشرفت آنها آگاه شوند و با استفاده از تجارب دیگران فرهنگ خویش را غنی تر و پرمایه تر سازند. گیرشمن در این باب گفته است که « ایرانیان به واسطه سدهایی که اقوام مقتدر آسیایی به وجود آورده بودند، متوقف شدند، از توقف خود در کنار مدنیتهای کهن که مدت چهار قرن طول کشید، استفاده کردند و از فرهنگ آنان متمتع گردیدند تا توانستند به نوبه خویش جهان آسیایی را تحت تسلط در آورند. در آسیای صغیر و سواحل دریای اژه آنان با غرب که معروف به تمدن هلنی بود و اندیشه حریت شهرنشینی و حیات مدنی در آن حکمفرما بود، روبرو شدند».

اقدام دیگر ایرانیان در طریق حراست فرهنگ خود و دیگران این بود که محیطی سرشار از صلح و آرامش پدید آورند که در لوای آن مبادلات فرهنگی امکان پذیر باشد و حیات قومی ملل مختلف محفوظ و مصون ماند. همین جهت گیری سنجیده است که مورخان را وا داشته است تا بگویند که نخستین باری که ملل شرق روی صلح و آرامش دیدند و مطیع اداره ای منظم گشتند هنگامی بود که استیلای ایرانیان را پذیرفتند و در

۱- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۲۶

۲- ر. ک. ، ص ۴۲۲-۴۲۱

سایه پرچم شاهنشاهی ایران در آمدند<sup>۱</sup>.

در این مقام شاید برای برخی از خرده‌گیران این پندار پیش آید که مقصود ضمنی ما از این بحث توجیه جهان‌نگیری ایرانیان و غلبه آنان بر اقوام دیگر در طول تاریخ است. حقیقت مسلم آن است که ایرانیان از آغاز تا نزدیک سه قرن پیش، یعنی اوائل قرن هفدهم میلادی، هر گاه قدرت کافی داشتند از کار جهان‌نگیری غافل نمی‌ماندند، زیرا اگر از این مهم غفلت می‌ورزیدند، می‌بایست گرفتار سلطه جهان‌گیران خارجی شوند. نظری به تاریخ پر حادثه ایران ما را در این زمینه از ذکر دلیل و برهان بی‌نیاز می‌دارد. اما حقیقت مسلم دیگر آن است که ایرانیان، به خصوص در ادوار پیش از اسلام، جهان‌نگیری را با جهان‌نداری عاقلانه توأم ساخته بودند و تفاوت آنها با دیگران این بود، که ایرانی بقای فرهنگ خود را در بقای فرهنگهای دیگر می‌جست، ولی دیگران بقای خود را در فنا شدن سائیرین می‌دانستند. بنابراین، بی‌جهت نیست که اقوام دیگر و به خصوص یونانیان که هم‌زمان با شاهنشاهی هخامنشی در صدد تماس با تمدنهای دیگر بر آمدند، نتوانستند جامعه‌ای جهانی نظیر ایران تشکیل دهند<sup>۲</sup>، و ملت‌های دیگر که در اندیشه جهان‌نگیری بودند، ولی از روش عاقلانه ایرانیان غافل ماندند، هویت قومی خویش را بر سر این سودا از کف نهادند. شاید بزرگترین راز بقای فرهنگ ایرانی در همین نکته مهم نهفته باشد که از روز نخست به این حقیقت مؤمن و عامل بود که ترقی و تعالی منوط به مبادله و داد و ستد فرهنگی و اجتماعی است و برای حصول این منظور نخست باید خودی و بیگانه آسوده و بی‌دغدغه در کنار یکدیگر زیست کنند. پارسیان، که بنیانگذار شاهنشاهی ایران بودند، با همین نگرش کار خویش را آغاز کردند. آنان ضمن فراگیری بسیاری از مظاهر تمدن دیگران، هنرهای خود را نیز بدانان آموختند. قوم پارسی در برخورد های نظامی با آشوریان نه تنها در رشته معماری و ساختمان و عملیات آبیاری و حفر قنوات از آنان خود مطالبی آموختند، بلکه در اقتباس معارف و مظاهر نیکوی

۱- ماله-ایزاک، تاریخ ملل شرق و یونان، ص ۱۲۶

۲- هارولد لملب، کوروش کبیر، ص ۱۶۵

زندگی ملل دیگر لحظه‌ای درنگ نورزیدند .

ایرانیان، با سرمایه تمدن و فرهنگ خویش و نیز با جهت‌گیری فکری و اداری و سیاسی خاص خود، از همان آغاز تأسیس شاهنشاهی به ایجاد حکومت جهانی همت گماشتند و در بین خانواده ملل و اقوامی که برخی از آنان تمدنی قدیمی‌تر از ایران داشتند، قد برافراشتند. شاهنشاهی جهانی ایران کالبد عظیمی را تشکیل می‌داد که روح و جان آن مدارا با عقاید و سنتها و ارزشهای اقوام تابعه، عدالت و انصاف در معامله و سلوک با آنان و نیز سازندگی و آبادانی در همه اقطار آن امپراطوری وسیع بود. دیاکونوف در گفتگواز حکومت اشکانیان آن را حکومت جهانی معرفی می‌کند<sup>۱</sup>. بنابراین، اظهار عقیده مورخان در این باره کاملاً موجه است که ایرانیان ضمن اخذ تماس با اقوام و ملل متنوع و به سبب استعداد و فعالیت بی نظیر خود به ایجاد تمدنی مختلط توفیق یافتند که پیشرفتهای شگرف آن موجب تحسین ملل دنیا گردید<sup>۲</sup>.

رغبت و استعداد ایرانیان در باب اقتباس عناصر مطلوب از تمدنهای دیگر مورد تصدیق اکثر مورخان است. هرودوت می‌گوید قوم پارس لباس مادها را اقتباس کرد، زیرا به گمان خویش آن را زیباتر از جامه خود می‌دانست. دیگران نیز گفته‌اند چون ایرانیان به سرعتی حیرت‌انگیز به قدرت رسیدند و نیز در تقلید آداب و رسوم بیگانگان شتاب داشتند، برای ایجاد هنر و صنایع مستقل فرصت کافی نداشتند، وغالباً صناعات دیگران را به عاریت گرفتند؛ اما هنر بزرگشان در این بود که این عناصر گوناگون را به وجهی موزون ترکیب کردند و نیز هر چه ساختند و حتی در چیزهایی که از جمله آثار پاینده به شمار می‌آید، در ظرافت و حسن و سلیقه ممتاز است<sup>۳</sup>.

استعداد یادگیری و علاقه ایرانیان به اقتباس از تمدنهای دیگر به صورت تقلید صرف و خشک و جامد نبود، بلکه ایران از آغاز تمدن خویش ذوق مبتکر و آفریننده خود را، که به واسطه آن توانست اندیشه‌ای را از دیگران اقتباس کند و با نبوغ

۱- دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۲۷۷.

۲- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۴۲۱.

۳- ماله-ایزاک، تاریخ ملل شرق و یونان، ص ۱۴۴.



خویش آن را تغییر شکل دهد، به خوبی نشان داد. کاخهای شوش و تخت جمشید که عناصر متنوعی از فرهنگهای دیگر در ساختمان آنها به کار رفت، طرح و ترکیبی بدیع داشت که مخصوص ذوق شاهنشاهان ایران بود.

این روح ابتکار و خلاقیت تنها محدود به زمینه هنر و صنعت نبود، بلکه در نوع حکومت و اداره امور نیز تجلی داشت. ریچارد فرای می نویسد «... يك صفت حکومت دوران کورش همانا اشتیاق به فرا گرفتن خوبیها و سنتهای مردم فرودست و فرمانبر شاهنشاهی و پاسداری دین و رسمهای ایشان و میل به آفریدن يك شاهنشاهی آمیخته و بی تعصب بود. يك صفت دیگرش ادامه سازمانها و سنتهای شاهان گذشته ... بود»<sup>۱</sup>. داریوش بزرگ نیز دریکی از فرمانهای خود اظهار می کند که وی از تعلیمات یونانیان که مطیع او گشته بودند، روی گردان نبوده است<sup>۲</sup>. همین شوق به اقتباس و وفور عناصر غیر ایرانی در هنر و صنعت ایران موجب گشته است که بعضی از نویسندگان از تمدن هخامنشی انتقاد کنند، بدین سبب که در زمینه هنریش از حد به تمدنهای دیگر وابسته بوده است. گیرشمن در دفاع از ایران می گوید که «اگر منظور ابنیه ای است که ما می شناسیم، باید این حقیقت کهن را تصدیق کرد که در همه ازمینه اقوامی که با یکدیگر رابطه داشته اند، در یکدیگر متقابلاً نفوذ کردند. آیا یونان با همه نبوغ خود، از منابع هنری و فکری مشرق استفاده نکرده است؟ آیا روم از همه آنچه که یونان پس از التقاط از منابع اقوام مجاور خویش...، اقوامی که از حیث ذوق و سلیقه ظریفتر و از جهت هنر متریقی تر از رومیان قانع و خشن بوده اند - عرضه کرده، متمتع نشده است؟<sup>۳</sup>» بنابراین اگر گفته شود که ایرانیان همواره از دانش یونان و روم استفاده می کرده اند<sup>۴</sup>، این هم جزئی از مبادلات فرهنگی عصر زمانی بوده که اکثر اقوام تمدن آن زمان در آن شرکت داشتند.

۱- ریچارد فرای، میراث باستانی ایران ص ۳۰۹.

۲- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۹۴.

۳- ر.ك.، ص ۴۲۲.

۴- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۴۰.

در ایران باستان مقدار اقتباس از فرهنگهای دیگر، پس از حمله اسکندر مقدونی به ایران، بیش از هر دوره دیگر است. در این دوره نفوذ تمدن و فرهنگ یونان اثری عمیق در سرنوشت کشور از خود باقی گذاشت.<sup>۱</sup> تماس فرهنگ یونان و ایران آثارش در امور سیاسی و اجتماعی و هنر و صنعت ظاهر شد. به دنبال حمله اسکندر جمع کثیری از استادکاران و صنعتکاران یونانی به شرق روی آوردند و مؤسسات جدیدی تأسیس کردند. ره آورد آنان فنون و اطلاعات تازه‌ای بود که هنرمندان و صنعتگران شرق از آنها استقبال کردند. اما در ضمن سنن و آداب شرق نیز در این نوریسندگان مؤثر واقع شد. از این گذشته زبان یونانی به عنوان زبان رسمی دولتی در نواحی تحت نفوذ هلنیان رواج یافت و طبقات ممتاز جامعه و نجبا این زبان را پذیرفتند. همراه زبان هنر نمایش و ادبیات و علوم و فنون یونان نیز مورد قبول قرار گرفت و هنر معماری یونان در پیشرفت معماری ایران اثر بخشید. بنابراین، متعاقب تسلط نظامی یونان بسط و توسعه مبادلات بازرگانی بین ایران و یونانیان اوضاع مناسبی برای نزدیکی و نفوذ متقابل این دو تمدن پدید آورد.<sup>۲</sup>

برخی از نویسندگان کوشیده‌اند که این تأثیر را يك جانبه، یعنی از یونان به ایران، معرفی کنند و گروهی نیز در توضیح این تأثیر راه مبالغه پیموده‌اند. اما حقیقت مطلب آن است که جنگها و مبادلات بازرگانی و مناسبات همسایگی به سرعت یونانیان را با اندیشه‌های ایرانی آشنا ساخت. گفته‌اند که میان یونانیان آسیایی مغها یا مجوسهایی دیده می‌شدند که تا سواحل دریای اژه مهاجرت کرده بودند. اینان گذشته از آشنایی با اصول مذهب مزدیسنا، از برخی از معتقدات کلدانیان نیز، که پس از تسخیر بابل به دست کورش در ایران نفوذ کرده بودند، آگاهی داشتند. «هراکلیت فیلسوف یونانی می‌گوید بسیاری از مغها در اطراف معبد آرتیمیس مسکن داشتند. در لیدی و کاپادوکیه آتش مقدس در آتشکده‌ها می‌سوخت و در آنجا مغها قربانیها

۱- دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۱۶-۱۷.

۲- ر. ک. ، ص ۳۴۴.

می‌کردند و سرودهایی می‌خواندند و مراسمی انجام می‌دادند. گزانتوس از اهالی لیدی اولین نویسنده‌ای از یونانیان است که نام زردشت را به زبان آورده و سنن و مراسم مغها را بیان کرده است.

« بین دو ملت از راه دیگری نیز روابط فرهنگی برقرار شده بود. از قرن ششم قبل از میلاد اطباء یونانی از مکتب گنید، مانند دموسدس و بعدها کتزیاس به دربار هخامنشی آمدند و در آنجا طبابت کردند. در قرن چهارم قبل از میلاد، مورخ معروف تئوپمپ از اهل خیبو یادداشت‌هایی را که در ضمن مسافرت خود در ایران گرد آورده بود و مربوط به مذهب مزدا بود، در کتاب خود نقل کرده است. آیا میان این مسافران فیلسوف هم وجود داشت؟ می‌گویند فیثاغورث به بابل رفت تا از زردشت درس بگیرد. به علاوه، درباره یکی از متفکران بزرگ قبل از سقراط که امپدوکل نام داشت نیز گفته‌اند که شاگرد مغها بوده است. بدون شك اینها افسانه‌ای بیش نیست، ولی ممکن است خالی از حقیقت هم نباشد. در حقیقت بین فلسفه بدوی فیثاغورث و دوگانه پرستی امپدوکل شباهت زیاد است و نیز گفته‌اند که دموکریت مؤسس علم اتم و پروتائوراس صوفی معروف در موطن مشترکشان یعنی شهر آبدر نزد معلمین کلدانی تعلیم می‌گرفتند و اضافه کرده‌اند که خشایار شاه موقعی میهمان پدر این دو فیلسوف بود و کلدانیها و مغهای نامبرده را برای تعلیم فرزندانشان به میزبانان خود واگذار کرد<sup>۱</sup>. »

ارتباط افلاطون و مکتب وی با اندیشه ایرانی صراحت بیشتری دارد. طبق روایتی افلاطون به مصر سفر کرد و میل داشت به ایران برود تا با فلسفه ایرانی نیز آشنا شود، اما جنگ ایران و یونان او را از اجرای این منظور بازداشت. ناگزیر به همین اکتفا کرد که در فینیقیه با چند مغ ملاقات و گفتگو کند. شواهد و مدارک قدیمی و مطمئن گویای آن است که در مکتب افلاطون ایرانیانی مشغول تحصیل بوده‌اند. از جمله گفتگو از شخصی ایرانی به میان آمده که به معالجه تب افلاطون پرداخته است. در مورد دیگر به مغهایی اشاره می‌شود که به آتن آمده‌اند تا در آکادمی تعلیم بینند

۱- تمدن ایرانی، عیسی بهنام، ص ۱۱۷-۱۱۵.

و بعد از مرگ افلاطون برای آرامش روح وی قربانی می‌کنند. و باز در جای دیگر سخن از مجسمه‌ای می‌رود که به‌دستور شخصی ایرانی به نام مهرداد از افلاطون ساخته شده است. افسانه‌هایی نیز راجع به ارتباط بین عقاید زردشت و افلاطون پرداخته شده است. در زمینه ارتباط عقاید علمی یونانیان و ایرانیان نام ادوکس به میان آمده که در اشاعه عقاید ایرانی در مکتب افلاطون سهم بزرگی داشته است. وی حکیمی بود که از ریاضی و طب ستاره‌شناسی و جغرافیای اطلاع داشت و برخی از علوم را در مسافرت به شرق آموخته بود؛ دوگانگی مذهب مزدا را می‌شناخت و آن را می‌ستود و هم او در مکتب افلاطون و شاگردانش آنان را از مطالعات خود آگاه ساخت. به واسطه وجود وی بود که در آکادمی نخستین گروه افلاطونیان از عقاید ایرانیان تأثیر پذیرفتند. ارسطون نیز در زمان جوانی به کسب اطلاع از عقاید ایرانیان علاقه بسیار داشت و یکی از شاگردان وی اصل ثنویت مذاهب ایرانی را به دقت شرح داده است و برخی از شاگردان او به کسب اطلاع از عقاید و علوم ایرانی علاقه‌مند بودند.

در یکی از آثار پلوتارک به نام ایزیس و اوزیریس شرحی راجع به ثنویت مذاهب ایران دیده می‌شود که وی آن را با حسن قبول توضیح داده است.

از این روایات برمی‌آید که عقاید ایرانی در عقاید یونانی نفوذ داشته است، ولی حدود و نوع آن را نمی‌توان به دقت تعیین کرد. اطلاعات یونانیان از عقاید و علوم ایرانیان غالباً شفاهی یا با واسطه بوده و از این رو با عقاید و علوم اقوام دیگر آمیخته شده است.

عقیده ایرانیان راجع به اینکه انسان در حکم عالم صغیری است که شباهت به عالم اکبر دارد، در آثار بقراط و افلاطون منعکس شده و نیز عقیده مذاهب ایرانی درباره به آخر رسیدن عمر عالم با عقاید هراکلیت و رواقیون بسیار نزدیک است. برخی از این عقاید را در مذاهب مسیح و یهود نیز، که بعداً ظهور کردند، می‌توان یافت. یونانیان از عقیده ثنوی زردشتی در باب خیر و شر بسیار متأثر شده‌اند. فی‌المثل افلاطون گفته است که لازم است چیزی ضد نیکی وجود داشته باشد. مطالبی که در آثار

افلاطون در باب خدای خیر و خدای شر بیان شده است ، به صراحت همان اعتقاد دوگانه مذهب مزدیسنا و مذهب زردشتی است . ارسطو مغها را بانی این اعتقاد ثنوی می دانست . با این مقدمات نمی توان انکار کرد که مذهب و دانش و سنتهای ایران در فکر یونانیان مقام و منزلت مهمی داشته است<sup>۱</sup> .

تماس فرهنگ یونان با ایران ، چنانکه می دانیم ، در امور سیاسی و حیات اجتماعی و همچنین آثار هنری و صنعتی ایران مؤثر افتاد . به دنبال حمله اسکندر گروه کثیری از استادکاران و صنعتکاران یونانی وارد ایران شدند . ره آورد آنان فنون و اطلاعات تازه ای بود که هنرمندان و صنعتگران ایرانی از آنها استقبال کردند . در ضمن سنن و عادات ایرانی نیز در یونانیان متقابلاً تأثیر کرد . زبان یونانی برای مدتی به عنوان زبان رسمی دولتی رواج یافت و طبقات ممتاز و نجبا آن را پذیرفتند . در اثر قبول زبان یونانی هنر نمایش و ادبیات و علوم و فنون یونانی نیز مورد قبول قرار گرفت<sup>۲</sup> . قوم اشکانی ، ضمن کوشش برای بازگشت به سنتهای ایرانی ، بسیاری از عناصر یونانی را در فرهنگ خود حفظ کرد و اجازه داد که این عناصر به تدریج با گذشت زمان در فرهنگ ایران مستهلك شود . از این رو ، فرهنگ ساسانی ، که پس از اشکانیان تکامل خویش را آغاز کرد ، به مراتب غنی تر از فرهنگ ادوار پیشین بود<sup>۳</sup> .

تمدن ساسانی ، که در پایان عمر خود بر بیش از هزار سال تجربه اقوام شاهنشاهی ایران متکی بود ، اوج موفقیت فرهنگ ایران در عهد پیش از اسلام به شمار می رود<sup>۴</sup> . ساسانیان نیز مانند اسلاف خود به اقتباس از فرهنگهای مجاور پرداختند . از هند بازی شطرنج ، کلبله و دمنه و خضاب را به ایران آوردند<sup>۵</sup> . از چین فن پرورش کرم ابریشم و بافتن پارچه های ابریشمی را آموختند ؛ و از امپراطوری روم شرقی علم طب و دیگر

۱- تاریخ تمدنی ایرانی ، عیسی بهنام ، ص ۱۱۷-۱۲۱ .

۲- دیاکونوف ، تاریخ ایران باستان ، ص ۲۴۴ .

۳- گیرشمن ، ایران از آغاز تا اسلام ، ص ۳۱۶-۳۱۸ .

۴- ر.ك. ص ۴۱۵ .

۵- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی ، مروج الذهب ومعادن الجواهر: ص ۲۶۱ .

علوم پیشرفته آن کشور را اقتباس کردند<sup>۱</sup>.

تمدن بزرگ ساسانی، که واسطه تمدنهای چین و هند و روم بود، به مبادلات فرهنگی بین این کشورها خدمت فراوان کرد و در اعتلای تمدن آسیا و اروپای شرقی مؤثر واقع شد و همان گونه که از منابع خارجی بیش از گذشته استفاده می‌کرد، بیش از ادوار سابق نیز در حیات فرهنگی اقوام دیگر نفوذ کرد. هنر ساسانی از اقیانوس اطلس تا چین پرتو افکن شد، ادیان ایرانی به مرکز آسیا و اروپا و آفریقا انتشار یافت و سنتهای نظامی ایران زمینه را برای ظهور رسم شوالیه‌گری و شهبواری در اروپا آماده ساخت و همچنین تشکیلات اداری آن بعداً مورد تقلید خلفای اسلام و شارلمانی واقع شد<sup>۲</sup>.

این تمدن تکامل یافته، در ضمن ادامه مبادلات فرهنگی از حفظ اصالت گوهر ملی خود غافل نماند و در فکر و عمل وارث سنتهای فرهنگی هخامنشیان به‌شمار می‌رفت که قسمت اعظم آن در فارس، یعنی زادگاه خود ساسانیان، پابرجای مانده بود. قالب اساسی فرهنگ ساسانی همان فرهنگ هخامنشی با سازمان دودمانیش بود که عناصر یونانی و ارمنی و سغدی و سوری هر یک به نوعی آن را غنی‌تر و پرمایه‌تر ساخته بود. دیاکونوف می‌گوید که ساسانیان این اجزای مطلوب را از فرهنگهای مختلف پذیرفتند و با ذوق و آفرینندگی ویژه خود آنها را تغییر شکل دادند، به صورتی که کمال و تازگی و جلوه ایرانی خاص پیدا کرد. آنان چنان فرهنگی پیریزی کردند که دوست سال استیلای تازیان نتوانست آن را منقرض سازد<sup>۳</sup>. حکومت سیاسی ساسانی بر دو رکن ملیت و دیانت مبتنی بود و با همه عناصری که از داخل و خارج قلمرو شاهنشاهی خود پذیرفته بود، شاید از جنبه ایرانی بودن خویش در سراسر تاریخ طولانی ایران نظیر نداشت<sup>۴</sup>.

۱- سایکس، تاریخ ایران، ص ۴۳۴.

۲- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۴۳۷.

۳- دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۴۷۵-۴۷۴.

۴- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۴۵.

به طوری که گفته شد، ایرانیان گذشته از مبادلات فرهنگی با ملل خارج و داخل شاهنشاهی خود، برای ملل تابعه در حکم سپری دفاعی در برابر اقوام مهاجم بودند. بدین وسیله فرهنگ آنان را از دستبرد حوادث زمان و از انقراض محفوظ و مصون داشتند. هخامنشیان پس از تسخیر ممالک متمدن، اگر در صدد یک نواخت کردن سطح تمدن و سنتهای آنان با تمدن خویش برمی آمدند، امکان داشت، گذشته از مشکلات این کار، بسیاری از آثار گرانبهای این تمدنها از صفحه روزگار سترده شود. پارسیان، که از ارزش تمدنهای قدیم آگاه بودند، به آنان استقلال داخلی وسیعی دادند و کورش بزرگ در این کار سرمشق و پیشقدم اخلاف خویش بود. داریوش کبیر نیز با سیاست زیرکانه خویش این فرهنگهای قدیم را از لغزش در ورطه انقراض و فراموشی محفوظ داشت و همین امر متقابلاً به توسعه و ثبات شاهنشاهی ایران کمک کرد.<sup>۱</sup> جوانمردی بی نظیر کورش با قوم یهود و بابل و دیگر اقوام، که به وسیله جانشینان وی از آن پیروی شد، و همچنین مدارای اشکانیان با اکثر اقوام به خصوص با قوم یهود به حدی در جلب خوشبینی آنان مؤثر افتاد. که یهودیان کورش را برگزیده خدا و شاهنشاهان ایران را مدافعان حقیقی دین خود شمردند؛ و چون از جانب سلوکیان و رومیان ظلم و ستم دیدند، معتقد شدند که ایران تنها قدرتی است که همواره خیرخواه آنان بوده و در نجاتشان از یوغ ییکانگان کوشیده است.<sup>۲</sup> مردم بابل و بین النهرین در دوران قدرت پارتها سنن و رسوم باستانی خویش را حفظ کردند، چنان که در برخی از مراکز بین النهرین خط میخی همچنان متداول بود و اسناد و مدارک اداری به زبانهای آرامی و سریانی تهیه می شد.<sup>۳</sup>

اینک جای آن دارد که در گفتگو از جهانگرایی فرهنگ ایرانی و حفظ هویت ملی آن به قدرت خارق العاده ملت ایران اشاره کنیم. همانگونه که بارها در همین بخش گفته ایم، فرهنگ ایران به رغم همه عناصری که از تمدنهای دیگر اقتباس کرد و با وجود آنکه در برابر اقوام تابعه خویش در اقلیت قرار داشت و نیز بارها متحمل

۱- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۱۷.

۲- ر.ک. ص ۳۲۳.

۳- دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۳۶۹.

شکستهای نظامی شد و همچنین پس از حمله اسکندر و تشکیل حکومت سلوکیان مدتی استقلال خود را از دست داد، با همه اینها همچنان ایرانی باقی ماند و آداب و سنن، زبان و خط، مذهب و معتقدات و عشق به استقلال و قومیت خویش را حفظ نمود؛ و چنانکه می دانیم، سرانجام عظمت خویش را بازیافت. این امر نه تنها در ادوار پیش از اسلام مصداق دارد، بلکه پس از استیلای تازیان و اقوام ترك و تاتار و حمله مغول و دیگر متجاوزان، ملت ایران، با نرمشی معجز آسا، اقوام غالب را مغلوب فرهنگ خویش ساخت و آنان را به آداب و سنن و کیش خود درآورد. گیرشمن در این باب می گوید ملتی که توانست تمدنهای عظیم آن زمان را بپذیرد و از آن خویش سازد، ملتی که پس از فتح مقدونیه از تمدن آن سرزمین نفوذ پذیرفت و تاحدی در تمدن خارجی غوطه ور شد، همچنان ایرانی باقی ماند. این ملت در برابر همه مهاجمات بعدی نه تنها قدرت ادامه زندگی خویش را حفظ کرد، بلکه توانست همه عناصر خارجی را ایرانی سازد. مردم ایران در طول تاریخ پر حادثه خویش از نیروی نفوذی خارق العاده ای برخوردار بوده اند.<sup>۱</sup> اسکندر و سلوکیها، که پس از منقرض ساختن هخامنشیان جای ایشان را گرفتند، همچنان سنتهای هخامنشی را ادامه دادند.<sup>۲</sup> اسکندر به اقدامات و تدابیری متوسل شد که از ایرانی و یونانی ملتی واحد تشکیل دهد و در این طریق زناشویی ایرانیان و یونانیان را تشویق کرد، اما سرانجام نفوذ یونان از ایران بر افتاد و عناصر یونانی در فرهنگ ایران مستهلک شدند و از میان رفتند. گیرشمن، در توضیح قدرت سازگاری ایرانیان و نیروی اقتباس آنان، به استعداد ایشان برای تغییر شکل دادن عناصر خارجی به صورت وسیله اجرای مقاصد خویش اشاره می کند و می گوید که تمدن یونانی در جنبه مادی زندگی ایران محتملاً تأثیری وسیع و سریع داشت، اما در حیات معنوی و دینی این تأثیر صورت دیگر به خود گرفت و در فرجام کل این قوم یونان بود که در ایران مقهور سنت و فرهنگ ایران

۱- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۴۳۰

۲- لمبتون، مالک و زارع، ص ۵۲-۵۴



شد و از یادها رفت<sup>۱</sup>.

با آنکه اشکانیان با نفوذ و تسلط یونان بسیار مدارا کردند، اما در پایان شاهنشاهی خود واکنشی شدید بر ضد یونان نشان دادند و سرانجام حیات اجتماعی جدیدی به وجود آوردند<sup>۲</sup>. گيرشمن دوره اشکانیان را عهد انتقالی به شمار می آورد که طی آن قوم پارت بامدارا و نرمش در برابر نفوذ بیگانگان و از سوی دیگر جنگ مداوم با رومیان، به ملت ایران امکان دادند که میراث فرهنگی خویش را حراست کنند و عناصر یونانی را در تمدن خویش تحلیل برند. آنان سنتها و رسوم ملی را حفظ کردند، آیین مزدیسنا و کیش زردشت را محافظت نمودند و هنر ملی را پایدار نگاهداشتند. و همین اقدامات به ساسانیان امکان داد تا فرهنگی غنی تر بر آن مبانی استوار بنیاد نهند<sup>۳</sup>.

مجموع این پیروزیهای عظیم فرهنگی به مورخان حق می دهد که از قدرت سازگاری ملت ایران و توفیق استثنائی ایشان در حفظ گوهر ملی و فرهنگی خویش با اعجاب و احترام یاد کنند. دیاکونوف مورخ روسی این معناراً چنین بیان می دارد: «مطالعه تاریخ ایران در خوانندگان کشور شوروی نسبت به ملت که چنین تمدن بزرگی به وجود آورده و توانسته است طی قرون متمادی با وجود تحمل مصائب و مشکلات فراوان اصالت ملی خود را نگهدارند، حس احترام فوق العاده ای را ایجاد می کند<sup>۴</sup>». هارولد لمب، ضمن مقایسه کورش و اسکندر، می نویسد پادشاه مقدونی نیز سودای تشکیل شاهنشاهی بزرگی در سر داشت، اما آنچه کورش بنیان نهاد دو قرن تمام در خاندان او بر پای ماند، ولی آنچه اسکندر به وجود آورد، به زودی منقرض شد و ایرانیان بار دیگر سر بلند کردند و شاهنشاهی خود را از نو سر و سامان بخشیدند. و سرانجام آن شاهنشاهی که زنده و پایدار مانده از آن ایران بود نه از آن مقدونیه<sup>۵</sup>.

۱- گيرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۴۲۴.

۲- دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۱۸-۱۹.

۳- گيرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۲۵ - ۲۶.

۴- دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۵.

۵- هارولد لمب، کورش کبیر، ص ۳۴۴-۳۴۵.

خصوصیات روانی ویژه‌ای که ایرانیان را به حفظ ملیت و اصالت فرهنگ خویش برمی‌انگیخت هم در سطح بالای اجتماع و هم در مردم‌گادی و آحاد و افراد جامعه موجود بود؛ و این وحدت جهان بینی در تمدن ایران باستان شاید مهمترین عاملی بود که شاه و مردم را به یکدیگر دلبسته می‌ساخت. عشق و علاقه به ملیت و مرز و بوم در سراسر جامعه و در همه مردم از شاه تا دهقان وجود داشت.

در باره مطالبی که هرودت در این باب نوشته است، گیرشمن چنین اظهار نظر می‌کند: «این احساس ملیت، که بدان درجه عالی در شاه بزرگ وجود داشت، انحصاری نیست، زیرا شاه خیر مملکتی را که وی مقدراتش را به یاری و طبق اراده خدای بزرگ خود اداره می‌کند، خواهانست. همه قوم پارس و اجد این دلبستگی به میهن که هرودوتوس یاد میکند - هستند. هرودوتوس می‌گوید که هرگز یک پارسی از خدای خود نیکیها را برای شخص خویش تقاضا نمی‌نماید، بلکه او درخواست سعادت برای تمام ملت پارس و برای شاه می‌کند، و خود را مشمول دعای عمومی میدانند. این امر اثر اخلاقی تربیت نجیبانه‌ای است که وجدان ملت را در نقشی که به عنوان ملت مخدوم به عهده گرفته بود، توسعه می‌بخشد<sup>۱</sup>». همین دلبستگی مردم عادی ایران به زاد بوم خویش بود که به صورت‌هایی تحسین انگیز در اعمال و معتقدات آنان ظاهر شد و مورخان را به ستایش آنان برانگیخت. ویل دورانت می‌نویسد «آنچه از تاریخ ایران باستان و تحسین باید ذکر شود، این است که بندرت اتفاق می‌افتاد که فرد ایرانی برای جنگ با ایرانیان به مزدوری گرفته شود، در صورتی که هر کس می‌توانست برای جنگ با یونانیان از خودشان اجیر کند<sup>۲</sup>».

بیگمان این صفات عالی و قدرت سازگاری خارق‌العاده ایرانیان در تجدید مکرر مجد و عظمت فرهنگ ایرانی به دنبال هر شکست نظامی و استیلا بیگانه، تأثیری انکارناپذیر داشته‌است. در بیان همین معنی است که گیرشمن می‌گوید جمعی از نویسندگان عصری را که متعاقب سقوط شاهنشاهی ساسانی فرار رسید، «عهد دلکش تجدید ایرانی

۱- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۷۱.

۲- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ص ۵۵۰.

می‌دانند» که پیرو این قاعده کلی است که «تجدد راه را برای تمدنهای جدید بازمی‌کند.»  
و بعد می‌افزاید که «ضعف اخلاقی و سیاسی ایرانیان که بر اثر دخول دموکراسی اسلام به  
وضع بدتر درآمد، مانع آن نگردید که سنن آنان حفظ شود و پایدار بماند و در دربار  
خلفا تجلی کند. بالنتیجه، در زمان انحطاط خلفا، سنن مزبور موجب تجدیدی در فکر  
ایرانی در دوره ساسانیان گردید.»<sup>۱</sup>

بیمناسبت نیست که در این مقام جلوه‌ای از علو روح ایرانی را، پس از انقراض  
شاهنشاهی عهد باستان در زمان خلفا، به یاد آوریم تا نیک دانسته شود که چه قدرت و توان  
روحي در ایرانی وجود داشت. آیا نمی‌توان گفت که همین سرچشمه زاینده بود که گوهر ملی  
و فرهنگی ایران را از دستبرد حوادث و مهالك محفوظ نگه داشت؟ جامعه ایرانی حتی  
در روزگار شکست و انقیاد نیز مردانی پروده است که همواره فهم و درایت بی نظیرشان  
مورد ستایش بیگانگان و دشمنانشان بود به طوری که حتی در ناکامی و نامرادی علو نظر و  
اصالت طبع خویش را از دست ندادند. مسعودی می‌نویسد: «...و هم درباره رشید آورده اند که  
وی پس از گرفتن برمکیان کسی پیش یحیی پسر خالد برمک فرستاد و او به زندان بود و درباره  
ویران کردن ایوان [ مدائن ] مشورت کرد و او پاسخ فرستاد که هرگز مکن ورشید به  
حاضران گفت « دل به مجوسیگری و علاقه مجوسی دارد و نمی‌خواهد آثار آن محو شود»  
و خرابی ایوان را آغاز کرد، اما معلوم شد که برای ویران کردن ایوان مخارج بسیاری  
لازم است که از فزونی به حساب نیاید و از این کار دست برداشت و نامه به یحیی نوشت و حال  
را بدو خبر داد. جواب آمد که در ویرانی آن هر چه بایسته است خرج کند و این کار را  
ادامه دهد. رشید از اختلاف گفتار اول و آخرش در عجب شد و کس فرستاد و حال پرسید،  
گفت « بله اینک اول گفته بودم می‌خواستم آوازه بلند و نیک نامی ملت اسلام برقرار ماند  
و اقوامی که روزگاران بعد آیند، بر این بنای بزرگ بنگردند و گویند قومی که سازنده  
این بنا را مغلوب کرده رسوم آن را برانداخته و ملکش را بگرفته قومی بزرگ و دلیر و  
گردنفرز بوده است، اما در خصوص جواب دوم چون خبر یافتم که ویرانی ایوان را آغاز

۱- کبرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۴۳۰.

کرده و در این کار فرومانده‌ای خواستم ناتوانی از ملت اسلام دور کرده باشم تا کسانی که  
بروزگار آیند نگویند این قوم از ویران کردن بنائی که ایرانیان ساخته بودند ناتوان  
بود» و چون رشید سخن او بشنید گفت: خدای تعالی او را بکشد که هر وقت هر چه از او  
شنیدم درست بود. و از ویرانی ایوان چشم پوشید<sup>۱</sup>.

ناگفته روشن است که در این مختصر نمی‌توان همه خصوصیات روحی و ملی  
ایرانیان را، که در طول تاریخ به حفظ و دوام گوهر ملی و حیات فرهنگی ایران مدد کرده  
است، به تفصیل بررسی کرد، اما قدر مسلم آن است که ضمن مقایسه فرهنگ ایران با  
فرهنگهای دیگر به صراحت می‌توان ادعا کرد که دوام ملیت و قومیت ایران در کمتر موردی  
نظیر دارد. فرهنگ یونان، پس از يك درخشش و ترقی خیره‌کننده، در تاریکی فرو رفت  
و قرنهاي متمادی تحت سلطه این و آن رنج کشید و توش و توان خود را از دست داد تا  
آنکه سرانجام در قرن اخیر، نیمه‌جانی از دست حوادث به در برد، بی‌آنکه دیگر در  
آن فرهنگ نشانی از عظمت دیرین باقی باشد. فرهنگ روم با آن عظمت و فروشوکتش  
قرنها با فرهنگ ایران کوس برابری زد و تمدنهای بی‌شمار را در بطن خود مستهلك  
ساخت، ولی سرانجام پاره‌پاره گشت و رو به انحطاط رفت و منقرض شد.

از سوی دیگر فرهنگ ایران، اگر نشیب و فراز بسیار به خود دید و اگر از  
یونانی و تازی و رومی و ترك و تاجیک جفای فراوان کشید، هرگز نمرد و جوهر زندگی  
و سازندگی خویش را از کف ننهاد. ایران اگر گاه و بیگاه متحمل شکست نظامی یا  
سیاسی شد، غالباً از لحاظ فرهنگی غالب بود، چنان‌که با وجود قبول عناصری از  
مذهب و زبان و دیگر ارزشهای اقوام مهاجم، برخی از آنان را پس از مدتی شکست  
داد و از خاک خود خارج کرد و برخی دیگر را سرانجام به کیش و زبان و سنتهای قومی  
خویش پای‌بند ساخت. عناصر تازه‌ای را که از بیگانگان اقتباس کرد، پس از گذراندن  
از صافی خصوصیات ملی خود، رنگ و بوی ایرانی بخشید. به بیان دیگر ایرانی

۱- مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ص ۴۵-۴۴.

هیچ‌گاه تسلیم محض نبود<sup>۱</sup>، شکستهای نظامی را با پیروزیهای فرهنگی جبران کرد، و درعین تمجید اجباری از غالب یا تسلیم قهری در برابر زورمندیگانه، پیوسته در فکر و ازگون کردن بنای قدرت او بود. به همین علت زبان و سنتهای باستانی خود را با دگرگونیهای مطلوب حفظ کرد و بهبود بخشید، چنان‌که بعداً در عصر اسلامی و سپس در عصر جدید جلوه‌های زینندهٔ ادب و هنر و آیین‌های اصیل ایرانی به درجه‌ای از اعتلا رسید که جهانیان را مجذوب خود ساخت.

در حقیقت می‌توان گفت که فرهنگ ایران چه به هنگام پیروزی و چه به هنگام شکست به نوعی مبادله و دادوستد با فرهنگهای مهاجم و مجاور پرداخت و بدین وسیله برغناهی خویش افزود و با صیانت هویت ملی خویش هیچ‌گاه خود را از آزمایش ره‌آورد های سودمند دیگران و از جهان‌گرایی فکری محروم نساخت.

اینک در پایان بحث مربوط به جهان‌گرایی فرهنگ ایران و صیانت گوهر ملی و فرهنگی ایرانیان، که به نظر ما سومین ویژگی مهم تمدن ایران در ادوار قبل از اسلام و نیز در ادوار بعد و حتی عصر جدید است، خلاصه‌ای از آن را در چند سطر از نظر می‌گذرانیم. شاهنشاهی ایران در بدو پیدایش در مدت کوتاهی قسمت اعظم دنیای متمدن زمان خویش را تحت اداره و حمایت خویش گرفت و حکومتی شبه‌جهانی تشکیل داد. در این حکومت جهانی علاوه بر صیانت فرهنگهای مختلف مبادلات فرهنگی به سهولت صورت می‌گرفت و فرهنگ ایران در هر جا که عنصری مطلوب و متناسب با نیاز خود یافت، در قبول آن درنگ نوزید؛ در ضمن با اخلاقیات خاص خویش عناصر بیگانه

---

۱- «حقیقت این است که با وجود حکومت استبدادی، شخصیت افراد ایرانی از بین نرفت. در کشوری که گاهی مهاجماتی صدها هزار مردم و نابود می‌ساخت باز احترام شخصیت و استقلال نفس افراد ادامه یافته، ایرانی هر چه هم مقام محقر داشته باشد هیچ‌گاه زیر بار بردگی و توهین نرفته...»

«... حتی حملهٔ عرب افکار و تعالیم ایرانی را از بین نبرد، بلکه ایرانیان عقاید خود را در اسلام نفوذ دادند. عقیدهٔ ظهور امام موعود برای صلح و صلاح کامل مطابق ذوق ایرانی است. همچنین طرفداری آنان از حضرت علی ابن ابیطالب مهم است.»

نقل از کتاب «ایران از نظر خاورشناسان»، ترجمهٔ دکتر رضازاده شفق، ص ۸۲-۸۱.

را از صافیهای ملی خویش گذراند و رنگ و جلای ایرانی بخشید . ایرانیان پس از هر شکست با استمداد از قدرت سازگاری خارق العاده خود ، سرانجام اقوام مهاجم و غالب را از آریکه قدرت بهزیر کشیدند و تشکیلات سیاسی مستقل خود را احیا کردند و حتی بیگانگان غالب را مقهور فرهنگ و ملیت خویش ساختند . عشق و علاقه به ملیت و قومیت از مهمترین خصائص مردم ایران از شاه تادهمقان بود و در هر دور زمانی ، گذشته از شاهنشاهان بزرگ و بااراده ، مردان بزرگ دیگری پیدا شدند که نشانه‌های خیره کننده‌ای از علو طبع و اصالت روح ایرانی بروز دادند ، به طوری که ستایش دوست و دشمن را برانگیختند . مجموع اینها از موجباتی بود که به نظر ما در عین جهانگرایی فرهنگ ایران پیش از اسلام گوهر ملی و حیات فرهنگی قوم ما را حفظ و حراست نمود و از آن پس نیز چراغ عمر این ملت را در برابر آریاح حوادث همچنان روشن و فروزان نگاه داشت .

## فصل ۳

### نگاهی به صفات چند تن از شاهنشاهان بزرگ

#### کوروش بزرگ

در باب چهل و پنجم از کتاب اشعیای نبی چنین آمده است: « خداوند به مسیح خویش یعنی کوروش که دست راست او را گرفتم تا به حضور وی امتهارا مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم\* تا درها را به حضور وی مفتوح نمایم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود چنین می‌گوید\* که من پیش روی تو خواهم خرامید و جایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت\* و درهای برنجین را شکسته بندهای آهنین را خواهم برید\* و گنجهای ظلمت و خزاین مخفی را به تو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه که ترا به اسمت خوانده‌ام خدای اسرائیل می‌باشم\* به خاطر بنده خود یعقوب و برگزیده خویش اسرائیل هنگامی که مرا نشناختی ترا به اسمت خواندم و ملقب ساختم\* من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی\* من کمر ترا بستم هنگامی که مرا نشناختی\* »

در کتاب عزرای نبی باب اول نیز نوشته شده است: « در سال اول کوروش پادشاه فارس تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود خداوند روح کوروش را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت\* کوروش

پادشاه فارس چنین می‌فرماید **یهوه** خدای آسمانها و جمیع ممالک زمین را به من داده و مرا امر فرموده است که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که یهودا است بنا نمایم \* پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش باوی باشد او به اورشلیم که در یهودا است برود و خانه **یهوه** را که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است در اورشلیم بنا نماید \* و هر که باقی مانده باشد در هر مکانی از مکانهایی که در آنها غریب میباشد اهل آن مکان او را به نقره و طلا و اموال و چهار پایان علاوه بر هدایای تبرعی به جهت خانه خدا که در اورشلیم است اعانت نمایند \* پس رؤسای آبای یهودا و بنیامین و کاهنان و لاویان با همه کسانی که خدا روح ایشان را برانگیزانیده بود برخاسته روانه شدند تا خانه خداوند را که در اورشلیم است بنا نمایند \* و جمیع همسایگان ایشان ایشان را به آلات نقره و طلا و اموال و چهار پایان و تحفه‌ها علاوه بر همه هدایای تبرعی اعانت کردند \* و کورش پادشاه ظروف خانه خداوند را که نبوکد نصر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود بیرون آورد \* و کورش پادشاه فارس آنها را از دست متردات خزانه‌دار خود بیرون آورده به شیشبصر رئیس یهودیان شمرد \* و عدد آنها این است سی طاس طلا و هزار طاس نقره و بیست و نه کارد \* و سی جام طلا و چهار صد و ده جام نقره از قسم دوم و هزار ظرف دیگر \* تمامی ظروف طلا و نقره پنجهزار و چهار صد بود و شیشبصر همه آنها را با اسیرانی که از بابل به اورشلیم می‌رفتند برد \* «

از باب دوم تا باب هشتم همین کتاب کراراً مطالبی راجع به کوروش و داریوش آمده که جملگی از حمایت و مساعدت شاهنشاهان هخامنشی در بنای بیت المقدس و خانه خدا در آن دیار حکایت می‌کند .

مولانا ابوالکلام آزاد فیلسوف و محقق شهیر هندی، که کیش اسلام دارد، ضمن تفسیر چند آیه از سوره کهف اظهار نظر کرده است که ذکر نوالقرنین در قرآن کریم معطوف به کوروش کبیر شاهنشاه بزرگ هخامنشی است. تصور نمی‌رود که به آنچه کتابهای دینی در باب این قهرمان بزرگ مرز تاریخ و افسانه گفته‌اند، چیزی بتوان افزود که



موضوع را رساتر و روشنتر سازد. همین بس که به نقل آنها اکتفا کردیم تا سخنان بزرگ، خود مردان بزرگ را توصیف کنند و ما چیزی بدانها نیفزائیم.

کوروش را نمی‌توان تنها با ضوابط و موازین بشری سنجید. کسی که یهودیان او را «مسیح»، یونانیان «سرور» و «قائگذار» و ایرانیان «پدر» نامیده‌اند، زمامداری در حد زمامداران دیگر نیست که بتوان وی را با موازین عادی بشری قیاس کرد. کوروش را باید با ضوابط مطلق و ازلی و ابدی سنجید و با قیاس از سراسر تاریخ بشریت و همهٔ چهره‌های درخشان آن در نظر آورد. کوروش چنان بزرگ و ستودنی است که او را نمی‌توان فقط با مدارک محدود و احیاناً مخدوش تاریخ وصف کرد. شاید بدین سبب است که گزنفون و هارولد لمب برای طراحی سیمای این قهرمان تاریخی دست به دامن افسانه زده‌اند تا احساس باشکوه خود را از آن شخصیت درخشان تاریخ در قالب افسانه با آزادی بیشتر بیان دارند<sup>۱</sup>. مسعودی نیز در تاریخ خود گفته است که «مادر کوروش از بنی اسرائیل بود و دانیال اصغر دائی وی بود<sup>۲</sup>». این مطلب گویای آن است که افسانه - بردازی دربارهٔ سوابق و حیات کوروش بسیار است و در قالب این افسانه‌ها نیت و احساسات نیکو پنهان است، زیرا سازندگان آنها غالباً می‌کوشیدند تا تصویر باشکوه خویش را از آن چهرهٔ تاریخی با پیوستن اعمال وی با حیات انبیا رنگین تر و زیبا تر جلوه دهند. اما در خلال همین افسانه‌ها چهرهٔ حقیقت نیز پیوسته آشکار است، چنانکه هارولد لمب ضمن توضیح سفرهای هرودوت و گزنفون جهت گردآوری اطلاعات راجع به کوروش و تاریخ ایران از قول گزنفون چنین می‌نویسد «سراسر این شاهنشاهی وسیع با عقل و

---

۱- ویل دورانت درص ۵۱۸ از کتاب تاریخ تمدن می‌نویسد که: مایهٔ تأسف است که از نوشته‌های هرودوتس یا گزنفون نمی‌توان اوصاف و شمایل وی را طوری ترسیم کنیم که قابل اعتماد باشد. نخستین کس از این دومورخ، تاریخ وی را با بسیاری از داستانهای خرافی درهم آمیخته است و دومی کتاب خود کوروپدیا *Gropeedia* (تربیت کورش، کوروشنامه) را همچون رساله‌ای در فنون جنگ نوشته و در ضمن آن خطابه‌ای در تربیت و فلسفه آورده است؛ گزنفون چندین بار در نوشته خود کوروش را با سقراط اشتباه کرده و اصول آن دورا با هم آمیخته است.

۲- مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ص ۲۲۵.

اراده يك مرد یعنی کوروش اداره می‌شد. وی با ملت خویش مانند فرزندان خود رفتار می‌کرد و آنان او را مانند پدر احترام می‌گذاشتند».

اینک پیش از بررسی صفات چند تن از شاهنشاهان بزرگ ایران پیش از اسلام، بیمناسبت نیست که بگوئیم در کار تربیت هر قوم و ملت وجود افراد شاخص با صفات و افکار عالی در پرورش نوباوگان تأثیری قاطع و حیاتی دارد. از حقیقت‌های مسلم در علم روانشناسی و هنر تربیت اصل همانندی جستن با بزرگان و قهرمانان است. در هر فرهنگی رهبران برجسته، که افکاری عالی دارند، سرمشق زندگی معاصران و آیندگانند و نیل به جزئی از شایستگی آنان هدف تلاش افراد بلند پرواز و با همت است. علمای تعلیم و تربیت با اطلاع بر این اصل اصیل است که توصیه کرده‌اند که در بخش تعلیمات عمومی برنامه‌های تربیتی سهم شایسته‌ای به معرفی قهرمانان ملی و تاریخی، که تجسم آرمانهای بزرگ بشری باشند، تخصیص داده شود تا نوآموزان و نواختگان چشم‌اندازهای بلند برای پرواز به سوی قلل رفیع کامکاریهای بشری داشته باشند. در تاریخ ایران، با ویژگی مهم شاهنشاهی خود، شاهنشاهان نامدار و به‌خصوص مردان بلندآوازه‌ای چون کوروش و داریوش نه تنها حکم سرمشق بزرگ اخلاقی و انسانی نوباوگان را داشتند، بلکه شاهنشاهان بعدی و کارگزاران و جنگاوران این مرزوبوم پیوسته نیز در آرزوی کسب کمالات و بزرگمنشیهای آن رهبران ممتاز و بیهمتا بودند. در باب پنجم کتاب عزرا آمده است که در زمان داریوش دوتن از والیان حدود دجله و فرات متعرض یهودیان شدند که چرا در اورشلیم خانه و حصار برپا می‌کنند و بعد مکتوبی به داریوش نوشتند و بدو شکایت بردند که اگر قوم یهود در شهر اورشلیم حصار بناکنند دیگر به شاهنشاه ایران خراج نخواهند داد. داریوش نیز از نیت یهودیان جو یا شد و از ایشان پرسید که به‌اجازه چه کسی در اورشلیم خانه و حصار بنا می‌کنند؟ آنان در پاسخ شاهنشاه معروض داشتند که این شهر و خانه به فرمان کوروش بزرگ ساخته می‌شود که از زمان وی تا به امروز به‌تمام نرسیده است و نیز افزودند که «پس الآن اگر پادشاه

۱- هارولد لمب، کوروش کبیر، ص ۳۴۶.

مصلحت داند در خزانه پادشاه که در بابل است تفحص کنند که آیا چنین است یا نه که فرمانی از کورش پادشاه صادر شده بود که این خانه خدا در اورشلیم بنا شود و پادشاه مرضی خود را در این امر نزده باشد بفرستد» و سپس در باب ششم چنین آمده است: «آنگاه داریوش پادشاه فرمان داد تا در کتابخانه بابل که خزانه‌ها در آن موضوع بود تفحص کردند» و در قصر احمیتا که در ولایت مادیان است طوماری یافت شد و تذکره در آن بدین مضمون مکتوب بود: «در سال اول کورش پادشاه همین کورش پادشاه درباره خانه خدا در اورشلیم فرمان داد که آن خانه که قربانیها در آن میگذرانیدند بنا شود و بنیادش تعمیر گردد و بلندیش شصت ذراع و عرضش شصت ذراع باشد» با سه صف سنگهای بزرگ و یک صف چوب نو و خرجش از خانه پادشاه داده شود» و نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا را که نبوکد نصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته بیابان آورده بود پس بدهند و آنها را بجای خود در هیکل اورشلیم باز برند و آنها را در خانه خدا بگذارند» پس حالای تننا والیء ماورای نهر و شتر بوزنای و رفقای شما و افراسکیانیکه با نظر نهر میباشید از آنجا دور شوید» و بکار این خانه خدا متعرض نباشید» اما حکم یهود و مشایخ یهودیان این خانه خدا را در جایش بنا بنمایند» و فرمانی نیز از من صادر شده است که شما با این مشایخ یهود بجهت بنامودن این خانه خدا چگونه رفتار نمایند» از مال خاص پادشاه یعنی از مالیات ماورای نهر خرج باین مردمان بلا تأخیر داده شود تا معطل نباشند» و مایحتاج ایشان را از گاو و گاوچها و برهها بجهت قربانیهای سوختنی برای خدای آسمان و گندم و نمک و شراب و روغن بر حسب قول کاهنانیکه در اورشلیم هستند روز بروز بایشان بی کم و زیاد داده شود» تا آنکه هدایای خوشبو برای خدای آسمان بگذارند و بجهت عمر پادشاه و پسرانش دعا نمایند» و دیگر فرمانی از من صادر شد که هر کس که این حکمرا تبدیل نماید از خانه او تیری گرفته شود و او بر آن آویخته و مصلوب گردد و خانه او بسبب این عمل مزبله بشود» و آن خدا که نام خود را در آنجا ساکن گردانیده است هر پادشاه یا قومرا که دست خود را برای تبدیل این امر و خرابیء این خانه خدا که در اورشلیم است دراز نماید هلاک سازد» من

داریوش این حکمرا صادر فرمودم پس این عمل بلا تأخیر کرده شود ☆ .»

این شهادت تورات بر احترامی که شاهنشاهان و بزرگان ایران باستان برای عهد و پیمان پیشینیان خود و به خصوص جهت قول و وعده زمامداران بزرگی همچون کوروش قائل بودند، نشانه مقام و موقع کم نظیر این رهبران تاریخ ساز به عنوان سرمشق و مثال عالی زندگی معاصران و آیندگان در آن عهد است .

وجود کوروش و کامگاری عظیم وی در بنیانگذاری بزرگترین شاهنشاهی جهان قدیم از اسرار تاریخ به حساب آمده است . هارولد لمب او را « سری عجیب » می داند که از « منشأ مجهولی ظهور نمود ... اولین دولت جهانی منظم را ... پدید آورد ... فکری یا آرمان نوینی به وجود آورد که ... سیر تاریخ را عوض کرد ... »

کوروش را بنیادگذار تمدنی می داند که « عامل ارتباط و اتصال تمدنهای غربی و شرق اقصی » شد<sup>۱</sup> . امرسون گفته است که « اوروش شاهانه داشت و شاهانه به کار برمیخواست . » شایستگی او حیرت انگیز بود ، با شکست خوردگان با بزرگواری رفتار می کرد ، به دشمنان سابقش مهربان بود ، یونانیان او را بزرگترین قهرمان جهان پیش از اسکندر می دانستند ، سازمان سیاسی عظیمی که او به وجود آورد ، پیش از وی سابقه نداشت ، دوره فرمانرواییش « یکی از بهترین ادوار حکومت و فرمانروایی در همه دوره های تاریخ » بود<sup>۲</sup> .

اعتدال و تدبیر و عقل سلیم از جمله صفات دیگری است که نویسندگان در توصیف آن شاهنشاه نامدار بدانها اشاره کرده اند . محیط زندگی او را مملو از نظم و امید و خالی از افراط دانسته اند<sup>۳</sup> .

گزن نفون می پرسد که از کدام پادشاهی سراغ داریم که حتی پس از مرگ کسی که

۱- هارولد لمب ، کوروش کبیر ، ص ۲ .

۲- گیرشمن ، ایران از آغاز تا اسلام ، ص ۱۳۶-۱۳۷ .

۳- ویل دورانت ، تاریخ تمدن ، ص ۱۸-۵۱۷ ،

۴- گزن نفون ، کوروشنامه ص ۲۸۴ .

بنیاد پادشاهی آنان به دست وی برافتاد، او را « پدر و ولینعمت خویش بخوانند! » همین نویسنده او را « فاتح چیره دست، » رهبر خردمند و واقع بین و برای ملت خویش پدری مهربان و گرانمایه « می شمارد. از قول خود کورش آمده که پیش از مرگ گفته است « قبل از من وطنم سرزمین کوچک و گمنامی در آسیا بود و حالا در دم مرگ آنرا بزرگترین و مقتدرترین و شریف ترین کشور آسیا بدست شما می سپارم.<sup>۱</sup> »

تعالیم کورش تا پایان حکومت سلسله هخامنشی مدار کار حکومت شاهنشاهی ایران بود و باید گفت که سرمشق بزرگ وی در بسیاری از ادوار تاریخ ایران، جز در مواردی که تاریخ عهد باستان فراموش شده بود، مطمح نظر مردم نیک اندیش ایران بوده است.

ویل دورانت نوشته است « ... کورش زیبا و خوش اندام بود، چه ایرانیان تا آخرین روز های دوره هنر باستانی خویش بسوی همچون نمونه زیبایی اندام می نگریسته اند<sup>۲</sup>... » گفته اند که اوقامتی رعنا و مردانه و چهره ای مقبول و « مانند شیر موهای کوتاه زرد خرمایی داشت<sup>۳</sup> ». تا پایان عمر شجاعت و قهرمانی خود را حفظ کرد، هیچگاه از تلاش باز نماند، و هیچوقت عیاشی و تن پروری که بسیاری از بزرگان دنیا گرفتار آن بوده اند به مردانگی او صدمه وارد نیاورد<sup>۴</sup>.

کورش در دامان پدری بزرگ شده که مدبر و فهمیده بود و فرزند خود را چنان بار آورده که نمونه کفایت و کاردانی باشد، ساده زندگی کند و از تناسانی بیزار باشد. کورش به سواری و شکار عشق می ورزید، از تاخت و تاز در باد و باران و کوه و دشت باک نداشت، همواره در سپیده دم از خواب برمی خاست و تا شبانگاه آرام نمی گرفت.

نمی دانیم که او از کودکی با چه نوع معتقدات مذهبی بزرگ شد، ولی شاید دردنیای

۱- ر.ك. ، ص ۷ ، ص ۲۸۹ ، ص ۳۲۷ .

۲- ر.ك. ، ص ۳۲۲ .

۳- ویل دورانت ، مشرق گاهواره تمدن ، ص ۵۱۸ .

۴- هارولد لملب ، کوروش کبیر ، ص ۲۴ .

۵- سایکس ، تاریخ ایران ، ص ۲۰۰ .

باستان از نظر روح مدارا و سازگاری با عقاید اقوام مختلف نظیری برای وی نتوان یافت. این شجاعت اخلاقی بی نظیر، یعنی تحمل عقاید گوناگون نه تنها در او به کمال وجود داشت، بلکه اودارای این امتیاز بود که نخستین زمامدار بزرگ عالم است که به این زیور بزرگ بشری آراسته بود. زیوری که اینک، پس از گذشت بیست و پنج قرن، بشر قرن بیستم می کوشد تا خود را بدان بیاراید.

گزنفون غرض و نیت اصلی کورش را بسط « قدرت خود و تعالی و سر بلندی پارسیان » می داند و اضافه می کند « که پادشاهانی که پس از او بر مسند سلطنت پارس جلوس کردند همان روش را به کار بستند. البته این نظم و تمشیت مانند همه جا گرفتار نشیب و فرازهای متعدد شده است، هر گاه شهریار مدبر و عاقلی بر رأس کشور باشد، قوانین محترم شمرده می شود و همه در اجرای آن کوشش می نمایند و عموم مردم بهره مند و خوشبخت می شوند و چنانچه پادشاهی حکومت کند که از این رویه منحرف شود، مجریان قاتون، قوانین را زیر پا می گذارند یا بد اجرامی نمایند<sup>۱</sup>. » و پل دورانت کورش را از لحاظ بلندپروازی با ناپلئون قیاس می کند<sup>۲</sup>. هیچ نویسنده ای در خیر خواهانه بودن نیات و هدفهای وی و نیز وطن پرستی او، که با محبت به اقوام دیگر همراه بود، تردید نورزیده است.

کسانی که از نبوغ کورش یاد کرده اند، به هوش و ذکاوت خارق العاده و زبان آوری و همچنین ذوق سلیم وی در بیان ضرب المثلها و حکایات موافق حال، داستانها آورده اند. گزنفون ضمن شرح سالهای نشوونمای وی می گوید « و چون دیگران از او سؤالاتی می کردند، با تیزهوشی خود پاسخی نیکومی داد. و همین امر موجب گردید که مردی زبان آور بار آید<sup>۳</sup>. » هارولد لمب ضمن شرح گفت و گوی کوروش با مردی عبرانی در ایلام، از زبان آن مرد می نویسد که « چه بزرگ است عقل فرزند هوشیار کمبوجیه. در حقیقت حافظه اش مانند تومار نوشته ای است<sup>۴</sup>... »

۱- گزنفون، کوروشنامه، ص ۲۸۷.

۲- ویل دورانت، مشرق گاهواره تمدن، ص ۵۱۹.

۳- گزنفون، کوروشنامه، ص ۱۹.

۴- هارولد لمب، کوروش کبیر، ص ۳۵.

حکایت مشهوری که از کوروش نقل کرده‌اند در باب اینکه وقتی یونانیان پس از جنگ ایران بالیدی به‌اوپیشنهاد اتحاد دادند، و جوابی که او در پاسخ آنان به‌صورت يك حکایت داد، دلیل دیگری از هوشمندی حکیمانۀ وی است. می‌گویند که «کوروش با نهایت دقت به پیشنهادهای ایشان گوش‌داد و با حکایتی به ایشان جواب داد و گفت وقتی‌نی‌زنی در کنار دریا قدم می‌زد، چشمش به ماهی‌ها افتاد و شروع به نی‌زدن کرد بخیال اینکه ماهی‌ها به هوای نی پیش او به خشکی بیایند، ولی وقتیکه [عاقبت] فهمید امید او بی‌ثمر بود توری برگرفت و مقدار زیادی ماهی به چنگ آورد و بساحل کشید، ماهی‌ها شروع به جستن و رقصیدن کردند ولی نی‌زن گفت اکنون دیگر رقصتان فایده‌ای ندارد، زیرا وقتیکه من برای‌تان نی می‌زدم نخواسته بودید برقصید.» جالب آن است که کوروش پیش از جنگ باکشور لیدی از یونانیان خواسته بود که با وی برضد لیدی متحد شوند، ولی آنان نپذیرفته بودند. پس از فتح لیدی به‌دست کوروش، یونانیان خواستار اتحاد با او شدند، و این زمانی بود که کوروش قصد فتح بلاد آنان را در آسیای صغیر داشت. تناسب این داستان برای چنان وضع حال گویای فطانت و ذوق حکیمانۀ آن شاهنشاه بزرگ است. سایکس نوشته است که «می‌گفتند کوروش مانند طیب حاذقی که نام جمله لوازم کار و اسباب جراحی را از بر می‌داند، اسامی کلیۀ سلاحها و نام و عنوان کلیۀ سرکردگان را در ذهن خویش دارد. هر گاه بخواهد سر کرده‌ای را متختر و مباحی کند او را با نام و عنوان خود می‌خواند، چه معتقد است سرکردگان که می‌بینند سرفرماندهی نام و نشانی‌شان را بخوبی میداند، در خود غرور و اعتماد کامل حس می‌کنند و میکوشند با نشان دادن عملیات درخشان خود را نزد سرفاندهی معزز نمایند و نام خود را لکه‌دار نکنند.»

در باب افکار بلند کوروش چه در مدارك مستند تاریخی و چه در افسانه‌ها مطالب بسیار آمده است. عشق او به تعالی شخصیت انسان، سر بلندی ملت پارس، آسایش اقوام و ملل تابعه و آزادی ادیان زبانزد جهانیان است. او معتقد بود که از نزدیکان و یارانش آنانکه

۱- لورن، ا.ج.، تاریخ هرودوت، ص ۱۱۱

۲- سایکس، در تاریخ ایران، ص ۱۷۸.

خدا را بیشتر دوست داشته باشند، در اداره امور و تبعیت از سجایای پسندیده بیشتر یاور شاهنشاه خواهند بود. و در نهاد این همکاران صدیق و باایمان هیچگاه فکر عناد و طغیان و سرپیچی پیدا نخواهد شد.<sup>۱</sup>

از قول کوروش در زم تناسانی گفته اند که « اگر شما از يك اسب اینگونه مواظبت می کنید، در این صورت چطور خود شما قبل از انجام [دادن] کار این طور به غذا خوردن می پردازید؟ دفعه دیگر باید به من بگویید که پیش از خوردن چه کاری و چه وظیفه ای انجام داده اید.<sup>۲</sup>»

اوشیفته آزادی بود، در زمان حیات خویش حتی از بستن مالیات بر مردم خودداری کرد و به مردم اجازه داد تا به طیب خاطر با تقدیم هدیه به خزانه دولتی و تأمین هزینه های نظامی و کشوری کمک کنند. وقتی یکی از قبائل از کورش زمینهای حاصلخیزتری برای کشت و زرع خواستند او درخواست آنان را اجابت کرد ولی افزود که « این راهم بدانید ممکن است در چنان سرزمینی يك روز مجبور گردید از مالکی اطاعت نمایید، در صورتی که در آنجا که هستید، آزادید.<sup>۳</sup>»

کوروش به هنگام مشاهده تباهکاری مردم بابل، مفسد آنان را به صورت هفت دیوبلای جان آدمی چنین بر شمرد: بیماریهای تن، بیماریهای روان، طمع زبردستان، جبنونی زبردستان و سوءظن و بیم از دیگران.<sup>۴</sup>

بنیادگذار شاهنشاهی ایران، که خود و ملتش شیفته راستی و راستگویی بودند، از دروغ چنان بیزار بود که همیشه ای را که در آن شبهه دروغگویی وجود داشت، خوش نداشت. آورده اند که وقتی اسپارتیان کورش را تهدید کردند که به شهرهای یونانی در سواحل آناتولی زیان وارد نسازد و اسپارتهای را نسبت به خود خشمناک نکند. آن شاهنشاه نام آور « شکیبایی خود را از دست داد و آنچه را ... از بازرگانان اسپارتی و چانه زدن

۱- گزنفون، کوروشنامه، ص ۲۸۲

۲- هارولد لمب، کوروش کبیر ص ۳۰۳

۳- ر.ک. ص ۳۰۲

۴- ر.ک. ص ۲۷۴



آنها برای طلا دیده بود ، به خاطر آورد و در جواب چنین گفت : «اگر زنده مانم ، من از این مردم که فقط در بازار گرد می‌آیند تا در باب معیشت بحث کنند و بکشند هم‌دیگر را برای پول گول بزنند بیمی ندارم. ممکن است روزی برسد که اسپارتیها به جای اینکه از فلاکت این یونانیها شکایت کنند از فلاکت خودشان بنالند!»

از سخنان پرمغز بانی عظمت ایران باستان است که «هیچکس لیاقت حکومت ندارد مگر آنکه از لحاظ خصائل روحی قادرتر از زیردستان خود باشد»<sup>۱</sup>. گزنفون از قول کورش نوشته است که اکثر مردم تصویری کنند که تفاوت بین زمامداران و پیروانشان این است که «... زمامداران امور باید بهتر بخورند و صندوقهایشان پر از طلا باشد و بیش از دیگران بخوابند و روی هم رفته کمتر از [زیردستان] زحمت بکشند و رنج ببرند و حال آنکه به نظر من ... تفاوت اصلی در اصابت نظر و پیش بینی امور و عشق به کار کردن است»<sup>۲</sup>. به همین دلایل است که گزنفون کورش را رهبری خردمند و واقع بین و برای ملتش پدیری مهربان و گرانمایه شمرده است. این مورخ در جای دیگر از قول کورش نوشته است که «پادشاه نیک مانند چوپانی است که هدایت گله‌ای را به عهده دارد، به همان گونه که شبان از رمه خود منتفع نخواهد شد مگر اینکه وسائل رفاه و نعمت آنان را فراهم سازد، پادشاه نیز از مملکتش برخوردار نخواهد شد مگر وقتی که شهرها و رعایایش در آسایش باشند»<sup>۳</sup>.

کورش اوقات فراغت خویش را مصروف اصلاح خود و کسانی می‌کرد که در پیرامون وی بودند. او خواستار آن بود که سرکردگان و اطرافیانش هر يك به تناسب وضع خود تربیت شوند و صفات مطلوب اکتساب نمایند. بزرگان مملکت را ملزم ساخته بود تا هر روز به دیدنش بشتابند و اگر در این کار قصور می‌ورزیدند، از آنان بازخواست می‌کرد. وی معتقد بود که اعمال برگزیدگان از نظر تیزبین او مخفی نمی‌ماند و اگر کسی در حضور

۱- ر.ك. ص ۱۶۴.

۲- سایکس، تاریخ ایران ، ص ۲۰۰.

۳- نقل از تاریخ اجتماعی ایران، تألیف راوندی ، ص ۴۱۸.

۴- گزنفون، کوروشنامه ، ص ۲۹۰.

روزانه دربارگاه قصور ورزد ، ناگزیر به کاری زشت دست‌زده یا گرفتار بطلالت و عیش و نوش شده است<sup>۱</sup>.

وباز از سخنان اوست که « هیچ‌وسیله‌ای برای تأمین اطاعت محض وجود ندارد مگر اینکه از اطاعت‌کنندگان ماهرتر جلوه‌گر شویم<sup>۲</sup>. » کورش معتقد بود که آنان که کوشش نمی‌کنند ورنج نمی‌برند تا خودبانی عملی درخشان و مایه سرفرازی باشند، بناچار گرفتار استیلای دیگران خواهند شد و طبعاً باید بندگی دیگران را بپذیرند<sup>۳</sup>. افکاری که به کورش نسبت داده‌اند، چه در قالب افسانه و چه در قالب حقیقت، غالباً حاکی از عشق آن جهاندار بزرگ نسبت به کوشش و سازندگی است. از سخنان منتسب به وی که خطاب به مردم فینیقیه گفته، این است که « دو گناه بزرگ هست: یکی آنکه کشاورزانی که از خاک غذا بیرون می‌کشند، خود گرفتار گرسنگی گردند ؛ دیگر آنکه توانگران کار نکنند و دارایی ناتوانان را تصرف نمایند... من با آن دو گناه مبارزه خواهم کرد<sup>۴</sup>. »

کوروش و نیز داریوش در طبیعت انسانی بصیرت فوق‌العاده داشتند. خودداری آنان از سپردن همه مسئولیتهای هر کشور تابعه به يك تن و نیز اقدام آن دو شاهنشاه در تقسیم وظایف بین چند کارگزار نشانه آن است که آنان نیک می‌دانستند که قدرت فردی کار را به خود کامگی و تباهی می‌کشانند. از این جالبتر جمله‌ای است که کورش فرمان داد که پس از مرگش بر سردر گوروی بنویسند «ای انسان هر که باشی و از هر کجایی، زیرا که می‌دانم که خواهی آمد ، من کورشم که برای پارسیها این دولت وسیع را بنا کرده‌ام ، پس بدین مشتی خاک که تن مرا می‌پوشاند ، رشک مبر<sup>۵</sup>. » مقایسه مدلول این عبارت پرمغز و بلاهایی که بیوفایان در ادوار بعد بر گور کورش و دیگر آثار شاهنشاهان باستان آوردند ، گویای آن است که آن جهانگیر بزرگ نیک پیش بینی می‌کرد ، وقتی

۱- ر.ک. ص ۲۸۰.

۲- ر.ک. ص ۳۴.

۳- ر.ک. ص ۷۰.

۴- هارولد لمب ، کوروش کبیر، ص ۲۹۶.

۵- نقل از تاریخ اجتماعی ایران ، تألیف مرتضی راوندی ، ص ۳۸۷.

که نادانی و تعصب بر عقل آدمی چیره شود، حتی بر خاک گور بزرگترین سروران عالم نیز ابقا نخواهد کرد. کورش ظاهراً با علم به این ضعف طبیعت آدمی بود که فرماندن داده بود برگورش بنویسند «براین مشت خاک... رشك مبر!»

عظمت مقام کورش جهات عدیده دارد که هر يك در حد خود سزاوار ستایش است. نخست باید گفت که پیش از او در جهان زمامداری بدان بزرگی نیامده بود تا سرمشق وی بوده باشد و آن پادشاه بتواند از او اقتباس کند. از ظواهر امر پیداست که او، دست کم در سالهای نشوونمای خود، از وجود زردشت و موسی بیخبر بود. دوم باید به یاد داشته باشیم که آن یگانه دوران در روزگاری به اوج علوانسانی دست یافت که حضرت مسیح و رسول اکرم ظهور نکرده و مانی و مزدك تعلیمات خود را انتشار نداده بودند، اردشیر و انوشیروان به دنیا نیامده بودند، امپراطوری روم با همه امپراطوران و بزرگان در عرصه روزگار ظاهر نشده بود. حکمای یونان چشم به جهان نگشوده و حکمت و فلسفه عالی خویش را نشر نداده بودند. او به زمانی تعلق داشت که از وجود بوعلی و فارابی و سعدی و حافظ و جلال الدین بلخی محروم بود؛ او در روزگاری افکار بلند خویش را جامه عمل پوشاند، که در جهان رنسانسی روی نداده بود، حکما و اندیشمندان بشر دوست و رهبران سیاسی معتقد به سعادت مردم و آزادمنشی به جهان نیامده بودند. و سرانجام او در دنیایی صاحب عالیتترین افکار بشری بود که تولستوی، گاندی، و بکنورهوگو، مارکس، لنین، روزولت، و هزاران سیاستمدار انقلابی و بشر دوست دیگر به عنوان سرمشق و الگو در تاریخ گذشته یا معاصری در برابرش قرار نداشتند. از این رو، او از اصیلترین انسانهای تاریخ و افکارش از اصیلترین افکار بشری است. کورش از کسی تقلید نکرد و فکرو سخن کسی را، جز آنچه از روح بلندش نشأت گرفته بود، بر زبان نیاورد. فکرو عملش اصیل بود و به جای آنکه از کسی تقلید کرده باشد، سرمشق همه بزرگانی بوده است که به اعتلای شئون انسانی عشق ورزیده اند.

این است که هارولد لمب با کلامی قاطع می گوید که «اگر کوروش نمی بود، اسکندری هم نبود. اسکندر در فتح ممالک هخامنشیان وضع مساعدی داشت. از

نظام نیرومند مقدونی و مشورت فرماندهان ورزیده نظیر پارمنیون و تعلیم ارسطو بر خوردار بود و رهبری یونانستان هم از زمان پدرش تأمین شده بود.<sup>۱</sup>

کوروش در گفتار خود راجع به اینکه رهبر باید در صفات و کمالات برتر از پیروان خود باشد، اندرزگوی پندناشونده نبود؛ خود او چه در روزگار طفولیت و چه در چهره نوجوانان بر همسالانش برتری داشت. در تمرینات بدنی و در تحمل و شکیبایی و اجرای تکالیف و همچنین در پاس داشتن حرمت بزرگان و اطاعت از او امر بالادستان سرآمد اقران بود.<sup>۲</sup> اندک سخن و نرمگویی بود، با شرم و آزر بود و هنگام سخن گفتن با بزرگتر از خود سرخ می‌شد. در برابر هیچ کس تند سخن نمی‌گفت و در جمع یاران نیز با متانت کلام بر زبان می‌آورد. در مسابقه و رقابت دوست نداشت کسی را شرمنده کند و در رشته‌ای با دیگران مسابقه می‌داد که می‌دانست آنان در آن رشته چالاکترند. در هر کاری می‌کوشید و وظیفه‌شناس باشد و بهتر از دیگران به ادای تکلیف بپردازد. در تمرینهای سخت، مانند جستن بر پشت اسب، نیزه پرانی، تیراندازی در حال تاخت شرکت می‌جست. پیروزی را با فروتنی و شکست را با خنده و خوشرویی تحمل می‌کرد و تلاش را از سر می‌گرفت.<sup>۳</sup>

پس از پرستش خدایان، دادگستری را از هر چیز دیگر گرامی‌تر می‌داشت. مراقب بود تا ملازمان و یارانش به کسی از یار و اغیارستم روا ندارند. فرمان داده بود کسی از راه ظلم و ستم مال نیندوزد، هر کس به حق خود قانع باشد و از طریق مشروع کسب روزی کند. عفاف و پاکیزه دامن‌ی را با دقت و وسواس رعایت می‌کرد. به زیردستان سخنی ناشایست نمی‌گفت و پرده‌داری نمی‌کرد. احترام بزرگ و کوچک را به یکسان نگاه می‌داشت.<sup>۴</sup> در آداب و سلوک نمونه کامل بود و از تکبر و نخوت برکنار بود، مردم‌دیندار او را گرامی می‌داشتند.<sup>۵</sup>

۱- هارولد لیمپ، کوروش کبیر، ص ۳۴۳.

۲- گزنفون، کوروشنامه، ص ۳۰.

۳- ر.ک. ص ۱۹.

۴- ر.ک. ص ۸۳-۲۸۲.

۵- سایکس، تاریخ ایران، ص ۲۰۰.

کوروش نه تنها حرمت بزرگ و کوچک را پاس می‌داشت ، بلکه به فرزندان خود نیز تعلیم می‌داد که چنین باشند ، احترام قانون را بر خودم واجب شمارند ، سنتها و مراسم قدیم را گرامی بدارند<sup>۱</sup>. در مهمانیها و مراسم گوناگون از همان غذایی تناول می‌کرد که دیگران می‌خوردند ، زیرا این را رسمی آریایی می‌دانست که او را متذکر می‌ساخت که حتی در مقام شاهنشاهی بردهقانان رجحانی ندارد . چه در بابل و چه در نقاط دیگر شاهنشاهی پهناور خود همواره با مردم نشست و برخاست می‌کرد و در بین انبوه خلائق ظاهر می‌شد . این برخلاف رسم پادشاهان دیرین بود که به کسی اجازه نمی‌دادند در پیشگاه آنان حاضر شوند و با ایشان جلیس گردند . تندخوی و گوشه‌گیر نبود ، درونگرایی و مردم‌گریز نبود ، با همه مردم از وضع و شریف به یکسان صحبت می‌کرد ، منظرش با شکوه و رباینده و خشمش هیبت‌انگیز بود<sup>۲</sup>.

اینها که گفتیم ، چه افسانه باشد چه حقیقت ، جملگی به سوی هدف واحد اشاره می‌کنند و آن دلالت بر بزرگی هر چه بیشتر کوروش دارند ؛ و چون اکثر آنها با مدارك تاریخی باقی مانده از زمان وی تطبیق می‌کنند ، و نیز با قدرت رهبری و نظامی وی که در کمتر از عمر یک نسل او را به تشکیل بزرگترین شاهنشاهی ادوار باستان موفق ساخت ، سازگارند . پس می‌توانیم به جرأت بگوییم که ، اگر نویسندگان نشان ره افسانه هم زده باشند ، از حقیقت فاصله نگرفته‌اند . ویل دورانت می‌گوید: «آن اندازه که از افسانه‌ها به دست می‌آید ، کوروش از کشور گشایانی بوده است که بیش از هر کشورگشای دیگر او را دوست داشته‌اند ، و پایه های سلطنت خود را بر بخشندگی و خوی نیکو قرار داده بود<sup>۳</sup>».

کوروش به گفته سایکس از «کاردانی و حزم و مدارا مهربانی [بهره وافی داشت] بدین واسطه قدرت و تسلط او مثل جهانگیران سلف ناگوار و شاق [نبود] ، مروت و

۱- گزنفون ، کوروشنامه ، ص ۳۲۷ .

۲- هارولد لمب ، کوروش کبیر ، ص ۹۳ و ص ۲۷۵ .

۳- ویل دورانت ، مشرق گاهواره تمدن ، ص ۵۱۸ .

انسانیت را به حد کمال [داشت] <sup>۱</sup>. «گذشته از مهر و عطوفتی که وی نسبت به هر کس از هر جا و از هر سرزمین داشت به کسان و بستگان خویش به غایت وفادار و دلبسته بود. می گویند چون همسرش کاسندگان درگذشت، آن شوهر وفادار بر مرگ او نوحه و زاری بسیار کرد <sup>۲</sup>. در تواریخ و افسانه‌ها از علاقه و محبت او به اطرافیان و سرکردگان کشوری و لشکری داستانهای بسیار آمده است؛ و حتی از لطف و علاقه آن پادشاه به مهتری که عهده‌دار تیمار اسبان مخصوص وی بود، سخن گفته‌اند. از مجموع این حقایق و افسانه‌ها پیداست که آن شاهنشاه بی‌همال طبع آرام و سرخوش، و قارشاهانه و خوش‌بینی و خوشدلی حکیمانه را یکجا داشت.

کوروش به‌رأی و اندرز دیگران ارج می‌نهاد و گذشته از آنکه از مشورت بزرگان قوم ماد و پارس برخوردار بود، برخی از گردنکشانسی را که مغلوب ساخت و حکومتشان را منقرض کرد، به مستشاری خویش برگزید. از آن جمله بود کرزوس پادشاه لیدی که در بازمانده روزگار کوروش و نیز در زمان کمبوجیه سمت مشاور پدر و پسر را داشت و در هر مورد به طیب خاطر و بدون بیم و هراس عقاید خویش را بیان می‌کرد. مهمتر از وسعت نظر کوروش در تشخیص لزوم رایزن و مشاور، گشاده رویی وی در پذیرفتن سخنان مشاورانی بود که گاه مصلحت اندیشی آنان با عقیده خود او مغایرت داشت. با وجود این آن شاهنشاه بزرگ که از عقلی سلیم و قدرت تمیز خارق‌العاده بهره‌مند بود، به مجرد تشخیص صائب بودن نظر آنان، منصفانه آن را می‌پذیرفت و حتی گوینده را می‌ستود. می‌گویند وقتی که سربازان ایرانی پس از شکست دادن کرزوس به غارت پایتخت وی دست یازیدند، کرزوس رو به کوروش کرد و گفت: «آه پادشاه! آیا می‌توانم حرفی که در دل دارم به تو بازگویم، یا بهتر این است که سکوت کنم؟ کوروش گفت که بدون ترس حرفش را بگوید، پس او پرسید، آه کوروش این چه کاری است که سربازان تو با تمام قوا در شهر مشغولند؟ کوروش جواب داد، شهر تو و ثروت‌های آن را غارت می‌کنند. کرسوس گفت: آن شهر و ثروت‌های من نیست، اودیگر به من تعلق ندارد، آنها دارائی

۱- سایکس، تاریخ ایران، ص ۲۰۰.

۲- ر.ک. ص ۳۰۰.

تواست که ایشان می‌برند. کوروش که از سخن او سخت متأثر شده بود، تمام درباریان را فرمان داد که از حضور او بروند. «در جای دیگر که کروزوس به مصلحت وقت رأی خود را اظهار داشت «کوروش از... نصیحت [وی] بسیار مشعوف شد و در نظرش خیلی عالی جلوه نمود و کرسوس را به صدای بلند ستود...»<sup>۱</sup>

در تواریخ ممزوج با افسانه آمده است که کوروش پس از هر جنگی اسیران را آزاد می‌ساخت و بیماران و زخمیان را به دست پزشکان درمان می‌کرد. به مردم مغلوب اطلاع می‌داد که برای انهدام شهرها و سرزمینهای آنان نیامده است و قصد زور آزمایی ندارد، بلکه به نیت استقرار صلح و صفا بین آنان و اقوام مجاورشان آمده است. اقوام مغلوب را به اتحاد با خود فرامی‌خواند و خود را جانشین شاهان آنان معرفی می‌کرد. هر کس را که بیشتر در آبادانی شهرها و کشتزارها می‌کوشید، بیشتر دوست می‌داشت و بر او آفرین می‌خواند. او سرزمینی را خوشبخت می‌شمرد که سرسبز و خرم باشد و باغها و درختانش پر بار باشند.

در مورد عطیه فرماندهی و قدرت نظامی کوروش نیز سخن بسیار رفته است. غالباً او را سربازی بزرگ می‌دانند، ولی برخی از نویسندگان برای فرماندهانی که زیر دست وی بودند، ارزش بسیار قائلند و می‌گویند کوروش غالباً از مشورت و رأی صائب آنان بهره‌مند می‌شد. در هر صورت همه اینها دلیل بر عظمت مقام کوروش و نیز نبوغ نظامی اوست، زیرا دانسته شده است که هر گاه در حکومتی مردان بزرگ وجود داشته باشد، این امر دلالت کلی دارد بر آنکه رئیس آن حکومت از همه آنان بزرگتر است، زیرا رهبر کوچک و ضعیف نمی‌تواند در پیرامون خود مردان بزرگ و قوی را تحمل کند. کوروش با فرماندهانش در جنگها نقشه‌های ماهرانه می‌ریختند و با سرعت و دقت اجرا می‌کردند، از مشاهده حوادث جزئی برای کسب پیروزی در جنگ نتایج کلی می‌گرفتند. لشکر کوروش با استفاده از شتر اسبهای لیدیایی را رم دادند، با مشاهده پایین آمدن یکی از مدافعان شهر ساردس از دیوار قلعه، راه ورود به قلعه را کشف کردند، پس از

۱- لورنس، ج. ۱، تاریخ هرودوت، ص ۷۴-۷۲.

برگرداندن آب رود بابل از مسیر اصلی، از گذر رود به داخل شهر اندر شدند<sup>۱</sup>. هرودوت و گزنفون در باب مشورت کردن کوروش با همزمانش اتفاق نظر دارند، ولی در ضمن هر دو نبوغ فرماندهی کوروش را تأیید می‌کنند. از اینها مهمتر، خودداری کوروش از خونریزیهای شدید و تخریب و انهدام است. گيرشمن می‌نویسد که غلبه وی بر کشور ماد «صورت فتح خونین و مخربی را که آشوریان، بابلیان، عیلامیان یا مردم قرطاجنه به وسیله آن خود را بر اقوام مغلوب تحمیل می‌کردند، نداشت. همدان، نه تنها محفوظ ماند، بلکه همچنان به صورت پایتخت باقی ماند، و کوروش اسناد خود را در آنجا مستقر ساخت، و احتمالاً الواح آریارمنه و ارشامه را با دیگر اسناد بدانجا حمل کرد. عمال مادی، که چند تن پارس نیز همکار آنان بودند، در شغل خود باقی ماندند، و تبدیل قدرت چنان مخفیانه صورت گرفت که در نظر ملل غربی، حکومت پارسی همان حکومت مادی جلوه می‌کرد<sup>۲</sup>».

کوروش فتح خود را با نرمشی بی‌نظیر به ملل مغلوب عرضه می‌کرد، به طوری که آنان وضع جدید را به آسانی می‌پذیرفتند و بروض گذشته خود ترجیح می‌دادند. حتی دشمنان وی از نرمی و گذشت او آگاه بودند، و به همین جهت در جنگ با وی مانند کسی نبودند که با نیروی نومیدی می‌جنگد و می‌داند چاره‌ای نیست. جز اینکه بکشد یا خودکشته شود<sup>۳</sup>».

از خصوصیات فرماندهی کوروش سرعت عمل او و تلاش پیکرش در پیکار بود. غالباً از معا بر سخت کوهستانهای مرتفع سر بر می‌آورد و دشمن را غافلگیر می‌کرد<sup>۴</sup>. در فتح ساردس، سرمای زمستان او را از تعقیب مقصود باز نداشت. هنگامی که پادشاه لیدی به تصور متارکه جنگ در فصل زمستان، عقب نشست و سر بازان خود را مرخص نمود، کوروش از تعقیب آنان منصرف نشد و در همان سرمای زمستان شهر ساردس را

۱- هارولد لملب، کوروش کبیر، ص ۳۳۰.

۲- گيرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۳۶.

۳- ویل دورانت، مشرق گاهواره تمدن، ص ۱۹-۵۱۸.

۴- هارولد لملب، کوروش کبیر، ص ۳۳۱.



بگشود. دیاکونوف می نویسد «کوروش یکی از بزرگترین و برجسته ترین شخصیت‌های تاریخ باستان بوده و در معاصران خود اثرات بسیار عمیقی باقی گذاشته است. خصوصیات کوروش که وی را به عنوان يك مرد سیاسی جلوه گرمی سازد، بدین قرار است: شروع عملیات جنگی فوری در مورد لزوم (لشکرکشی بر ضد لیدی) صبر و شکیبایی در مواردی که باید انتظار کشید و عجله نکرد (لشکرکشی بر ضد بابل) و توفیق دائمی در جنگها و توانایی جلب و جذب همه آن کسانی که به مساعدت و معاضدت آنها نیاز داشت، [و سرانجام] درك صحیح و ظایف مربوط و انجام [دادن] آنها به نحو مطلوب و ماهرانه<sup>۱</sup>.» سایکس می نویسد «تصمیم جسورانه کوروش بر اینکه ماد و پارس را برای مدت مدیدی ترك گوید، تا يك هزار میل مسافت را... ببیماید و سپس يك حکومت مقتدر نظامی را غافلگیر کند، مدلل می دارد که او يك سردار بزرگ بوده است<sup>۲</sup>.»

از امتیازات جالب فرماندهی کوروش یکی این است که او برای تربیت دیگران همواره خود را در اعتدال خلق و تهذیب رفتار و تدابیر جنگی کاملتر می ساخت. هرگاه از جنگ و اداره امور فارغ می شد، جرگه شکار ترتیب می داد و به تمرین سواری و تیراندازی می پرداخت<sup>۳</sup>. کوروش به خوبی می دانست که سپاهیان اگر در پیکار نباشند یا اگر اوقات را به بطالت بگذرانند، دچار مفاسد ناشی از رقابت و بخل و حسد خواهند شد، از این رو همواره آنان را به تمرین فنون جنگی سرگرم نگه می داشت، یا برای پیکار از این سوی شاهنشاهی خود به سوی دیگری می برد. او دریافته بود که وقتی مردم با خطری مواجه می شوند، به یاری یکدیگر می شتابند و نسبت به کسانی که جنگ افزار کارساز در دست دارند و در کسب سرفرازی می کوشند، رشک نمی برند و در برابر دشمن دست به دست یکدیگر می دهند تا پیروز شوند<sup>۴</sup>. مجموع این صفات و امتیازات است که نویسندگان صاحب نظر جهان امروز را وامی دارد که او را «قائد ارجمند» و «عالم به فنون حزب»

۱- دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۱۱۶.

۲- سایکس، تاریخ ایران، ص ۱۸۹.

۳- ر.ک.، ص ۸۵-۲۸۴.

۴- ر.ک.، ص ۱۰۵.

و،... بنامند<sup>۱</sup>.

در باب کشورداری کورش و سیاست وی، مانند دیگر جنبه‌های زندگی آن رهبر بزرگوار، اکثر نویسندگان با ستایش و تقدیر سخن گفته‌اند. نخستین حقیقت خیره‌کننده‌ای که هرنگرنده منصفی را شیفته عظمت وی می‌کند نبوغ نظامی و سیاسی وی است که در مدتی کوتاهتر از حیات یک نسل پادشاهی پارس را به شاهنشاهی گسترده-دامن ایران بسط داد. شاهنشاهی وی از یک سو به دریای سرخ و دریای سیاه و جزیره قبرس و از سوی دیگر به مصر و حبشه و از سوی شرق به سیحون و چین و هند محدود بود. سراسر این دنیای بزرگ و پهناور به اراده کورش اداره می‌شد. آن‌هم نه با قهر و غلبه و زور و فشار، بلکه با رفق و مدارا. کورش رعایای خویش را چون فرزندان گرامی می‌داشت و غالب ملل تابعه او را مثل پدری مهربان دوست می‌داشتند<sup>۲</sup>.

اگر بخواهیم عصری را که با شاهنشاهی کورش آغاز می‌شود فقط با یک ویژگی مشخص کنیم، باید بگوییم که او مبشر و پیام‌آور دورانی است که در طلیعه آن روزگار وحشت و اضطراب در جامعه بشری برای نخستین بار جای خود را به عصر آرامش و اطمینان می‌دهد. این امر سرسری و ساده نیست که در آن روزگار که نه دستگاه‌های تبلیغاتی و وسائط تلقین عقاید وجود داشت و نه اکراه و اجباری در کار بود، اقوام ماد و پارس او را پدر می‌نامیدند و روستانشینان پادشاه مردمش می‌خواندند. کلمه کوروش برای مردم یونان و لیدی قانون بود و مردم آن دیار او را جانشین پادشاه خویش می‌دانستند، با این تفاوت که کوروش را توانا تر و مهربانتر می‌شمردند. مهر بد شهربان کاردان کوروش در آن سرزمین مانند خود وی از کرامت اخلاق و ملایمت طبع بهره مند بود.

انتخاب پادشاهان مغلوب به عنوان مشاور شخصی یکی از نوآوریهای آن رهبر-بزرگ در کار سیاست بود. کوروش نه تنها مهربان و مردم‌دوست بود، بلکه از سطوت

۱- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۳۷.  
۲- سایکس، تاریخ ایران، ص ۳۳۳.

وقدرت شاهانه بهره تمام داشت و به گفته گزنفون هیچکس جرأت آن نداشت که از فرمان وی سرپیچی کند. اما کوروش توانسته بود چنان قلبهای مردمان را از مهر خود آکنده سازد که همه آنان به طیب خاطر خواستار آن باشند که اراده او در تعیین مقدراتشان دخالت داشته باشد. او خود را ملزم به اتخاذ روشی می دانست که کافل سعادت و رفاه اقوامی باشد که حفظ و نگهداری آنان را وظیفه خویش می دانست. از این رو، همواره عقاید اطرافیان خویش را در باب حسن اداره امور ملك و ملت خواستار می شد تا حکومتش بر مبنای اندیشه‌ها و افکار بیشترین و تواناترین مغزهای بزرگ آن روز استوار باشد<sup>۱</sup>.

کوروش در کار جنگ و کشورداری از انهدام و نابودی بیزار بود، با مغلوب شدگان با مروت و رأفت رفتار می کرد، سستی و کاهلی را در کار اداره ملك خوش نداشت و معتقد بود که اگر قومی از کار کردن و زحمت کشیدن ننگ داشته باشد سرانجام بنده قوم دیگری خواهد شد که به کوشیدن و تلاش کردن عشق می ورزند. کوروش ایجاد شاهنشاهی عظیم خویش را کاری خطیر می دانست اما اداره و نگهداری آن را از این بزرگتر و مهمتر می شمرد. اومی گفت که آنچه در میدان کارزار به چنگ آمده است جز با تدبیر و کیاست و اعتدال و کوشش مداوم محفوظ نخواهد ماند. خود و مردم پارس را در رنج و شادی ملل دیگر سهیم می دانست. هر چیز را که به دیگران تعلیم می داد، خود از آن بهره وافی داشت و بر آن بود که رهبران باید نمونه و سرمشق نیکی و زیبایی باشند<sup>۲</sup>.

« یکی از ارکان سیاست و حکومت وی آن بود که برای ملل و اقوام مختلفی که امپراطوری ایران را تشکیل می دادند، به آزادی عقیده دینی و عبادت معتقد بود و این خود می رساند که بر اصل اول حکومت کردن بر مردم آگاهی داشت<sup>۳</sup>، احترام او به پرستشگاهها و خدایان اقوام مغلوب که در آن روزگار محبت همه آنان را به وی جلب می کرد، از شیوه‌های مرضیه کشورداری وی است که پس از متجاوز از بیست و سه قرن

۱- گزنفون، کوروشنامه، ص ۲۶۶.

۲- ر.ك. ص ۲۸۰-۲۷۹.

۳- ویل دورانت، مشرق گاهواره تمدن، ص ۵۱۹.

به وسیله ناپلئون بناپارت، امپراطور مشهور فرانسه تقلید شد، اما هیچ پادشاهی در سراسر تاریخ جهان از این جهت حسن شهرتی نظیروی کسب نکرد.

کوروش در کار کشورداری از سیاست اقتصادی و اجتماعی سنجیده‌ای پیروی می‌کرد که بر مصلحت واقعی ملل تابعه مبتنی بود. از قول او گفته‌اند که پادشاه با شبان از يك جهت تفاوت ندارد. همانگونه که شبان نمی‌تواند از رمه خویش بیش از آنچه به آنها خدمت می‌کند، بهره بگیرد، همانطور نیز پادشاهان قادر نخواهند بود بیش از آنچه در آسایش و رفاه متابعان خویش می‌کوشند، نصیب برند.

با دوراندیشی و مصلحت‌دانی بی‌نظیری که داشت به کشورهایی که تابع شاهنشاهی ایران بودند، استقلال داخلی بخشید و هرگز نخواست که اصالت فرهنگ آنها را با مستهلك ساختن مذهب و رسوم و سنن آنان در فرهنگ پارسی از میان ببرد. شاهنشاهی او به باغی می‌مانست که در آن گل‌های رنگارنگ و متنوع رسته بودند و باغبان مهر بانس از همه آنها به یکسان محافظت می‌کرد، بدیهی است که چنین باغی زیباتر از باغهایی است که در آنها همه گلها یک رنگ و یکسان رویده باشند.

با آنکه کوروش پیکارهای بسیار کرد و پس از سالیان دراز جنگ و پیروزی اراده‌اش سست نشد، همواره صلح را گرامی‌تر می‌داشت؛ با دشمن مغلوب با بلند نظری رفتار می‌کرد و مایل نبود که زیبایی صلح و امنیت با زشتی جنگ و خونریزی معدوم گردد؛ از این رو است که مکرر در آثار مورخان و نویسندگانی که از کوروش یاد کرده‌اند، به مطالبی مانند این نمونه برمی‌خوریم: «از میان پادشاهان عدّه معدودی هستند که پس از خود شهرت و نام نیک مانند کوروش باقی گذاشته باشند. کوروش سردار بزرگ و پیشوای مردم بود. بخت نیز با او یاری می‌کرد. وی سخی و نیکخواه بود، و اندیشه آن نداشت که ممالک مفتوحه را به اتخاذه روشی واحد ملزم نماید، بلکه این خردمندی را داشت که مؤسسات هر يك از حکومت‌هایی را که به تاج و تخت خود ضمیمه می‌کرد، لایتنغیر باقی‌گذارد... اسکندر نخستین کسی نبود که این سیاست را اتخاذه کرد بلکه اوفقط از سرمشق کوروش تقلید نمود، و بدین وسیله مورد تحسین رعایای جدید گردید.»

۱- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۴۳-۱۴۲.

از جمله تدابیر کوروش در کشورداری یکی این بود که برای اداره امور کشورهای بی که مسخر می ساخت مردی کاردان و برازنده از اهل همان کشورها برمی گزید و تا آنجا که امکان داشت از فرستادن ساتراپهای پارسی به این کشورها احتراز می جست . کوروش با تعیین شهربان و فرمانده سپاه و نیز تعیین بازرسانی که به عنوان چشم و گوش شاه در کشورهای تابعه به مشاهده و بازرسی می پرداختند، گذشته از رعایت اصل تقسیم مسئولیت و جلوگیری از انحراف کارگزاران خویش، بر این عقیده تکیه داشت که فرد واحد به سختی می تواند مراقب همه چیز باشد و روزه همه کارها را به نیکی دریابد . عیب دیگر تمرکز قدرت را آن می دانست که استعدادهای دیگر را از خدمت به مملکت و ملت محروم و برکنار می دارد . و نیز معتقد بود که اگر نماینده پادشاه فقط يك نفر باشد ، مردم از او پرهیز خواهند کرد و حقایق اوضاع را از وی مکتوم خواهند داشت . بنا به این علل است که گفته اند کوروش چشم و گوش بسیار دارد و هیچ امر جزئی از نظر او پوشیده نمی ماند<sup>۱</sup> .

در مورد دشمنی مردم از کوروش هم مدارك تاریخی در دست داریم و هم افسانه های بسیار پرداخته شده است که یکدیگر را تأیید می کنند . گزنفن می نویسد هنگامی که کوروش از سرزمین ماد به سوی پارس رهسپار شد ، « عموم اهالی ماد سوار بر اسب بدرقه اش کردند . اطفال ، جوانان ، مردان و پیرمردان و حتی خود آستیاك اورامشایعت کردند . گویند بدرقه کنندگان همه در حین وداع از آن جوان پاك سرشت اشك می ریختند . و باز گویند که چون کوروش میزبانان خود را ترك گفت اشکش جاری شد<sup>۲</sup> . » کرامت کوروش در حق قوم یهود مشهورتر از آن است که به توضیح و تفصیل نیاز داشته باشد ، آنچه در آغاز این فصل از تورات نقل کردیم برای این منظور کافی است . و باز مطالبی که راجع به علاقه اقوام مختلف نسبت به آن شاهنشاه در خلال مطالب این فصل گفتیم به حد کافی گویا و روشن است . اینک به شرح مطالبی می پردازیم که از آنها کمتر یاد کرده ایم . کوروش گشاده دست و جوانمرد بود . می گویند که در سفره گسترده او خاص و عام می نشستند .

۱- گزنفون ، کوروشنامه ، ص ۲۹۰-۲۸۹ .

۲- ر.ك. ، ص ۲۷ .

این رسم همچنان در دربار پادشاهان پابرجای ماند ، چنانکه گزنفن نیز آن را تصدیق می کند<sup>۱</sup>.

خشنودی مردم از کوروش به يك گروه محدود نبود ؛ صنیع و شریف او را دوست می داشتند و در راهش فداکاری می کردند . گزنفن از قول تیگران شاهزاده ارمنستان چنین می نویسد « ای کوروش تعجب مکن از اینکه من خاموش باشم ، زیرا من آفریده نشده ام که داد سخن بدهم ، بلکه خلق شده ام که از تو اطاعت کنم و در رکابت بچنگم<sup>۲</sup>. » در جنگ ایران با مصر ، که اسب کوروش کشته شد و جان او در خطر افتاد ، سر بازان گارد وی او را در میان گرفتند و یکی از آنان از اسب به زمین جست و اسب خود را به شاهنشاه داد و خود کشته شد<sup>۳</sup>. مهربانی کوروش نسبت به غلامان و اینکه آنها را از کارهای خسته کننده و مأموریت های شاق معاف می داشت موجب شده بود که آنان نیز او را همچون دیگران پدر خویش می خواندند و از روی اخلاص محبوبش می داشتند<sup>۴</sup>.

این علاقه و محبت کسان به کوروش به مردم زمان وی محدود نبود . می دانیم که یونانیان ، به خصوص برخی از حکمای یونان که از آنها یاد کردیم و نیز سرداران آن قوم مانند اسکندر ، کوروش را گرامی می داشتند . در بحث های پیش نیز گفتیم که اسکندر وقتی که به ایران آمد آرزو داشت همچون کوروش حکومت کند . این علاقه حتی در مردم عصر ما نیز مشاهده می شود . در کشور اسرائیل پارکی به نام آن شاهنشاه ساخته شده است که نشانه حقیقتی یهودیان نسبت به آن بزرگمرد قرون و اعصار است . سایکس نویسنده کتاب « تاریخ ایران » در شرح زندگی کوروش گاهی عنان اختیار از دست می دمد و چون ستایشگری وفادار او را چنین وصف می کند : « مسطورات کتاب مقدس و مورخین یونانی و خود ایرانیها همه موافقت دارند بر اینکه کوروش استحقاق لقب کبیر داشته است . اهل کشور او را دوست می داشتند و پدر می خواندند و ما می توانیم

۱- ر.ك. ، ص ۲۸۹ .

۲- ر.ك. ص ۱۶۰ .

۳- ر.ك. ص ۲۴۲ .

۴- ر.ك. ص ۲۸۶ .

مباهات کنیم به اینکه اولین شخص بزرگ آریائی که احوال او در تاریخ به خوبی معلوم می‌باشد دارای چنان صفات عالیه و برجسته بوده است.<sup>۱</sup> وی در جای دیگر می‌نویسد «... ضمناً در هر موقع به این نکته متذکر شده‌ام که دیدن مقبره اصلی کوروش پادشاه بزرگ و شاهنشاه عالم مزیت کوچکی نیست و من چقدر خوشبخت بودم که به چنین افتخاری نائل شده‌ام و در واقع شك دارم که آیا برای ما طایفه آریایی هیچ بنای دیگری هست که زیاده از مقبره مؤسس دولت پارس و ایران که تقریباً دو هزار و چهارصد و چهل سال قبل از این در آنجا مدفون شده اهمیت تاریخی داشته باشد»<sup>۲</sup>.

### داریوش

پیش از آنکه به صفات رهبری داریوش اشاره کنیم، باید بگوییم که از بحث در احوال کمبوجیه صرف نظر کردیم بدان سبب که مورخان او را با پدرش، کوروش بزرگ، و سلفش، داریوش کبیر، هم‌تراز ندانسته‌اند. با آنکه کمبوجیه سربازی شایسته بود، کوتاهی عمر پادشاهی و حوادث ناگوار زمان وی اجازه نداده است که او را هم‌سنگ با آن دوشاهنشاه بزرگ در شمار آرند.

اما داریوش، که او را می‌توان مهندس و سازمان‌دهنده شاهنشاهی ایران دانست، یکی از نوادر روزگار است که شخصیت و اعمالش مکمل رهبری و پیروزیهای کوروش بود. کوروش بزرگ در مهلتی اندک عناصر و مواد لازم برای تشکیل شاهنشاهی هخامنشی را تدارک دید و لازم بود اراده‌ای محکم و فکری روشن و سازنده آنها را به صورتی هماهنگ و متناسب سازمان دهد. به راستی که داریوش همان کسی بود که این هر دو ویژگی را به تمام و کمال دارا بود، چنان که برخی از نویسندگان گفته‌اند که اگر داریوش نمی‌بود، شاید شاهنشاهی هخامنشی نمی‌توانست دوام داشته باشد. در این مورد آمده است که «داریوش شاهنشاهی خردمند و قوی‌الاراده بود، هر چند در برخی موارد سخت می‌گرفت، ولی رفتارش با مردم مغلوب ملایم و معتدل بود. اگر او پس از کمبوجیه

۱- سایکس، تاریخ ایران، ص ۲۰۲.

۲- ر.ک. ص ۲۳۶.

به تخت ننشسته بود ، شاید دوره هخامنشی مانند دوره مادها زود سپری می شد. این شاه در واقع دولت بزرگ ایران را از نو بنیاد گذارد و به آن تشکیلاتی داد که پادشاهان دوره بعد ، حتی اسکندر وسلوکیها وساسانیان و اعراب هم این تشکیلات اساسی را با تغییرات جزئی تقلید کردند<sup>۱</sup>.

اگر کورش حکم پدري مهربان داشت و در سطحی فوق قوانین عادی مملکت داری، اصولی عالی برای تنظیم مناسبات انسانی جامعه بشری طرح کرد ، در مقابل داریوش مهندس و قانونگذار برجسته ای بود که به بنیه اداری و اقتصادی و قانونی حکومت و اجرای دقیق عدالت التفات فراوان داشت .

داریوش شخصیتی با وجوه گوناگون و سیاستمداری کامل بود . به قول لورنس او « نمونه بهترین شاهان شرقی است، دلیر و باهوش و زیرک و در فن جنگ و صلح هنرمند و استوارکننده و وسعت بخشنده امپراطوری ، وجودی خوش قلب و مهربان و علاقه مند جدی دوستان خود ، خوش رفتار و حتی نسبت به دشمنان مقهور خود نرم و باکرامت بود و فقط در مواردی که مصالح امپراطوری اقتضا داشت و لازم می نمود که رفتارش سر مشق باشد ، سختگیر بود<sup>۲</sup>. » این شاهنشاه دقیق و هوشمند که رهبری با اراده و دادگستر بود، حکم دستی آهنین را داشت که با دست کش مخملی به سوی هر کس گشاده می شد . اگر طرف مقابل با نیتی دوستانه آن را دست را می فشرد ، نرمش مخمل را احساس می کرد، ولی اگر قصد کین توزی داشت ، سختی و صلابت آهنین دست داریوش را به خوبی لمس می کرد . به قول گیرشمن «... برای داریوش شعار من دوست دوستان خود بوده ام، مبنای روابط با افراد بود . کتیبه او در بیستون که نوعی شهادت نامه است ، از همین احساسات شریف ناشی شده . غلبه کننده بر آن همه پادشاهان یاغی در آن تأیید می کند که هر يك از ملل تابعه را که خود را دوست نشان می داد ، مورد احترام بسیار قرار می داده است . این سلطنت توأم با عطوفت ، با وجود آنکه مبین علو روحی است ، فاقد قوت و قدرت نیست ، چه کمی بعد ، داریوش میگوید که همه این اقوام که وی نام آنانرا مفصلاً یاد

۱- مشکور، م. ج. ایران در عهد باستان ، ص ۲۱۳ .

۲- لورنس ، ا. ج. تاریخ هرودوت ، ص ۲۵۱ .



می‌کند، روزوشب فرمانهای او را اطاعت و اجرا میکنند، اراده‌اش همه‌جا ... حکم قانون را دارد.<sup>۱</sup>»

در برابر عظمت انسانی کورش و قواعد جهانی ارجمندی که او بنیاد نهاد، داریوش رهبری مبتکر و بینا بود. از آن گذشته اصل بسیار مهم حفظ یادگارها و پیروزیهای گذشتگان را گرامی می‌داشت. در کتیبه بیستون آمده است که: «داریوش شاه گوید: پادشاهی را که ازدودمان ما بیرون رفته بود بازستاندم، آن را به همان جایگاهی رساندم که از پیش بود ...»<sup>۲</sup>

این عبارت که در آن به تجدید پادشاهی در دودمان داریوش و بازگرداندن عظمت آن مطرح شده است، از نخستین آثاری است که در عهد شاهنشاهی ایران در حفظ میراث گذشته تأکید رفته است. ناگفته نباید گذاشت که خود کورش نیز در منشور بابل از نیاگان خویش با احترام و نیکی یاد می‌کند.

پدر داریوش، به نام ویشتاسب، در زمان کورش، ساتراپ پارس بود و خود داریوش در زمره سپاهیان کورش جای داشت. بنا بر این، پدر و پسر که هر دو از بزرگان قوم هخامنشی بودند، در سایه کورش و دامن شاهنشاهی ایران تجربه اندوخته و نشوونما یافته بودند. داریوش به خوبی از رموز کار کوروش واقف بود و برخی از صفات رهبری او را به ارث برده بود. از جمله این صفات سرعت عمل و احتراز از تعلل در کارها بود. اگر سرعت و قدرت داریوش نبود، پس از مرگ کمبوجیه کارها بسامان نمی‌شد و آشفتگیها از میان نمی‌رفت. دیاکونوف می‌نویسد «داریوش چون حکومت پیشینیان را تجدید کرد و قدرت و نفوذ خویش را مستحکم ساخت و با بازوی آهنین خود شورشها و مقاومتها را درهم شکست، به انجام [دادن] یک رشته اقدامات اقتصادی و اداری که طبق حوادث ۵۲۱-۵۲۲ قبل از میلاد برای ادامه سلطنت جانشینان خود ضرور تشخیص داده شده بود، مبادرت ووزید<sup>۳</sup>».

۱- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۴۴

۲- فرای، ریچارد. میراث باستانی ایران، ص ۱۴۶.

۳- دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۱۳۳.

عشق به راستی و دادگستری، که باعلاقه ملیت در افکار داریوش سرشته شده بود، از ویژگیهای مهم شخصیت وی بود. گیرشمن این خصوصیات را چنین وصف می‌کند «حقیقت و عدالت - که آتارسجایا و ملکات عالی داریوش بود او در کتیبه های متعدد خود آنها را توصیه می‌کند - با احساس ملیت - که پیش از او در شاهنشاهیهای شرق باستان ادراک نمی‌شد - خلط می‌شود.»<sup>۱</sup> «آن شاهنشاه در کتیبه نقش رستم «هجوم [دشمن]» و «دروغ» و «محصول بد» یا به قولی خشکسالی را در یک ردیف از بلایای بزرگ می‌شمارد و آرزوی می‌کند که اهورامزدا مملکت او را از این سه بلا مصون دارد.

داریوش به اجرای عدالت ارج می‌نهاد و قوانینی که او وضع کرد تا سالیان متمادی پس از درگذشت وی برقرار ماند. گیرشمن می‌گوید «... وجود تشابهی را بین فرمانهای او [داریوش] و قوانین حمورایی تشخیص [داده‌اند].»<sup>۲</sup> بخشی از مطالب کتیبه بیستون عشق وی را به نیکی و دادگستری بهتر از هر بیانی می‌رساند: «داریوش شاه گوید: آنچه بدی به کار رفته بود، من به خوبی بدل کردم. نواحی که بین آنها ... [مردم] همدیگر را می‌کشتند، آن نواحی ...، به لطف اهورامزدا؛ - در آنها همدیگر را نکشتند، و هر یک را من به جای خود مستقر کردم، و آنها تصمیمات مرا اجرا کردند، زیرا که قوی ضعیف را نمی‌زند و غارت نمی‌کند...»

داریوش هم مانند کورش، با همه کیاست و قدرت شخصی، خود را از مشورت افراد صاحب‌رأی بی‌نیاز نمی‌دانست. او برای ازمیان برداشتن گوماتای مغ باشش تن از بزرگان هخامنشی همداستان شد و با نظر ایشان دست به کار زد. پس از توفیق در این کار، در باب تعیین نوع حکومت نیز با آنان به مشورت نشست و چنان که در فصل پیش گفتیم، یکی از آنان حکومت دموکراسی و دیگری حکومت الیگارش را پیشنهاد کرد و خود داریوش حکومت فردی شاهنشاهی را برتر شمرده که سرانجام رأی اکثریت بر آن قرار گرفت. هرودوت در تفصیل جنگ داریوش با سکاها می‌گوید که سرداری

۱- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۴۶.

۲- ر.ک. ص ۱۴۴.

به نام گئس (Coes) به داریوش اندرز داد که پس از گذشتن از پلی که برای رفتن به سرزمین سکاها ساخته شده بود، از ویران کردن آن صرف نظر کند، وعده‌ای را برای حفاظت آن بگمارد، تادرسورت شکست یا پیروزی راه بازگشت باقی باشد. داریوش این رأی را پسندید و آن مرد را نواخت.

داریوش سیاست مدبرانه کوروش را در باب مدارا با اقوام و ملل تابعه و حفظ و حراست فرهنگهای آنان به تمام و کمال تعقیب کرد و دستور داد به وعده‌هایی که کوروش برای تعمیر و ترمیم اورشلیم داده بود کاملاً وفا شود. وی از علاقه کوروش به عمران و آبادانی نیز بهره کافی داشت و در تکثیر و کشت درختان اهتمام ورزید. داریوش مانند کوروش همتی بلند داشت و به انجام دادن کارهای بزرگ و امور مهم، که به نظر افراد عادی غیر ممکن می‌نماید، راغب بود. حفر کانال سوئز، ساختن قصرهای عظیم شوش و تخت جمشید، بستن پل‌های موقت نظامی بر رودخانه‌های بزرگ، تشکیل ناوگان عظیم باوسائل محدود آن زمان برای حمله به یونان از جلوه‌های آن روح بلند پرواز و مخاطره جوی بود. ابتکاروی در ایجاد اقتصاد ملی، تأسیس بانک، ضرب سکه و اسکناس، تنظیم مقیاسات متحدالشکل در سراسر شاهنشاهی ایران جملگی دلالت بر نبوغ و بصیرت وی می‌کنند. از استعداد های عالی داریوش، علاوه بر قدرت شگرف وی در سازندگی، این است که ابتکار او در ایجاد قالب کلی ایرانی از عناصر گوناگونی بود که وی و ملتش از فرهنگهای دیگر اقتباس کرده بودند. وی در زمینه‌های حکومت، اقتصاد، معماری و صنعت انگاردهایی به وجود آورد که طرح و سازمان آن خصوصیت ایرانی داشت. ساختن شاهراهها و تشکیل دستگاه چاپارخانه سریع از ابتکارات مهم او بوده که کار ارتباط را در شاهنشاهی پهناور زیر فرمان وی آسان و سریع ساخت. نوآوریهای داریوش در تقسیمات کشوری و تقسیم مسئولیتها و ترتیب چاپارخانه و تنظیم امور دیوانی تا پایان شاهنشاهی ایران پیش از اسلام دوام یافت و بعد از آن نیز به وسیله اقوام دیگر مورد تقلید قرار گرفت.

همان گونه که در مورد کوروش گفتیم، داریوش هم در طبیعت آدمی بینشی شگرف داشت و نیک می‌دانست که در تنظیم امور دیوانی باید به اصل تقسیم وظایف تفویض مسئولیت

به همراه نظارت و کنترل توجه کرد. و نیز مانند سلف بزرگ خویش از غدر و جفای نابخردان و بیوفایان به آثار نفیسی که از خود به یادگاری گذاشت، آگاه بود. سایکس درباره یکی از کتیبه های داریوش مطالبی می نویسد و می گوید که «... کتیبه منتهی میشود به خطاب سلاطین آینده که از مردان کاذب بر حذر باشند و اخطار به خوانندگان کتیبه که از تخریب این حجاریها احتراز نمایند و لعنت بکسانی میفرستد که این یادگار شاهنشاهی را منهدم نمایند. در این مقام داریوش پادشاه میگوید که [اگر] تو این کتیبه و این حجاریها را بینی و آنها را خراب کنی و مادام که سلسله تو باقی است آنرا حفظ نمائی اهورمزد ترا بکشود و نسل تو مقطوع شود و هر چه تو می کنی اهورمزد آنرا خراب کند».

اسکندر مقدونی هم کوروش و داریوش را تحسین می کرد. وی از اطلاع بر متن ترجمه مطلبی که بر سردر آرامگاه داریوش کنده شده بود، تحت تأثیر قرار گرفت<sup>۱</sup>. آن مطلب این است: «من دوست دوستان خود بودم، من بهترین سوار، ماهرترین تیرانداز و پادشاه شکارگران بودم. من هر کاری را دانسته ام.» این مطلب حاکی است که داریوش نیز، مانند کوروش، معتقد بود که در مقام رهبری باید شایسته تر از متابعان خود باشد. از همه آنچه درباره شرح احوال داریوش آمده است، به آسانی می توان نتیجه گرفت که بیان وی درباره اینکه «من هر کاری را دانسته ام» اغراق نبوده و آن شاهنشاه واقعاً در بسیاری از دانستیهای فن رهبری در زمان خود سرآمد اقران بوده است.

از شاهنشاهان هخامنشی به ذکر مناقب و صفات کوروش و داریوش بسنده می کنیم، زیرا دیگر در این سلسله کسان دیگری را نمی توان یافت که از جهت صفات عالی بشری به پایه این دور رهبر بزرگ رسیده باشند. در بسیاری از شاهنشاهان دیگر هخامنشی نیز صفات نیک می توان یافت، ولی نه بدان حد که با صفات کوروش و داریوش قابل مقایسه باشند. از طرف دیگر، اگر برخی از آنان سجایای نیکویی داشتند، ملکات دیگر آنان به گونه ای

۱- سایکس، در تاریخ ایران، ص ۱۳۲.

۲- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۶۸.

نبود که شخصیتی کامل و متوازن ، مانند دوره‌بر بلند پایه اوان سلسله هخامنشی ، پدید آورد . مثلاً خشایارشا از لحاظ ظاهر قامتی بلند و تنی نیرومند داشت و به گفته مورخان زیباترین مرد شاهنشاهی خود بود . از سوی دیگر ، غرور و خشمی شاهانه داشت چنان که دریا را ، که جسارت ورزیده و در برابر ناوگان جنگی وی طوفانی شده بود ، به تازیانه بست . سپاهی جرأتزده و به دو میلیون تن از ایران به یونان هدایت کرد ، ولی کامیابی چندانی حاصل نکرد که شایان ذکر باشد . زیبایی و غرور نیز اگر تا حدی به جلوه شاهانه وی می‌افزود ، از سوی دیگر مفاسدی به بار آورد که از ارج شخصی اومی کاست . شاید اگر کوروش و داریوش پیش از وی و دیگر شاهنشاهان هخامنشی ظهور نکرده بودند ، تاریخ به گونه‌ای دیگر درباره اینان قضاوت می‌کرد . سر نوشت همه ستارگانی که پس از خورشید طلوع می‌کنند ، محو شدن در نور خورشید است . اما از سوی دیگر دوره‌بر گرانمایه اوان سلسله هخامنشی مقام شاهنشاهی را به چنان پایه رفیعی بالا بردند ، که ضعف و فتور برخی از آیندگان نتوانست از علو آن مقام و جاذبه آن در چشم ملت ایران بکاهد .

### شاهنشاهان اشکانی

در تشکیل شاهنشاهی اشکانی ، مهرداد اول نقش کوروش و مهرداد دوم نقش داریوش را ایفا کردند . شاهنشاه نخست متصرفات شاهنشاهی را توسعه داد و شاهنشاه دوم آن را تثبیت کرد و انتظام بخشید و ایران را بار دیگر به صورت قدرتی جهانی درآورد . مناسبات وی در باختر با روم و در خاور با چین اهمیت کشور و عظمت نقش او را در حیات سیاسی و اقتصادی آن روزگار نمایش می‌دهد .

اکثر شاهنشاهان اشکانی صفات شخصی عالی داشتند . به شیوه کوروش و داریوش با اقلیتها مهربان بودند ، با اسیران با جوانمردی رفتار می‌کردند ، در قول پایدار و در رعایت عهد کوشا بودند . شجاعت و جنگاوری آنان شهره آفاق بود و همانها توانستند از گسترش امپراطوری روم به سوی شرق جلوگیری کنند و اصلت ملی ایران را محفوظ دارند . در داخل کشور نیز به تدریج نفوذ یونان را در قالب فرهنگ ایرانی مستهلك

ساختند. اشکانیان در شهرسازی و آبادانی و فعالیت‌های آبیاری شهرت بسیار کسب کردند. عهد اشکانی در تاریخ ایران، حکم دوره‌ای انتقالی داشت که مانند حلقه‌ای واسطه اتصال تمدن هخامنشی به تمدن ساسانی بود. در این فاصله، پادشاهان بلند همت و شجاع، با سپاهیان دلیر خود، استقلال مملکت را در برابر مهاجمی نیرومند چون امپراطوری روم محفوظ نگاه داشتند و مذهب و زبان و سنت‌های ملی ایران را از سیطره نفوذ غالب یونان به سلامت در بردند. اما در همه آثار آثاری که از عهد اشکانی به جای مانده است چیزی وجود ندارد که دلالت بر وجود رهبرانی مانند کورش و داریوش یا شاهنشاهان ساسانی در بین آنان کند، یا تمدن اشکانی را با تمدن‌های قبل و بعد از خود قابل مقایسه نشان دهد.

محاسن بزرگ آنان از قبیل مدارا با اقوام مختلف، عشق به عمران و آبادانی، درستی قول و وفای به عهد، عطیه فرماندهی نظامی و نظائر آنها نیز چیزی برتر از امتیازات اخلاقی رهبران قبل و بعد از آنان نیست و مزیت عمده ایشان همان تأسی به سرمشق و مثال شاهنشاهان هخامنشی است. با وجود همه اینها، نمی‌توان منکر آن شده که پادشاهان و بزرگان عهد اشکانی یا هر عهد دیگر می‌توانسته‌اند برای معاصران خود جاذبه‌ای داشته و به عنوان سرمشق کوشش‌های قومی مورد تقلید قرار گرفته باشند.

### اردشیر بابکان

اردشیر ساسانی و فرزندش شاپور را نیز، مانند دو پادشاه اول سلسله اشکانی، به کوروش و داریوش هخامنشی تشبیه کرده‌اند<sup>۱</sup>. که کار بنیان‌گذاری و سازمان دادن حکومت بزرگ ساسانی را به سامان بردند و بار دیگر شاهنشاهی مقتدری در ایران مستقر ساختند. سال‌های رشد و نمو اردشیر نیز کمابیش با افسانه آمیخته است، ولی از مجموع این افسانه‌ها چنین برمی‌آید که آثاردلیری و کردانی از آغاز نوجوانی در وی هویدا بود، و علاوه بر چستی و چالاکی تن و مهارت در فنون رزم، از عقل و کفایت بهره‌وفایی داشت<sup>۲</sup>.

۱- سایکس، تاریخ ایران، ص ۵۴۴.

۲- مشکور، ج. ۲. تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، ص ۳۸۴.

اردشیر، مانند کورش، در آغاز کار پادشاه مملکت کوچکی بود، ولی همت بلند او را به بسط قدرت و توسعه قلمرو حکومت خویش کشاند.

اردشیر همچون بسیاری از رهبران بزرگ شخصیتی کامل و جامع الاطراف داشت؛ عاقل و سیاست بود، رفاه و آسایش رعایای خود را مهم می‌شمرد، عدل و انصاف را عامل اساسی نظم اجتماعی می‌دانست، و در هر جا که لازم می‌دید قواعد و اصول مورد نظر خود را به موقع اجرا می‌گذاشت. این شاهنشاه با این صفات، یعنی عقل و تدبیر، عشق به آسایش مردم و به رعایت عدل و داد، هر گاه که اقتضا می‌کرد، مانند غالب رهبرانی که سر نوشت ملت به اراده فردی آنان دانسته بود، سختگیر می‌شد و به حریف پیشدستی می‌کرد و بی‌امان و کم‌گذشت عمل می‌کرد. و باز همین شاهنشاه سخنانی حکیمانه از خود به یادگار گذاشت که حکایت از نضج فلسفه زندگی در افکار وی می‌کند؛ و همچنین آورده اند که «... چون چهارده سال و به قولی پانزده سال از پادشاهی او بگذشت و زمین آرام گرفت و سامان یافت و ملوک را به اطاعت آورد، به دنیا بی‌علاقه شد و بی‌ثباتی و فریب و فنا و زودگذری آن بروی نمودار شد و بدانست که هر که به دنیا تکیه کند و اعتماد ورزد و مطمئن شود زودتر با او خدعه کند و عیان دید که جهان فریبگر و مومنی و مکار و گذران و فانی است و اگر يك روی آن برای کسی شیرین و گوارا شود، روی دیگر تلخ و بیماری‌زا شود. به نظر آورد که پیش از او کسان شهرها بساخته و قلعه‌ها بر آورده و لشکرها کشیده و سپاه و نفر و لوازم از او بیشتر داشته‌اند، اما همه خاک شده و در گور خفته‌اند، بدین جهت ترجیح داد کناره‌گیر و به آشکده نشیند و به عبادت خدای بپردازد و به تنهایی خو کند و پسر خود شاپور را به کار مملکت گماشت و تاج خویش را بر سر او نهاد که او را از همه فرزندان خود بردبار تر و داناتر و دلیر تر و کارآمدتر می‌دانست. پس از آن سالی و به قولی ماهی و به قولی بیشتر، در آشکده‌ها به حال زهد و خلوت با خدا به سر برد.»

از اردشیر نصایح و حکم فراوان نقل کرده اند که حکایت از عمق فهم و درایت وی

۱- مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ص ۲۴۲.

می‌کند. از لیاقت نظامی و قدرت نفسانی و تدبیر سیاسی او نیز فراوان یاد شده است. قدرت اراده او بود که کشوری پراکنده را به واحدی مستحکم تبدیل کرد و آن را بر بنیاد های ملیت و دیانت استوار نمود، به طوری که بیش از چهار صد سال دوام یافت. اردشیر مانند کوروش و داریوش به عمران و آبادانی و شهر سازی عشق فراوان داشت و هم اکنون خرابه های چند آتشکده که به فرمان وی ساخته شد، به جای مانده است.<sup>۱</sup> از گفته های اوست که « ملک حاصل نشود مگر به لشکر و لشکر فراهم نگردد مگر به زر، زر به دست نیاید مگر به زراعت و آبادی، و زراعت و آبادی بدون عدل و داد صورت نخواهد گرفت.<sup>۲</sup>»

بصیرت اردشیر بر طبیعت آدمی از امثال و حکم وی به خوبی آشکار است، از جمله گفته اند که به یکی از عمال خود نوشته بود « شنیده ام که تو ملایمت را بر خشونت و محبت را بر مهابت و ترس را بر شجاعت ترجیح میدهی ولی باید در آغاز کار خشن و در آخر ملایم باشی. هیچ کس را از مهابت خود بی نصیب نگذاری و از محبت مایوس نکنی و این سخن را که به تومی گویم مستبعد ندانی که این دو قرین یکدیگرند.<sup>۳</sup>» از سخنان او پیش از مرگ خطاب به شاپور چنین نقل شده است: « بدان که ملک و دین با هم توأمند و هر یک را باید نگهبان دیگری دانست. انتظام امور کشور باید چنان باشد که کسانی را که خدای متعال تحت سرپرستی من و توفیق داده است از ما راضی شوند و دعای خیر آنان بدرقه حال ما باشد.<sup>۴</sup>»

### شاپور اول و شاپور دوم

شاپور اول فرزند اردشیر بابکان را داریوش سلسله ساسانی خوانده اند. او خود را « شاهنشاه ایران و انیران» خوانده است و از شاهنشاهانی است که به قدرت شخصی و شوکت

- 
- ۱- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۱۶.
  - ۲- سایکس، تاریخ ایران، ص ۵۴۱.
  - ۳- مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ص ۲۴۳.
  - ۴- سایکس، تاریخ ایران، ص ۵۴۲.



سلطنت ایران عشق بسیار داشت. همووالرین امپراطور روم را اسیر کرد و به نشان قدرت و حشمت به هنگام سواری بر اسب پای بردوش او می نهاد. شاپور اول فرماندهی بزرگ بود. ایرانیان او را بسیار دوست می داشتند. در عمران و آبادانی نیز کوشش فراوان کرد و نیز دستور داد آثار و مصنوعات متعدد یونانی و هندی را، که در علم پزشکی و ستاره شناسی و فلسفه نوشته شده بود، به پهلوی برگردانند و ضمیمه کتاب اوستا کنند<sup>۱</sup>.

شاپور دوم نیز شاهنشاهی عظیم الشان و مقتدر بود. بنا به نوشته مورخان شاپور «دارای و جاهت منظر بود<sup>۲</sup>». وقامتی بلند و تنی نیرومند داشت. و نیز «... فوق العاده دقیق و هوشیار بود و به اقتضای مقام گاهی با تواضع و زمانی با غرور رفتار می کرد<sup>۳</sup>». و باز آمده است که «شاپور به اعلی درجه بر قدرت و عظمت خویش می نازید. بسیار غضبناک و درشتخو بود و اگر به حضرت او بی احترامی می شد یا از اجرای نقشه های او جلو گیری می کردند، خشم او را حد و پایانی نبود<sup>۴</sup>».

با وجود این از روایات چنین نیز برمی آید که شاپور «دارای صفات جوانمردانه و مروت و انصاف نیز بوده است. در موقع فتح دوشهر مستحکم رومی عده ای از زنان را اسیر کرده به حضور شاهپور آوردند. در میان آنها زنی بسیار زیبا دیده می شد، که زوجه کرومسیوس مستشار [کنسول] رومی بود و از ترس اینکه مبادا فاتحین به او دست درازی کنند بر خود می لرزید. شاه او را به حضور طلبید و وعده داد که به زودی به دیدار شوهر خود نائل خواهد شد و هیچ کس به شرافت او لطمه ای وارد نخواهد ساخت ... پادشاه دختران جوان عیسوی را که حیات خود را وقف خدمت کلیسا کرده بودند تحت حمایت خویش قرار می داد و امر می نمود که آنها را در ادای وظایف دینی خود مختار گذارند و احدی متعرض آنها نشود<sup>۵</sup>».

از شاپور نیز مانند برخی از شاهان ساسانی سخنان پرمغز به یادگار مانده است.

۱- مشکور، م. ج. تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، ص ۹۵-۳۹۴.

۲- سایکس، تاریخ ایران، ص ۵۵۴.

۳- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۷۶.

۴- ۵۹۴- ر. ک. ص ۲۷۵.

آورده‌اند که وقتی شاپور به یکی از حکام خود نوشت « وقتی از مردی کفایت خواهی مقرر کردی کافی به او بده و به وسیله یاران لایق کمکش کن و در تدبیر امور آزادش نه که چون مقرریش کافی باشد، طمع ببرد و چون به کمک یاران نیرو گیرد، در مقابل دشمنان سخت‌تر شود و چون در تدبیر امور آزادی عمل داشته باشد در عواقب کار خود بیندیشد ، آنگاه وی را از کاری که برایش در نظر گرفته‌ای واقف کن تا از پیش آماده آن شود و خاطر بدان مشغول دارد . اگر کارچنان کرد که انتظار می‌رفت ، مقصود خویش با وی در میان گذار و پیش بردن او را وظیفه خود شمار . پس اگر کردار او موافق دستور تو بود ، انجام مقصود خود را به عهده او گذار و انعام بیشتر او را وظیفه خود شمار ، و اگر از کارتو بگشت حجت بر او نه و دست به مجازاتش گشای و درود بر تو باد<sup>۱</sup> . » این مختصر بینش شاپور را بر طبیعت آدمی و بر مسئله آزادی و مسئولیت در کار ملک به خوبی می‌رساند . وی در جای دیگر توفیق خویش را در مملکت‌داری چنین توصیف می‌کند : « این توفیق را به هشت صفت یافته‌ام هرگز در کار امر و نهی مزاح نگفتم و هرگز خلاف وعده و وعید نکردم و جنگ برای تحصیل ثروت کردم نه هوس ، جلب قلوب به امید و بیم کردم نه زور و خصومت و مجازات از روی گناه دادم نه از روی خشم ، معاش همه را فراهم کردم و چیزهای بی‌هوده را از میان بردم<sup>۲</sup> . »

### خسرو انوشیروان

در باره شخصیت و صفات اخلاقی این شاهنشاه اخبار و روایات ضد و نقیض بسیار است . شکی نیست که دوران سلطنت وی یکی از درخشانترین ادوار حکومت سلسله ساسانی بود . نوشیروان پادشاهی مدبر ، کاردان و صاحب حسن تشخیص بود و با همین صفات بود که در اندک مدتی مشکلات سیاسی و اقتصادی مملکت را به قدر مقدور مرتفع ساخت .

مورخان و نویسندگان شرق و غرب در باره صفات و شخصیت نوشیروان نظر موافق

۱- مسعودی ، مروج الذهب و معادن الجواهر ، ص ۲۴۴ .

۲- ر.ک. ص ۲۴۴ .

ندارند. نکته مورد توافق هر دو گروه قدرت اراده و تسلط وی بر همه شئون حیات اجتماعی مملکت خویش است. نوشیروان از هیچ کس باکی به دل نداشت و حتی بر روحانیان نیز مسلط بود و دست اشراف را از دخالت در امور ملک کوتاه کرد. نویسندگان شرق اکثراً نوشیروان را پادشاهی دادگر و مهربان قلمداد کرده‌اند، در صورتی که نویسندگان غرب او را مردی حریص، جاه طلب و عوام فریب شمرده‌اند. ادوارد براون معتقد است که نوشیروان از آن جهت به عدل و دادگستری مشهور شد که «اقدامات شدید برضد زنادقه به عمل آورد و ستایش موبدان مجوس را جلب نمود و تواریخ ملی نیز به دست همین موبدان تنظیم شد».

برخی از مورخان شرق نیز از زیرکی و فطانت نوشیروان و قدرت او در مخفی نگه داشتن نیت واقعی خود و فریفتن دشمنانش سخن گفته‌اند. کریستن سن از قول بلاذری جریان فریفتن خاقان چین را به وسیله نوشیروان شرح داده است و اگر این شرح صحیح باشد، مبین مقدار زیرکی آن شاهنشاه در معامله فریبکارانه با کسانی است که او به نوعی آنان را دشمن یا رقیب کشور خویش می‌دانست.

اما کریستن سن معتقد است که منابع غربی در زشت نشان دادن صفات خسرو نوشیروان افراط ورزیده و از طریق بیطرفی و عدل و انصاف بیرون رفته‌اند. سایکس درباره این شاهنشاه می‌گوید که «فتوحات درخشان... و سایر کارها و اصلاحات مهم کشوری.. عدل و داد و لیاقت و استعدادش در حسن ترتیب و انضباط، وسعت نظر و بلندی فکر او و... فطانت و هوش یا عقل و درایت وی یک شخصیت فوق العاده‌ای در نظر ما مجسم می‌سازد». همین نویسنده در جای دیگری می‌گوید که از مطالعه «صفات او هویدا است که آمیخته با قدرت و عدالت هر دو بود و این در مشرق زمین مطلوب و پسندیده است، در آنجا مردم رأفت و مهربانی پادشاه خودشان را که آمیخته با کفایت و قدرت نباشد تحقیر می‌کنند».<sup>۲</sup> ظاهراً این نویسنده با بیان این مطلب می‌کوشد تا از نوشیروان و امثال وی دفاع

۱- ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ج. ۱، ص ۲۴۶.

۲- سایکس، تاریخ ایران، ص ۶۳۵.

۳- ر.ک. ص ۶۳۲.

کند و بگوید که رهبران بزرگ در روزگاری که آن شاهنشاه می زیست ، جز با درستی و نرمی توأم نمی توانستند از عهده دشمنان خویش بر آیند و قلوب مردم کشور را به سوی خود جلب کنند .

گیرشمن از اغماض انوشیروان نسبت به ادیان یاد کرده و گفته است که وی مقدم فیلسوفان یونانی را که در موطن خود آزار دیده بودند، گرامی داشت و اجازه داد روشنفکران ایرانی از افکار آنان استفاده برند. از هند و سرزمینهای دیگر نیز علوم و فنونی را اقتباس کرد و به سنت جهانگرایی و سازندگی فرهنگ ایران خدمت کرد<sup>۱</sup>. او شاهنشاه بزرگی بود که مردان بزرگی در پیرامون خویش داشت، بزرگمهر وزیر نامدار و برزویه حکیم پزشک مشهور از جمله این افراد نادرند که به آن شاهنشاه خدمت کردند .

ظاهر انوشیروان در مواردی که احساس خطر می کرد، به اقتضای سیاست خود رحم و بردباری را جایز نمی دانست . بسیاری از بزرگان جهان چنین بوده اند ، و شاید انوشیروان که از اخبار دسیسه ها و زیر و بمهای سیاسی تاریخ گذشته ایران و توطئه چینیهایی داخل امپراطوری روم ویرحمیها و خونریزیهای بی شمار آگاه بود، به این نتیجه رسیده بود که حفظ قدرت و شوکت جز با تنازع بقا میسر نیست . در واقع، هنگامی که کوروش شاهنشاهی ایران را بنیاد گذاشت ، دنیا وحشی بود ولی مکار و فریبکار نبود، اما با گذشت زمان و پیشرفت تمدن، اگر از خوی وحشی بشر به صورت ظاهر اندکی کاسته شد، در عوض مکر و غدر وی صدچندان فزونی یافت و شاید همین حقیقت موجب شد که جانشین بزرگ کوروش ، یعنی داریوش کبیر ، از مهربانی سلف بزرگ خود سهمی کمتر ولی از قدرت وی حصه ای بیشتر به ارث برد و هر چه از عهد آنان به دوره اسلام نزدیکتر می شویم ، می بینیم که جنبه انسانی و مهربانی رهبران کاستی می گیرد و جنبه خشونت و قدرت نمایی آنان افزایش می یابد ، زیرا فریبکاری دوستان و دشمنان ، توطئه های اشراف و نجبا ، خدعه های موبدان و شیفتگان زور و زر و همچنین آزمندی امپراطوریهایی رقیب جز این اقتضا نمی کرد . اگر این فرضها درست باشد، به خلاف کسانی که خسرو انوشیروان را

---

۱- گیرشمن ، ایران از آغاز تا اسلام ، ص ۴۰۶ .

«ماکیا ولیست» نامیده‌اند، او را «پراگماتیست» بزرگ آن روزگار می‌خوانیم، که به‌جای پیروی از اصول تغییرناپذیر، از اصل متغیر مصلحت روزبیت می‌کرد. هرگاه می‌دید که از سویی در فشار موبدان زردشتی درمانده است و از سویی مزدکیان فتنه‌انگیزی می‌کنند، بی‌مها با حکم شمشیر را در حق آنان روا می‌داشت و آنان را به‌دیار نیستی می‌فرستاد؛ اما همین شاهنشاه وقتی که مغان به‌افشاری آوردند که مسیحیان را از میان بردارد، با توجه به‌حمایتی که مسیحیان در آن سوی مرز از حکومت مسیحی روم شرقی برخوردار بودند، ایستادگی می‌کند و می‌گوید «چنانکه تخت ما بر چهار پایه قرار دارد نه‌دو پایه همچنان حکومت بر یهودیان و مسیحیان و زردشتیان نیز استوار می‌گردد»<sup>۱</sup>.

و باز از همین پادشاه روایت کرده‌اند که وقتی پیرزنی حاضر نشد کلبه خود را در کنار قصر شاهنشاه بدو بفروشد، اجازه داد تا کلبه در جای خود بماند و در گوشه قصر نقصی وجود داشته باشد<sup>۲</sup>. شاید مصلحت می‌دید که معاصران و آیندگان آن را ببینند و خود قضاوت کنند، که نوشیروان در هر جا که لازم نمی‌دید، از سختگیری خودداری می‌کرد و دست به‌مال و جان کسی نمی‌گشود، بلکه با عدل و داد رفتار می‌کرد.

از نوشیروان نیز مانند اردشیر سخنان حکمت‌آمیز به‌جای مانده است که حکایت از عمق فهم و درک فلسفی وی از زندگی می‌کند، چنانکه گفته است: «پادشاهی به‌سپاه است و سپاه به‌مال و مال به‌خراج و خرج به‌آبادی و آبادی به‌عدل و عدالت به‌اصلاح عمال است و اصلاح عمال بدرستکاری وزیران است و سر همه این است که شاه مالک نفس خویش باشد و آنرا تأدیب کند که مالک و نه مملوک آن باشد»<sup>۳</sup>، قسمت آخر این گفتار در مورد تسلط شاه بر نفس، در حقیقت بیان حال خود وی است که، چنان که در سطرهای پیش گفتیم، آن شاهنشاه سخت بر خود و افکارش مسلط بود و به‌خوبی می‌توانست دشمنانش را غافلگیر کند.

همچنین از سخنان اوست که بر کناره‌خوان وی نوشته بود «هر که غذا از حلال

۱- سایکس، تاریخ ایران، ص ۶۷۵.

۲- مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ص ۲۵۹.

۳- ر.ک.، ص ۲۶۴.

خورد و مازاد آن به حاجتمند دهد نوشش باد. هر چه را باشتها خوری تو آنرا میخوری و هر چه را بی اشتها خوری ترا میخورد<sup>۱</sup>.» و باز گفته است که «غلامی را که می توان او را خرید و فروخت آزادتر از یک آدم لئیم است، چه اولی ممکن است آزاد گردد، برخلاف دومی که هیچوقت نه<sup>۲</sup>»

به انوشیروان گفتند «در از عمر ترا ز همه مردم کیست؟ گفت: هر که عملش بسیار باشد و اخلافتش از او ادب آموزند یا نیکی فراوان کرده باشد که اعقابش بدوشرف اندوزند. و هم او گفته است: نعمت دادن مقامی است که سپاسگزاری از آن زاید و آنکه نعمت دهد راه سپاسداری را برای سپاسگزار میگذشاید. و نیز گفته است: حریصان را به صف مردم امین میار و در و عگویان را جزء آزادگان مشمار...<sup>۳</sup>» همچنین نقل شده است که وقتی از او پرسیدند که «گرا نقدرترین گنجها که هنگام حاجت سودمند افتد کدام است؟ گفت: نیکی که پیش آزادگان سپرده باشی یا دانشی که برای اعقاب واگذاری<sup>۴</sup>».

اینک به پایان فصل سوم می رسیم که در آن تا آنجا که منابع محدود اجازه می داد به طراحی شخصیت چندتن از شاهنشاهان بزرگ عهد باستان اقدام شد. این طراحی برای منظور این کتاب دوفایده داشت، یکی اینکه چند تن از شاهنشاهانی که از صفات و سجایای آنان یاد شد، در حکم سرمشقه های بزرگ تربیت جوانان و افراد ملتی بودند که با سنت شاهنشاهی به وجود آمده و زیسته بود و بعد از آن نیز زیسته است؛ و دیگر آنکه صفات خود شاهنشاهان نمونه بارز و عالی تربیت قوم ایرانی بود. زائد است که بگوییم بین صفات و کمالات رهبران هر قوم و ملت وی رابطه ناگسستنی وجود دارد.

۱- ر.ك. ص ۲۶۲.

۲- سایکس، تاریخ ایران، ص ۶۱۸.

۳- مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ص ۲۶۳.

۴- ر.ك.، ص ۲۶۳.

## فصل ۴

### آموزش و پرورش در ایران پیش از اسلام

#### مقدمه

در فصلهای پیش بنیادهای مادی و معنوی فرهنگ و تمدن ایران باستان به اختصار بررسی شد و تأثیر آن در پرورش صفات و سجایای اخلاقی و نیز فلسفه زندگی ایران از نظر گذشت. پس از آن به ویژگیهای کلی فرهنگ اشاره شد و رابطه آنها با بنیادهای مادی و معنوی فرهنگ ایران تا آنجا که ممکن بود مطرح گردید. سپس صفات و کمالات اخلاقی چند تن از شاهنشاهان بزرگ قبل از اسلام طراحی گشت، از آن رو که نشان داده شود که رهبران اجتماع ایران قدیم، که خود سرمشق تربیت و از عوامل ارشاد ملت بودند، واجد چه خصوصیات اخلاقی بودند.

این مقدمات کمابیش مفصل از آن رو آورده شد، که بنا به اعتقاد متفکران امروز، تعلیم و تربیت یا هر کوشش اجتماعی دیگر ارتباطی محکم با چارچوب کلی نظام فرهنگ دارد و نمی توان هر یک را با دقت و روشنی کافی بررسی کرد، مگر آنکه نخست دانسته شود که هر فعالیت اجتماعی و به خصوص تعلیم و تربیت در متن چه قالبهای کلی و براساس کدام فلسفه اجتماعی و برای خدمت به چه هدفهایی به موقع عمل گذاشته می شود. در فصول پیش کوشیده شد تا این مقدمات فراهم آید و این امکان فراهم شود که با آگاهی از بنیادهای مادی و معنوی زندگی مردم ایران در ادوار پیش از اسلام و با توجه به

ویژگیهای فرهنگ آن عهد و همچنین در نظر گرفتن سجایای اخلاقی مهمی که در شخصیت چند تن از شاهنشاهان برجسته تجسم یافته بود، در تعلیم و تربیت آن روزگار مرور کنیم. اینک در آغاز این مبحث، این پرسش به نظر می‌رسد که آیا می‌توان برای تعلیم و تربیت ایران باستان نظامی مشخص قائل شد؟ و آیا اطلاعاتی که از آن روزگار به ما رسیده است، برای طراحی نظام روشنی از این فعالیت اجتماعی کافی است؟ در پاسخ باید گفت که مقصد از نقل مطالب سه‌فصل پیش این بود که بتوان به معرفی چنین نظامی پرداخت. علاوه بر این، با اطلاعاتی که از تعلیم و تربیت ایرانیان باستان در دست داریم، شاید بتوان نظام کلی این امر مهم اجتماعی را طراحی کرد، اما نمی‌توان منکر شد که برخی از اجزای آن مبهم خواهد بود و پاره‌ای از جهات آن به واسطه فقدان شواهد یا بی‌اطلاعی نویسنده ناقص خواهد ماند. از آن جمله در باره تربیت طبقات زحمت‌کش و نیز تربیت زنان و دختران مقدار منابع و اطلاعات بسیار محدود است یا نویسنده از آنها اطلاع ندارد.

مشکل دیگر قلت منابع موجود و اشکال دسترسی نویسنده به همین منابع کم‌شمار در مدت محدودی است که می‌بایست این مطالب را گردآوری کند و در ضمن با کثرت مشغله بتواند آنها را به موقع تدارک ببیند و برای طبع آماده کند. در هر صورت این کوششی است که اگر بتوان روزی پی‌آن را گرفت، شاید رفع نقائصی که بدانها اشاره شد میسر باشد.

از آنچه به نظر نویسنده رسیده است، این نکته مسلم است که ایرانیان پس از استقرار در نجد ایران و در عرض کوشش خود به منظور تشکیل شاهنشاهی خود، به سرعت به تعلیم و تربیت و اکتساب علوم و معارف روی آوردند، زیرا بنا بر آنچه در فصلهای پیش گفته شد، دوام فرهنگ ملی ایرانیان، بدون آنکه دستگاه یا نظامی برای تعلیم آن به نسل جوان وجود داشته باشد، امکان پذیر نبود، و اصولاً هیچ فرهنگی در هیچ دوره‌ای نمی‌توانست بدون سازمان تربیتی و تعلیمی به حیات خود ادامه دهد. تأکید مطلب در این مقام بر این حقیقت مبتنی است که انتقال جامعه ایرانی از صورت نیمه



صحراگردی به صورت تمدن شهرنشینی و تشکیل حکومت امپراطوری با تغییر روش آموزش و پرورش همراه بود. گیرشمن در این باره می‌گوید «... به‌مرور زمان، اخلاق و آداب لطیف‌گردید، جنگجویان و شکارگران به خواندن و نوشتن علاقه‌مند شدند، مردم به بازی شطرنج، گوی و چوگان بازی تمایل یافتند، موسیقی، تصنیف و علوم مورد توجه بود و در توسعه آنها کوشش می‌شد».

برای آنکه بتوان دستگاه آموزش و پرورش ایران باستان را با نظم و ترتیب کافی بررسی کرد، نخست به بررسی فلسفه و هدف و بعد به تحلیل برخی از ویژگیها و اجزای آن پرداخته خواهد شد.

### فلسفه و هدف آموزش و پرورش

از آنچه در باب بنیادهای مادی و معنوی زندگی ایرانیان باستان گفته شد، این نتایج به دست آمده که حیات اجتماعی ایرانیان به لحاظ زیستن مردم در محیطی طبیعی سختگیر فلات ایران در مبارزه و سخت‌کوشی خلاصه می‌شد. آیین زردشت نیز که نیرومندترین عنصر معنوی فکر ایرانی بود، جدال خیر و شر، سعی و کوشش و پرداختن به زندگی عملی را باصراحت و تأکید تمام توصیه می‌کرد. تشکیل شاهنشاهی پهناور ایران و اداره امور آن به مدت متجاوز از یازده قرن در ادوار پیش از اسلام گواه دیگری بر تأثیر و اهمیت سخت‌کوشی و مبارزه در حیات اجتماعی مردم آن روزگار است. در «رساله قوانین» افلاطون آمده است که «ایرانیان فرزندان زمین سخت و ناهموارند، زمین سخت و ناهموار مادر درشتی است و نژادی نیرومند و توانا می‌پرورد که می‌توانند در زیر آسمان زندگی کنند و بی‌خواب و خورش روزها به سر برند و با دشمنان بجنگند».

بنابراین نخستین عنصر فلسفه حیات اجتماعی ایرانی عبارت بود از مبارزه و تلاش - مبارزه با سختیهای طبیعت، با اقوام دیگر و با مشکلات اداره سرزمینهای پهناور و تلاش برای زنده ماندن و چیره ساختن نیکی بر بدی. در بررسی ویژگیها و برنامه

۱- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۴۱۶.

۱- نقل از «تاریخ اجتماعی ایران»، تألیف مرتضی راوندی، ص ۵۱۸.

آموزشی ایرانیان قدیم خواهیم دید که این عنصر مهم از فلسفه زندگی مردم چگونه در اقدامات آموزشی تأثیر داشت و به چه صورت‌هایی در آن ظاهر می‌شد.

عنصر دوم در فلسفه ایران باستان غور در معنی حیات و نسبت فرد با خلقت است. در گاتها آمده است که «از تومی پرسم ای اهورا، برآستی مرا از آن آگاه فرما، کیست آن کسی که در روز نخست از آفرینش خویش پدر راستی گردید؟ کیست آن کسی که به خورشید و ستاره راه سیر بنمود؟ کیست آن کسی که ماه از او پراست و گه‌بی تهبی؟ ای مزدا، این و بسا چیزهای دیگر را می‌خواهم بدانم؟ از تومی پرسم ای اهورا، برآستی مرا از آن آگاه فرما، کیست آفریننده روشنایی نور بخش و تاریکی-کیست آفریننده خواب خوشی بخش و بیداری - کیست آفریننده بامداد و نیمروز...»<sup>۱</sup>

مندرجات «از اندرز یوتکیشان» گواہ است که ایرانیان باستان فرزندان خویش را پیش از رسیدن به پانزده سالگی به تفکر و مطالعه درباره جهان و وظیفه آدمی تشویق می‌کردند. در این باب چنین آمده است: «هر مردم که به داد (یعنی به سن) پانزده ساله رسد، پس او را چند چیز بیاید دانستن که کیم؟ و خویش کیم و از کجا آمدم و باز به کجا شوم؟... از مینو آمدم یا به گیتی بوم؟ خویش هر مردم یا اهریمن؟ خویش یزدانم یا دیوان؟ خویش بهانم یا بدان؟ مردمم یا دیوم راه چند و دینم کدام؟ و چیم سود و چیم زیان؟ و کیم دوست و کیم دشمن...» بعد پاسخ می‌دهد: «... به‌بی گمانی سزد دانستن که از مینو آمدم نه به گیتی بوم، آفریده هستم نه بود. خویش هر مردم نه اهریمن... پدر و مادر فرزند خویش را باید این چند کار و کرفته پیش از پانزده سال بیاموختن، و چون این چند بیاموزند، هر کار و کرفته که فرزند کند، پدر و مادر را بود و خویش نیاموزند هر گناه که فرزند و نا بخردی کند، همه پدر و مادر را بود»<sup>۲</sup>.

در این پرسشها و پاسخها و دعاها علاوه بر آنکه کنجکاوای در معنی حیات و موقف آدمی در خلقت مطرح شده است، نکته‌ای مهم صراحت دارد و آن «مینوی» بودن آدمی

۱- پورداود، گاتها، ص ۷۱.

۲- نقل از «تاریخ اجتماعی ایران»؛ تألیف مرتضی راوندی، ص ۷۲۶.

و منسوب بودنش به «اهورامزدا» و نه به « اهریمن » است که این خود از سوی مبین خوش بینی این فلسفه نسبت به گوهرانسانی و از سوی دیگر معطوف به اعتقاد پاکی و نیکی سرشت بشری است که در برخی از فلسفه‌ها و مذاهب از آن به عنوان گوهری آلوده و متمایل به شریاد شده است .

عنصر سوم در فلسفه زندگی مردم ایران باستان اعتقاد به آزادی اراده انسان است که در تعلیمات آیین زردشتی به صراحت در آن تأکید رفته است . در فصل دوم به این موضوع اشاره شد و تکرار آن در اینجا ضروریست ، ولی نکته‌ای که باید افزوده شود این است که اختیار و آزادی اراده مبنای مسئول بودن بشر است . می توان گفت که چنین اعتقادی با زندگی مردم در آن ادوار تناسب قطعی داشت ، به دلیل آنکه اگر گروه‌هایی از مردم که در نقاط نسبتاً دور از یکدیگر می زیستند و پیوسته ناگزیر به جدال و مبارزه در جهات مختلف بودند ، اگر قرار می شد که به جبر عقیده داشته باشند و خویشتن را بازیچه حوادث و وقایع روزانه بدانند و با این تصور در پیشامدها زانوی غم در بغل بگیرند و به انتظار رویدادها بنشینند ، بیگمان نیروی زیستن را از دست می دادند و از میان می رفتند .

از سوی دیگر شاید همین عقیده به آزادی اراده و ایمان به قدرت انسان در تغییر سرنوشت خود و تسلط بر طبیعت بود ، که مردم روزگار باستان را به تشکیل آن شاهنشاهی بزرگ و اداره ساتراپها و سازمانهای بی شمار آن قادر ساخت و موجب شد که آنان بتوانند قرنهای متمادی با همه عوامل نامساعد بستیزند و دشمنان بسیار را سر جای خود بنشانند تا ادامه حیات فرهنگ خود و فرهنگهای تابعه میسر باشد .

سه عنصر مهم فلسفه زندگی مردم ایران باستان که از آنها یاد شد ، به نظر می رسد که جمعاً محرک اساسی مبارزه آنان در سه جهت مهم بود ، نخست مردم این سامان ناگزیر بودند که با محیط طبیعی سختگیر و نامهربان فلات ایران مبارزه کنند ، کم آبی را با حفر کاریها جبران کنند ، از جفای جلگه‌ها و دشتهای خشک و بی حاصل به کوهستانهای صعب پناه برند تا بتوانند در مسیر چشمه سارها کشت زرع کنند و در چراگاههای کوهستانی

دامهای خود را بپرورند. کوهستان نیز با آنکه برای این منظور مساعدتر بود، ولی زمستانها از شدت سرما و طوفانهای برف برای زندگی بسیار دشوار می شد و سازگاری با این مشکل نیز مبارزه بی امان با طبیعت را ایجاب می کرد. مجموع این عوامل مردم ایران را به مبارزه دائمی با عوامل طبیعی می کشاند که هیچ گاه قطع نمی شد و حتی امروز پس از گذشت سیزده قرن از خاتمه آن دوره و پیدایش تکنولوژی جدید، این مبارزه قطع نشده و همچنان ادامه دارد.

دوم مبارزه پیگیر با دشمنان داخل و خارج بود که پیوسته ملت ایران را برای حفظ استقلال و امنیت کشور به خود مشغول می داشت. گاهی سراسر زندگی يك شاهنشاه در جنگهای داخلی و خارجی سپری می شد، بی آنکه فرصتی برای استراحت و آسایش پیش آید. در این مبارزه هم پیروزی وجود داشت و هم شکست، اما روی هم رفته ملت ایران در اکثر موارد پیروز بود و توانست با مبارزه سخت و پیگیر حیات قومی خود را محفوظ دارد.

سوم مبارزه طبقاتی بود که فاصله طبقاتی شدید آن را ایجاب می کرد. چون در نظام ملوک الطوائفی، مالکان و تیلداران بزرگ می بایست به حکومت مرکزی کمک کنند و از سوی دیگر حشمت و ثروت خویش را محفوظ دارند، بار این مشکلات را بردوش کارگران و کشاورزان تحمیل می کردند. در دوره ساسانیان فاصله طبقاتی افزایش یافت و به درجه ای تحمل ناپذیر رسید. از چگونگی مبارزه طبقاتی در ادوار پیش از ساسانیان اطلاعاتی به زمان ما نرسیده است، ولی در زمان این سلسله ظهور مزدک و نشر عقاید او که کمابیش با اصول و قواعد مشخص همراه بود و آشفتگیهایی که در اثر برخورد پیروان وی با صاحبان ثروت و جاه روی داد، دلیل آشکار غلیان چنین مبارزه ای است که بیگمان مقدمات آن از قبل فراهم بوده است. دلیل دیگر سقوط آسان و سریع حکومت ساسانی در برابر حمله تازیان است. گفته شده است که علت سقوط ایران در این جنگها ضعف نظامی نبود، بلکه مردمی که از فاصله طبقاتی به جان آمده بودند، در برابر قوم دیگری که با وعده عدل و برابری به جنگ آمده بود، از جان و دل

پایداری نکردند. در نتیجه سازمان عظیم اجتماعی ایران در اندک مدتی متزلزل شد و فرو ریخت. به گفته توین بی مورخ انگلیسی تمدن بزرگ ایران در عهد پیش از اسلام، مانند بسیاری از تمدنهای بزرگ جهان، پس از طی مراحل کودکی و جوانی به کمال و پیری رسیده و جهت سقوط آماده شده بود و شاید بزرگترین بیماری این تمدن کهن همان فاصله شدید طبقاتی بود که در ارکان جامعه رخنه شدید و جبران ناپذیر پدید آورده بود. بیماری جوامع غنی که دامنگیر تمدن غنی ساسانی شده بود، از یک سو جاه و جلال بی نظیر در طبقات متمین و از سوی دیگر فقر و ناتوانی شدید در طبقات پایین به بار آورد و مقدمات سقوط حکومت ساسانی را فراهم ساخت.

در هر صورت مبارزه و جدال دائمی در جهات مختلف زندگی اجتماعی یکی از عناصر مهم فلسفه زندگی مردم ایران در ادوار پیش از اسلام به شمار می آید که تأثیر آن، چنان که در بحثهای آینده خواهد آمد، در کوششهای تربیتی کاملاً آشکار بود.

### اهداف تربیتی

هدف بزرگ تربیت در ایران باستان آماده ساختن کودکان و جوانان برای قبول مسئولیت در اجتماع بود. این هدف بزرگ در عمل تجزیه می شد و هر جزء از آن به یک بخش از طبقات اجتماعی محول می گشت. طبقه مرفه و اشراف و نجبا و موبدان برای خدمات دولتی و اداری و دینی تربیت می شدند و طبقه رنجبر از بازرگانان گرفته تا کشاورزان و کارگران برای آن تربیت می شدند که چرخ تولیدات و داد و ستد اقتصادی را بگردانند و با خود گرفتن به عادات ساده ای از قبیل راستگویی، اطاعت از بالادستان و وظیفه شناسی در امور روزانه، به جامعه خدمت کنند. این طبقه در حقیقت سازنده خون برای پیکر جامعه بودند. خونی که می بایست در شاهرگهای اقتصاد جامعه به جریان آید. بنابراین، با آنکه نوع آموزش طبقات بایکدیگر متفاوت بود، ولی هدف یکسان بود و این مدعا در آثار آیین زردشتی به صراحت بیان شده است: «ای اهورامزدا! به من فرزندی عطا فرما که از عهدۀ انجام وظیفه نسبت به خانه من و شهر من و مملکت من برآمده

و پادشاه دادگرم را یاری کند<sup>۱</sup>». و باز آمده است که «ای اهورامزدا به من فرزندی عطا فرما که با تربیت و دانا بوده در هیئت اجتماع داخل شده به وظیفه خود رفتار نماید - فرزند رشید و محترمی که حاجت دیگران را بر آورد - فرزندی که بتواند در ترقی و سعادت خانواده و شهر و کشور خود بکوشد»<sup>۲</sup>.

گزنفون از قول کورش می گوید: «کار بهترین وسیله اجتماعی شدن است... افراد... در نتیجه کار مشترك با هم متحد و صمیمی می شوند...»<sup>۳</sup> ما نمی دانیم که تا چه پایه اسناد این مطلب به کورش صحت دارد، ولی اطلاعات موثقی که از شاهنشاهی و اعمال آن رهبر بزرگ در دست داریم مؤید این مطلب است و از این گذشته اظهارات هرودوت نیز درستی آن را تأیید می کند، زیرا بنا به گفته وی در ایران باستان «تربیت اطفال بسیار ساده و یگانه غرض آن این بود که مردمانی درست و سر بازانی قابل پرورش دهند»<sup>۴</sup>. و باز آمده است که «منظور از تربیت در دوران باستان آن بوده که جوانان را دلیر و فداکار و خردمند و آراسته به زیور اخلاق و بالاخره مفید به حال کشور و جامعه بار آورند»<sup>۵</sup>. و نیز «تربیت را باید مانند زندگانی مهم شمرد و هر کس باید به وسیله پرورش و فرا گرفتن و خواندن و نوشتن خود را به پایگاه ارجمند برساند»<sup>۶</sup>.

مقایسه این مطالب با عقاید مورخان دیگر اثبات می کند که جنبه اجتماعی تربیت به معنی قبول مسئولیت و خدمت به جامعه و حکومت، هدف بزرگ آموزش و پرورش در آن روزگار بود، و با توجه به نظر دیاکونوف که می گوید: «... تمام ایرانیان اعم از نجبا و غیره از حکومت هخامنشی حمایت می کردند»<sup>۷</sup>. می توان استنباط کرد که اقدامات تربیتی

- ۱- پند نامه زردشت، نقل از تاریخ فرهنگ ایران، تألیف استاد عیسی صدیق، ص ۵۷.
- ۲- ر.ك، خرده اوستا، ص ۵۸.
- ۳- گزنفون، کوروشنامه، ص ۵۹.
- ۴- آلبرماله - ژول ایزاک، تاریخ ملل شرق و یونان، ص ۱۳۴.
- ۵- مشکور، محمدجواد، تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، ص ۸۴.
- ۶- ونیداد، نقل از «سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی و آموزش در ایران» به قلم غلامحسین صدری افشار، ص ۲۶.
- ۷- دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۱۳۶.

در جلب حمایت مردم و وفاداری آنان به نظام اجتماعی با توفیق قابل ملاحظه همراه بوده است .

در جای دیگر گزنفون این معنی را در تربیت شخص کورش و نیز ابتکار ایرانیان را در پرورش افراد به منظور خیرخواهی و خدمت در طریق خیر عمومی یاد آور می‌شود : « کوروش بر طبق سنن وقواعد و آداب ایرانی رشد و پرورش یافت . این آداب در عصری که غالب کشورها به خیر عامه توجهی نداشتند ، بیشتر معطوف به خیر عامه و مصالح مملکتی بود . » این حقیقت نه تنها در تربیت کورش و اعمال و افکار وی تجلی داشت ، بلکه در شخصیت برخی از شاهنشاهان دیگر نیز مشهود بود . از قول گیرشمن در شرح شخصیت داریوش گفتیم که « احساس ملیت » از خصوصیات مهم آن شاهنشاه مدبر بود .

این هدف کلی تعلیم و تربیت ، چنان که در بحثهای آینده خواهیم دید ، در اکثر اقدامات تربیتی و فضائل و سجایای اخلاقی و ویژه‌ای که به کودکان تعلیم داده می‌شد ، انعکاس آشکار داشت و از سوی دیگر با ویژگیهای فرهنگ ایران و فلسفه زندگی مردم کاملاً سازگار بود . اما در این میان دو جریان متضاد به طور متناوب در فرهنگ ایران مشاهده می‌شد و این دو جریان با سنت شاهنشاهی و نشیب و فراز تمدن ایرانی منطبق بود . جریان نخست سادگی زندگی و بردباری و قناعت مردم در ادواری است که شاهنشاهی با اراده و کوشا زمام امور را در دست داشت و مردم را به سخت‌کوشی و سازندگی ترغیب می‌کرد . جریان دوم تجمل بیش از اندازه و افراط در خوشی و عیش و نوش در اوقاتی بود که رهبری نسبتاً ضعیف بر سر نوشت مردم تسلط داشت و به جای تشویق مردم به سعی و کوشش ، به لذت بردن از نعماتی که اسلاف اندوخته بودند و به خوشگذرانی اکتفا می‌کرد و دیگر از آن سادگی و سازندگی گذشته اثری مشاهده مشهود نبود .

### برنامه آموزشی

اطلاعاتی که در باب برنامه آموزشی کودکان و جوانان ایران باستان به روزگار کنونی رسیده ، اندکی مغشوش است و به خوبی روشن نمی‌سازد که حدود این مطالب از نظر

۱- گزنفون ، کوروشنامه ، ص ۴ .

محتوی و مقدار هر يك و سنی که باید هر مطلبی آموخته شود چیست و کدام است . و نیز با آنکه آموزش صورت طبقاتی داشت و تعلیم و تربیت طبقه متعین با طبقه رنجبر و انبوه مردم متفاوت بود ، گاهی مورخان ضمن بیان مواد برنامه آموزشی به لفظ عام سخن می گویند و وضع و شریف را از یکدیگر متمایز نمی کنند .

در کتاب تاریخ فرهنگ ایران برنامه تعلیم و تربیت ادوار پیش از اسلام شامل سه بخش عمده معرفی شده است: ۱- پرورش اخلاقی و دینی ۲- تربیت بدنی ۳- تعلیم خواندن و نوشتن و حساب برای طبقات خاص<sup>۱</sup>. در جای دیگر در همین کتاب از «تعلیمات عالی و فنی» سخن به میان آمده است.

هرودوت گفته است که پسران پارسیان از پنج تا بیست سالگی در سه چیز ، اسب سواری و تیراندازی و راستگویی تعلیم می گیرند . ویل دورانت نیز با تلخیص آثار تاریخ نویسان عهد باستان در این باره می نویسد که «فرزندان تاسن پنج سالگی به اختیار مادر و از پنج سالگی تا هفت سالگی تحت سرپرستی پدر بودند و در این سن به مدرسه داخل می شدند . تعلیم و تربیت غالباً منحصر به فرزندان اعیان و ثروتمندان بود و معمولاً این کار به وسیله کاهنان صورت می گرفت . یکی از اصول رایج آن بود که محل مدرسه نزدیک بازار نباشد ، تا دروغ و دشنام و تزویری که در آنجا رایج است مایه تباهی حال کودکان نشود . کتابهای درسی اوستا و شرحهای آن بود و مواد درسی شامل مسائل دینی و طب و حقوق می شد . . . پسران طبقات پایین اجتماع در مدرسه خواندن نداشتند و تنها سه چیز را می آموختند : اسب سواری و تیراندازی و راستگویی . تعلیمات عالی تا سن بیست یا بیست و چهار سالگی ادامه می یافت و به بعضی از فرزندان اشراف تعلیمات مخصوص می دادند که برای فرمانداری استانها و تصدی مشاغل دولتی مهیا شوند ، ولی آنچه برای همه مشترك بود ، فرا گرفتن فنون جنگ بود . زندگی دانشجویان در مدارس عالی بسیار دشوار بود ، شاگردان صبح زود بیدار می شدند و مسافت زیادی را می دویدند و براسبان سرکشی سوار می شدند و به سرعت می تاختند ، دیگر از کارهای این مدارس

---

۱- عیسی صدیق ، تاریخ فرهنگ ایران ، ص ۶۲ .



شناوری و شکار جانوران و دنبال کردن دزدان و کشاورزی و درختکاری و طی کردن مسافتهای درازی در گرمای شدید تابستان یا سرمای جانگزای زمستان بود، آنان را چنان پرورش می‌دادند که بتوانند تغییرات هوا را نیکو تحمل کنند و با خوراک خشن ساده بسازند و بی آنکه سلاح و لباسشان تر شود از رودخانه‌ها بگذرند. این گونه تعلیمات بوده است که در لحظاتی که فردی که فرزندش می‌توانست تنوع و درخشندگی فرهنگ و تمدن یونان را فراموش کند، اسباب سرور خاطر او را فراهم می‌آورد.<sup>۱</sup>

در این شرح مطالبی راجع به مواد آموزشی طبقات مختلف و سطوح گوناگون آموزش از دبستان تا سطح عالی مشاهده می‌شود. از این گذشته می‌توان دید که از فرزندان طبقه اشراف نیز عده‌ای معین تعلیمات خاص برای تصدی استانداری و مشاغل عالی می‌دیده‌اند. ولی در ضمن گفته شده است که «خط نویسی را ایرانیان سرگرمی زنانه می‌پنداشتند و کمتر در بند آن بودند که از عشق‌ورزی و جنگاوری و شکار دست بردارند و به کار نویسندگی اشتغال ورزند و اثری ادبی ایجاد کنند»<sup>۲</sup>.

از مجموع مطالبی که به عنوان موضوع برنامه تربیتی ایرانیان روزگار پیش از اسلام نقل شد، چنین برمی‌آید که تربیت بدنی و ورزشهایی از قبیل سواری و تیراندازی و چوگان بازی و شکار و شناوری و فنون جنگی در بر نامه مقام اول را داشته و آموزش مذهبی و تعلیم خط و سواد و علوم و فنون بعد از آن جای داشته است.

کریستن سن از وجود قصه‌های تاریخی سخن می‌گوید که در عهد ساسانی بسیار مورد پسند بوده است، «متن برخی از این رمانها که از تاریخ ساسانیان حکایت می‌کند و در آخرین قرن سلطنت این دودمان تألیف یافته، موجود است، ولی نگارش آن از قرون بعد از انقراض ساسانی است، مانند کارنامک ارشیر پاپکان و مازیگان چترنگ (بازی شطرنج)<sup>۳</sup>». گزنفون درباره داستانها و قصه‌هایی که در جمع جوانان گفته می‌شد و آنها را سرگرم و شادمان می‌کرد سخن گفته است. ظاهراً غالب این قصه‌ها مربوط

۱- ویل دورانت، مشرق گاهواره تمدن، ص ۲۳-۵۲۲.

۲- ر.ک.، ص ۲۵-۵۲۴.

۳- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۷۷.

به سرگذشت قهرمانها و شاهان گذشته بوده است .

بازی شطرنج ، پس از آنکه از هند به ایران آمد ، به جوانان تعلیم می شد و از جمله تفریحات و سرگرمیهای مطلوب به شمار می رفت . از تعلیم موسیقی به خصوص در عهد ساسانیان نیز یاد شده است . شاهنشاهان به موسیقی علاقه وافر داشتند و حتی در شکارگاهها مغنیان را همراه می بردند و شاه و درباریان در اثنای تاخت و تاز از شنیدن نعمات و الحان دل انگیز شادمان می شدند<sup>۲</sup> . بدیهی است که وجود خنیاگران و موسیقیدانان گواه آن است که فن موسیقی به صورتی تعلیم می شده است .

ظاهراً آموزش ابتدایی تا پانزده سالگی طول می کشیده و علاوه بر تعلیم موادی که از آنها یاد شد ، در تربیت اخلاقی سخت مراقبت می شده است . « اطفال به مکتب می رفتند تا ادب بیاموزند و رؤسا و مراقبینشان اکثر اوقات روز مراقب حال آنان بودند و قضاوت و عدالت را میان آنها مجری می داشتند ، زیرا در بین اطفال نیز مانند اشخاص مسن همان اتهامات دزدی و خدعه و بیحرمتی و حیله و ناسزاگویی و این قبیل ذمائم اخلاقی وجود دارد و اگر طفلی مرتکب این نوع تقصیرات می شد ، پس از ثبوت جرم مجازات می شد ، ولی اگر کسی بهتان ناروایی به دیگری وارد می ساخت و از عهده اثبات آن بر نمی آمد ، دچار مجازات می شد ... وقتی می دیدند طفلی در برابر احسان از حقشناسی و نگه داشتن حرمت و لینعمت خود سر باز زده است ، سخت تنبیه می شد ... باید توجه داشت که حق ناشناسی پیوسته همراه با وقاحت و بیشرمی است ... اطفال را به اعتدال مزاج خومیدادند ... اطاعت و وظیفه شناسی منحصر به اطفال نبود ، بلکه بزرگتران نیز موظف بودند که حرمت مهتران خود را نگه دارند ... به اطفال آداب غذا خوردن و نوشیدن می آموختند . آنان را به قناعت در مصرف خوراک تشویق می کردند ، در واقع بزرگتران نیز بدون اجازه مر بیان خود بر سر غذا نمی نشستند . علاوه بر این اطفال مجاز نبودند بامادران خود غذا بخورند ، بلکه در خدمت مر بیان و در ساعاتی که مقرر نموده بودند صرف غذا می کردند ، اطفال از خانه خود نان و سبزی و همچنین ظرفی

۲- سایکس ، تاریخ ایران ، ص ۶۴۲ .

برای نوشیدن آب می‌آوردند، هر وقت تشنه می‌شدند آب از رودخانه می‌آشامیدند، علاوه بر این تیراندازی و پرتاب نیزه اجباری بود. این بود مجملی در باره آداب و تعالیمی که اطفال از آغاز کودکی تا سن شانزده سالگی می‌آموختند و از این سن به بعد وارد جرگه بالغان می‌شدند.<sup>۱</sup>»

در دوره نوجوانی که از پانزده یا شانزده سالگی آغاز می‌شد، ظاهراً تربیت دینی اهمیت بیشتری کسب می‌کرد. کریستن سن می‌نویسد که «پانزده سالگی سن ختم تربیت بدنی و اخلاقی بود، چنان که از کتاب پهلوی موسوم به پند نامک زردشت برمی‌آید، هر جوانی بایستی در این سن اصول دیانت را از روی اوستا و زند بداند، و سرنوشت و تکالیف آده‌میزاد را بشناسد.<sup>۲</sup>» این ترتیب که در زمان ساسانیان مراعات می‌شد، در عهد هخامنشیان نیز معمول بود. گزنفون می‌نویسد که «... برای اطفالی که به سن بلوغ می‌رسیدند، دستورالعمل تربیتی ذیل اجرا می‌شد: در ظرف ده سال از تاریخی که از سن طفولیت پا بیرون می‌نهادند... در اطراف بناهای دولتی بیتوته می‌کردند و این سنت بدین جهت مجری می‌شد که هم بناهای دولتی را حراست نمایند و هم به اعتدال مزاج خوبگیرند... در واقع تربیت جوانان در این سن محتاج مراقبت خاصی است. در مدت روز در اختیار مریان خود بودند که آنان را به کارها و کمکهای عمومی می‌گماشتند و چنانچه ضرورت ایجاب می‌کرد در تمام مدت روز نیز در اطراف بناهای دولتی توقف می‌نمودند... این جوانان در صورت ضرورت از طرف بزرگان شهر مأمور حفاظت و کشف بدکاران، تعقیب دزدان و این قبیل امور که محتاج به چابکی و نیرومندی است می‌شدند... دسته‌ای از جوانان که در شهر ساکن هستند به همان تمریناتی که در ایام طفولیت عادت نموده‌اند، یعنی تیراندازی و نیزه پرانی اشتغال می‌ورزیدند، در بین جوانان، در این قبیل آزمایشها رقابت بسیاری وجود دارد. برخی از اوقات این رقابتهای به صورت مسابقه درملا<sup>۳</sup> عام به نمایش گذارده می‌شود و جوایزی بین برندگان مسابقه توزیع

۱- گزنفون، کوروشنامه، ص ۶-۷.

۲- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۳۹.

می نمایند<sup>۱</sup>». در کار تربیت جوانان نکته جالب آن است که علاوه بر تربیت دینی و اخلاقی و تربیت بدنی، مسابقه و رقابت و توزیع جوایز نیز معمول بوده است. هر چند که در این زمینه اطلاعات منظم کم است و شاید مسابقات ورزشی ایرانیان مانند یونانیان دارای نظم و ترتیب نبوده است، ولی این امر در ایران سابقه ممتد داشته، چنان که در توضیح خصوصیات اخلاقی کوروش گفته شد که آن شاهنشاه در مسابقات شرکت می کرد و اصول جوانمردی را در مسابقات با سوساوس زیاد رعایت می کرد. این مسابقات ظاهراً در سراسر ادوار پیش از اسلام و حتی بعد از آن در رشته های مختلف ورزشی و جنگاوری ادامه داشته است. در شاهنامه شواهد بسیار راجع به این گونه رقابتها و نوع تعلیمات ورزشی وجود دارد:

سیاوش از ایوان به میدان گذشت	به بازی همی گرد میدان بگشت
چو گرسیوز آمد بینداخت گوی	سپهبد سوی گوی بنهاد روی
چو او گوی در خم چوگان گرفت	هماورد او خاک میدان گرفت
ز چوگان او گوی شد ناپدید	تو گفتی سپهرش همی برکشید
چنین گفت با لشکر نامجوی	که میدان شمارا و چوگان و گوی
سیاوش از ایرانیان شاد شد	بسان یکی سرو آزاد شد

در پایان دوره جوانی، که برخی آن را بیست و برخی دیگر بیست و پنج سالگی تعیین کرده اند، جوانان مورد آزمایش دانشمندان و هیربدان و دستوران قرار می گرفتند<sup>۲</sup>. ذکر نام این سه دسته از ممتحنان گواه آن است که جوانان، علاوه بر تربیت بدنی، مهارتهایی چون خط و سواد و فنون دیوانی، علوم، و نیز معارف مذهبی می آموخته اند و شاید این امتحان برای گواهی شایستگی افراد جهت قبول مسئولیتهای بزرگسالان صورت می گرفته است. بیان دیگر گزنفون مؤید این نظر است. وی می گوید «کسانی که دوران جوانی را در جرگه این جوانان طی کرده اند، می توانند وارد دسته مردان کامل

۱- گزنفون، کوروشنامه، ص ۷-۸.

۲- ر.ک. ص ۴۳۹.

باشند و به مناصب و افتخارات عمومی نائل آیند، در صورتی که کسانی که از جرگه اطفال وارد دسته جوانان نشده‌اند، نمی‌توانند به جرگه مردان کامل وارد شوند... کسانی که دوران مردی را بدون ارتکاب تقصیری طی کرده‌اند، وارد جرگه پیرمردان می‌شوند. بدین قرار کسانی که وارد جرگه پیرمردان می‌شوند، آنهایی هستند که همه مراتب قبلی را به نحو احسن طی نموده باشند.»

از این شرح چنین برمی‌آید که آموزش کودکان و جوانان، دست کم گروهی از آنان که می‌بایست برای تصدی مناصب مهم تربیت شوند، از پنج یا هفت سالگی تا کهنسالی تحت نظارت حکومت یا دستگاه آموزشی زمان بوده‌اند و در این میان به تدریج تکامل فرد سخت توجه داشته‌اند. ظاهراً فرهنگ عهد هخامنشی و بعد فرهنگ ساسانی به رشد و تکامل افراد اهمیت بسیاری داده‌اند و شرط ارتقا به مرحله بالاتر و احراز شایستگی جهت قبول مسئولیتها و برخوردار شدن از امتیازات مرتبه بعد را مستلزم توفیق در مراتب قبلی می‌دانسته‌اند. این نظارت دقیق در پرورش افراد از کودکی تا کهنسالی بسیار شباهت به وضع برخی از جوامع امروزی دارد که، برای رسیدن به هدفهای معین، افراد را در سراسر عمر به دقت تحت انضباط تربیتی خاص بار می‌آورند. شواهدی که در این باب وجود دارد گویای آن است که فرهنگ ایران باستان، دست کم در برخی از ادوار، در این امر مهم سخت کامروا بوده است. نکته دیگر وجود نوعی آموزش سراسر عمر است که در زمان کنونی فکر مر بیان را به خود مشغول داشته و یونسکو ضمن اقدامات مربوط به سال جهانی تعلیم و تربیت در سال ۱۹۷۰ به طور جدی در لزوم آن تأکید کرده است. گزنفون در توضیح اهمیت این نوع آموزش در مراحل متوالی زندگی می‌نویسد: «از تاریخی که دوره بلوغ جوانی پایان می‌یابد [افراد]... نخست مانند جوانان بالغ خود را در تحت اختیار زمامداران شهر قرار می‌دهند که آنان را برای امور مملکتی مورد استفاده قرار دهند. زیرا در این سنین عمر است که مردان بدون اینکه از نیروی بدنیشان کاسته شده باشد، صاحب تدبیر و فراست‌اند و از پند و راهنمایی‌شان استفاده می‌شود.»

در عهد ساسانی برنامه آموزش کاملتر و پیچیده‌تر می‌شود، به خصوص در سطح

آموزش عالی تنوع مواد برنامه کاملاً آشکار است. در متن پهلوی « خسروی کواتان و ریتک» یعنی خسرو نوشیروان و غلامی از خدمتگزاران وی، برنامه آموزشی این غلام چنین معرفی شده است «در سن مقرر او را به مدرسه گذاشته اند و قسمتهای مهم اوستاوند را مانند یک هیربد در آنجا از بردکرد، سپس در تعلیمات متوسطه ادبیات و تاریخ و فن بیان و هنر اسب سواری و تیراندازی و نیزه بازی و به کار بردن تبرزین را آموخته، موسیقی و سرود و ستاره شناسی را فرا گرفته، در شطرنج و سایر بازیها به حد کمال رسیده است. آنگاه غلام معلومات دیگری را در طبخاخی، لباس پوشی و غیره... به پادشاه عرضه می کند.» در متون مختلف طب و حقوق و دامپزشکی و فنون فرماندهی و فرمانداری جزء آموزش عالی به حساب آمده است. علاوه بر این در تربیت دبیران و هیربدان به آموختن سبک و فرم نگارش اهمیت بسیار می داده اند. « ایرانیان همیشه آراستگی صورت ظاهر او را مهم می شمرده اند. اسناد رسمی و نامه های خصوصی همیشه می بایست به صورت مصنوع و سبک مقرر تحریر گردد. در این نامه ها نقل قول بزرگان و نصایح اخلاقی و بندهای دینی و اشعار و... لطیفه و امثال آن وارد می شد و مجموعه بسیار ظریفی تشکیل می داد، مقام و رتبه مخاطب و نویسنده را در طرز استعمال کلمات رعایت می نمودند. همان عبارت پردازی و تصنیفات ادبی، که در اغلب کتب پهلوی و در اکثر بیانات پادشاهان هنگام جلوس می بینیم، در مکاتباتی که زمامداران بزرگ دولت ساسانی فیما بین خودشان یا با دول خارجه می کرده اند، آشکار است.<sup>۱</sup>»

بدین ترتیب می بینیم که در ادبیات علاوه بر محتوی، سبک و فرم نیز مورد توجه بوده است. روایات متعددی که درباره گروه کثیری از مترجمان و دبیران به ما رسیده، حاکی است که این عده به صورتی که امروز بر ما مجهول است تعلیم می گرفته اند. مخصوصاً در زمینه ادبیات که در حیات ملی اهمیتی بسزا داشت باید روش تعلیم خاصی وجود داشته باشد و شواهد موجود نیز این نظر را تأیید می کنند. گیرشمن گفته است که

۱- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۳۹.

۲- ر.ک. ص ۱۵۳.

« ادبیات ملی و عمومی که از نسلی به نسل دیگر با روایات شفاهی منتقل می‌شد و از معتقدات مردم و حیات ملت متمتع می‌گردید در عهد ساسانیان جای خود را به ادبیات مکتوبی داد که به منظور قرائت درباریان و اشراف تحریر می‌شد. »

آموزش مواد پزشکی و ریاضی و برخی علوم تجربی تا حدی وضعی روشن دارد، اما در شاهنشاهی وسیعی که شهرسازی، راهسازی، سد سازی، بازرگانی، دریانوردی، ساختن جنگ افزارها و گردونه و ارابه، پارچه بافی و قالیبافی و هنرهای تزئینی بازار گرمی داشت، باز برای تعلیم این فنون باید راه چاره‌ای، ولو به شیوه استاد و شاگردی، وجود داشته باشد. در رشته نجوم ایرانیان به گاه‌شناسی و گاه‌شماری توجه کردند و جدولهای نجومی ترتیب دادند و با استفاده از تقویمهای مصری در تقویم ایران اصلاحاتی وارد کردند که تا پایان عهد ساسانیان معمول بود. اگر فرهنگ ایران این فنون را، به صورتی که کمابیش بر ما مجهول است، به فرزندان خود تعلیم نمی‌داد، این همه علوم و فنون چگونه می‌توانست متجاوز از هزار سال رشد یابد و گسترده شود و پس از آن مورد استفاده اعراب و دیگران قرار گیرد؟

**در حقوق و طب، کارآموزی عملی رواج داشته است، چنان که جوانان را در دادگاهها حاضر می‌کردند تا از طریق مشاهده بارموز دادگستری آشنا شوند و در پزشکی مجریان و جانپان مستحق اعدام را برای تجربه‌های طبی زنده نگاه می‌داشتند. هیئتی تسیانگ جهانگرد چینی از محصولات عمده ایران یاد کرده و طلاسازی و نقره سازی و مس کاری و تهیه بلور کوهی و مروارید کمیاب، بافتن پارچه‌های ابریشمی و پشمی و قالیبافی و نظائر آنها را نقل کرده است. تردیدی نیست که بنیادگذاران این صنایع راهی برای تعلیم آنها اندیشیده بودند و گر نه دوام و انتقال آنها به نسلهای بعد قابل تصور نبود.**

۱- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۴۰۵.

۲- ر.ک. ص ۴۴۲.

## شاهنشاهان و تعلیم و تربیت

در کشوری که نیروی اراده شاه و نفوذ کلمه او برتر از هر قدرت دیگر بود، بیگمان آنچه ساخته و پرداخته می‌شد، به‌خصوص امر مهمی چون آموزش و پرورش و اقدامات مربوط به آن از نظر شاه پنهان نمی‌ماند و باید به‌تصویب شخص وی رسیده باشد. علامه براین، شاهنشاهان خود نیز، با اختلاف مراتب و استعداد، از آموزش و پرورش زمان خویش کم یا بیش بهره و نصیبی داشتند و نیز از اقدامات تربیتی حمایت می‌کردند. در گفتگو از مغان آمده است که «شاهان شاگردان ایشان بودند و تا با آنان مشورت نمی‌کردند به کارهای مهم بر نمی‌خواستند»<sup>۱</sup>. تربیت شاهنشاهان ایران در عهد باستان بدان پایه مهم بود که نظر یونانیان را به‌خود جلب کرد و گزنفون را واداشت که کتاب «کوروشنامه» خود را به شرح تربیت آن شاهنشاه نامدار اختصاص دهد. هرچند که این کتاب با افسانه آمیخته شده است، ولی متضمن حقایق مهمی است که مورد استناد اکثر مورخان و نویسندگان بعد از وی قرار گرفته است.

در باب آموزش و پرورش کوروش و برخی از پادشاهان هخامنشی نیز مانند بسیاری از جهات زندگی آنان سخنان ضد و نقیض بی‌شمار است. سایکس اظهار عقیده کرده است که نخستین پادشاهان ایران خواندن و نوشتن نمی‌دانسته‌اند و نیز با استناد به کتاب استر در تورات می‌گوید که آنان به‌استماع افسانه‌های تاریخ، که از روی کتاب یا متنی دیگر خوانده می‌شده است، علاقه داشته‌اند<sup>۲</sup>. ولی هم‌گزنفون و هم نویسندگان بعدی خلاف این ادعا را بیان کرده‌اند. دیاکونوف می‌نویسد که «به‌شهادت کزانیف لیدیانین، مؤسس سلسله هخامنشیان، کوروش به وسیله مغها تربیت شد و در تحت نظر و سرپرستی آنان حکمت و فلسفه آموخت»<sup>۳</sup>. این مطلب با روایات مربوط به سخنان پرمغز و ذکر حکایات متناسب با مصلحت وقت، که به کوروش نسبت داده‌اند، و همچنین با افکار عالی و عمیق وی در منشور عالی بابل تطبیق می‌کند. تراوش آن سخنان حکیمانه از انسانی بی‌بهره

۱- ویل دورانت، مشرق گاهواره تمدن، ص ۵۴۸.

۲- سایکس، تاریخ ایران، ص ۲۲۸.

۳- دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۹۵.



از نعمت دانش و حکمت ، بسیار بعید است و بنا بر این نمی توان ادعای سایکس یا هر کس دیگر را در این باب منطقی دانست .

گزنفون می نویسد «کوروش بنا بر سرودها و تصانیفی که تاکنون حفظ شده است ، طفلی بود به غایت زیبا ، صاحب خصال سی بس نیکو و خلقی شریف و بار آفت ، و هواخواه مطالعه و تحصیل و عاشق افتخار و پیروزی.» وی اضافه می کند که «کوروش بر طبق سنن و قوانین و آداب ایرانی رشد و پرورش یافت .» و بعد توضیح می دهد که این آداب معطوف به خیر و سعادت عامه مردم و مصالح مملکت بود<sup>۱</sup> . اگر این مطالب صحت داشته باشد - و از شرح احوال خود کوروش و برخی دیگر از شاهنشاهان باستان می توان استنباط کرد که صحیح بوده است - در تربیت پادشاهان علاوه بر تعلیم خواندن و نوشتن ، آموختن حکمت زمان و علاقه به مصلحت مملکت و خیر عمومی واجد اهمیت فراوان بوده است . این عشق و علاقه از شواهدی که راجع به خصوصیات شخصیت داریوش نقل کردیم به خوبی استنباط می شود . بنا به متن یکی از کتیبه ها داریوش حقیقت و عدالت را دوست می داشت و از احساس ملیت برخوردار بود . در همان کتیبه از اهورامزدا می خواهد که مملکت او را از هجوم دشمن ، دروغ و خشکسالی محفوظ بدارد<sup>۲</sup> .

گزنفون در جای دیگر از استاد کوروش سخن می گوید که او را تعلیم داده بود تا در امور کنجکاوی کند و در هر امری از مخاطب خود جو یای دلیل باشد . در این شرح آمده است که کوروش طالب کسب همه قسم اطلاعات بود و می کوشید تا هر نکته ای را به تمام و کمال فرا گیرد<sup>۳</sup> .

در تربیت کوروش و شاهنشاهان دیگر تربیت بدنی و آموختن سواری و تیراندازی و همچنین فنون جنگی اهمیت بسیار داشت . کوروش از سالهای کودکی به سواری و شکار عشقی وافر داشت و در بزرگسالی از شکار برای تعلیم فنون جنگی و ایجاد آمادگی بدنی

---

۱- گزنفون ، کوروشنامه ، ص ۴ .

۲- گیرشمن ، ایران از آغاز تا اسلام ، ص ۱۷۱-۱۷۰ .

۳- گزنفون ، کوروشنامه ، ص ۱۹ .

استفاده می‌کرد. «درشکار مانند يك آرایش جنگی حرکت می‌کنند و توجه خاص شاه به این امر مؤید بر این قول است که شکار در نظرش مکتب جنگ و میدانی برای تمرین فنون حربی است»<sup>۱</sup>

چنان‌که در تشریح شخصیت و خصال کوروش گفتیم، وی همواره در اعتدال خلق و خوی و تهذیب رفتار خود می‌کوشید و خویشان را در فنون و تدابیر جنگی پخته‌تر می‌ساخت و این کوششها را به منظور تربیت و ارشاد دیگران تعقیب می‌کرد. موضوع بسیار مهم دیگر در تربیت و نشوونمای وی تعلیماتی بود که به منظور اکتساب مهارت در فرماندهی اخذ کرد. در این تعلیمات حتی به مسائل روانی و تقویت روحیهٔ سربازان و رابطه فرمانده با افراد خود توجه شده است. پدر کوروش به‌وی گوید «پسرم آیا معلمی که اکنون دستمزدش را از من می‌ستانی به تو یاد داده است که یکی از وظایف بزرگ فرماندهی حفظ صحت و عافیت و نیروی سربازان است - آیا از حیل‌های جنگی شمه‌ای بیان نموده است یا نه ... آیا به تو آموخته است چگونه رشادت و جسارت سربازان را تهییج کنی؟ آیا تعالیمی داده است که چگونه اطاعت افراد را نسبت به فرمانده می‌توان تأمین کرد؟»<sup>۲</sup>

در جای دیگر از لزوم ابتکار و خلاقیت در تربیت کوروش سخن به میان آمده است. از قول پدر وی گفته شده است که «ای فرزند، حال که تومی خواهی کلیه فنون رزمی و حیل‌های جنگی را بیاموزی نباید به آنچه آموخته‌ای اکتفا نمایی، بلکه فرمانده لایق کسی است که به هنگام ضرورت از این قبیل تدابیر ابداع کند و در برابر دشمن صاحب ابتکار باشد. باید مانند نوازندگان بود که فن خود را محدود به آنچه آموخته‌اند نمی‌نمایند، بلکه بی‌وسه در صدد تنظیم و پرداختن آهنگهای جدید و وزنهای ابتکاری هستند. و به همان قرار که در موسیقی تصانیف جدید مورد پسند و اقبال عامه است، در جنگها نیز ابداعات جدید دارای ارزش بیشتری است، زیرا بهتر دشمن را فریب می‌دهد»<sup>۳</sup>.

۱- ر.ك. ص ۷ .

۲- ر.ك. ص ۳۹-۴۰ .

۳- ر.ك. ص ۴۸ .

پدر کوروش به فرزند خود توصیه می‌کند که نزد سرداران بزرگ و کارآزموده برود و در موارد مختلف راجع به فرماندهی و لشگرکشی از آنان نکاتی بیاموزد<sup>۱</sup>،

نشانه‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه شاهنشاهان هخامنشی معلمان و افراد دانشمندی در دربار داشته و حتی به‌هنگام مسافرت آنان را همراه خود می‌برده‌اند. در مورد تأثیر فرهنگ ایران در فرهنگ یونان گفتیم که «دموکریست» و «پروتاگوراس» از حکمای یونان از مغهای ایرانی و کلدانیان تعلیم می‌گرفته‌اند. این معلمان را خشایارشا، به‌هنگامی که میهمان پدر این دو فیلسوف بود، برای تعلیم فرزندان میزبان در اختیار وی گذارده بود. اگر این روایت درست باشد، علاقه دست‌کم برخی از پادشاهان هخامنشی به‌همنشینی با مردمان دانشمند و مطلع اثبات می‌شود و این امر حمایت آنان را از آموزش و پرورش می‌رساند. علاوه بر این «شاهنشاهان هخامنشی در پیشبرد پزشکی نقشی بسزا داشته و علاوه بر آن که در سرزمین ایران خدماتی انجام دادند نزد اقوام و ملل دیگر نیز ارجح کم‌نظیری داشتند...

«از آن گذشته شاهنشاهان هخامنشی علاوه بر وظائف کشورداری در امور خیریه و جایگاه بیماران (بیمارستانها) و امکان‌عام‌المنفعه و درمان بینوایان و بیماران کوشا، بوده‌اند<sup>۲</sup>».

یکی از ایرادهایی که به کورش گرفته‌اند، این بود که به سبب کثرت مشغله و لشگرکشی‌های بی‌پای از تربیت فرزندان خود غافل‌ماند و پرورش آنان را به زنان وا گذاشت و زنان نیز موافق طبع خود آنان را در ناز و نعمت بار آورده‌اند. حاصل این تربیت زنانه آن بود که فرزندان مرد بزرگی چون کوروش خودخواه و خودسر بار آمدند و اجازه نمی‌دادند که ناصحان مشفق برخلاف رأی آنان سخنی بگویند، در عوض از اطرافیان خویش انتظار داشتند که پیوسته از ایشان تعریف و تمجید کنند. چنین وضعی به رواج چاپلوسی و مداهنه منجر شد. در حقیقت این یکی از نقائص عمومی مردان بزرگ‌روزگار

۱- ر.ک.، ص ۳۹.

۲- دکتر محمود نجم‌آبادی، «سیر و تحول علوم طبی در ایران و شاهکارهای طبی پزشکان ایرانی»؛ گوشه‌ای از سیمای تاریخ و تحول علوم در ایران؛ ص ۳۸-۳۷.

است که به دو صورت در فرزندان خود اثر سوء به جای می‌گذارند. نخست آنکه به علت غرق شدن در مسئولیتها و کارهای شخصی از حال فرزند غافل می‌مانند. در چنین وضعی شخصیت کودک و نوجوان به صورتی يك طرفه از خصوصیات زنانه مادر اثر می‌پذیرد و بخشی که باید با تأثیر صفات مردانه تضح یابد، ناقص می‌ماند. روانشناسان گفته‌اند که پدر برای فرزند سرمشق قدرت، اراده و دادگری است و مادر نمونه محبت، ملایمت، فداکاری و گذشت است. مردان بزرگ، که پیوسته گرفتار سودای بزرگی خویش‌اند، غالباً در سالهای نشوونما و نقش‌پذیری فرزند او را فراموش می‌کنند. دومین اثر سوء پدران قدرتمند در فرزند این است که به حد دیگر افراط می‌گیرند و چنان از نزدیک در رفتار و تعلیم او نظارت می‌کنند، که به‌وی فرصت استقلال و ابتکار نمی‌دهند؛ در نتیجه شخصیت ضعیف و ناپخته فرزند تحت سلطه شخصیت قوی و غالب پدر خرد می‌شود.

کوروش اثر نخستین را در فرزندان خود داشت. او چنان غرق در تلاش خود برای گسترش شاهنشاهی ایران بود که آنها را از یادبرد. زنان درباری، که تازه از گمنامی به حشمت شاهانه دست یافته بودند و نیز فاقد عظمت روحی لازم بودند، پسران کورش را چنان بار نیاوردند که مانند پدر درختی تناور و سایه گستر شود. بعید نیست که انگیزه اعمال کمبوجیه ضعیفی بود که او در مقام جانشینی پدر در برابر آن شخصیت استثنائی احساس می‌کرد. فتح مصر به دست کمبوجیه شاید کوششی بود برای اینکه او بتواند به پایگاه بلند پدر ارتقا یابد. او برادر را، که در این سودا رقیب خود می‌دانست، کشت و وقتی که خبر طغیان بردیای دروغین را شنید، خویشتن را در برابر وضع پیچیده‌ای دید که نتوانست با همت مردانه در غلبه بر آن بکوشد و ناگزیر باضعف و درماندگی خودکشی کرد. بیگمان بر خورداری از نعمت و ثروت فراوان اگر با سخت‌کوشی و تلاش همراه نباشد، نتیجه آن بار آمدن شخصیت‌های زبونی است که نه قادر به حفظ ثروت خود خواهند بود و نه جانشین شایسته‌ای برای پدرانی خواهند بود که آن ثروت و نعمت را فراهم ساخته‌اند.

از عهد داریوش بزرگ به بعد تربیت دینی پادشاهان مورد توجه بیشتر قرار گرفت، زیرا خود این شاهنشاه به کیش زردشت معتقد بود و در غالب کتیبه‌ها از ایمان خود

به‌هورامزدا و مغان سخن گفته است. او به پیروی از معتقدات آئین زردشتی شیفته راستی بود و از دروغ تنفر داشت. تربیت دینی و ملی پادشاهان هردومعظوف به پرورش خصایل و سجایای اخلاقی عالی بود. در فصل قبل برخی از فضائل معدودی از شاهنشاهان توضیح داده شد و دیگر حاجتی به تکرار آنها نیست.

از تربیت شاهان اشکانی اطلاعات چندانی به جای نمانده است. شاید بتوان گفت که غالب آنان از کودکان و نوجوانی سواری و تیراندازی و فنون جنگاوری یاد می‌گرفته و با سنت دلآوری و سلحشوری بار می‌آمده‌اند. وجود «مجمع فرزنانگان» نیز در عهد اشکانیان شاهد دیگری است که شاهنشاهان این دوره، دست‌کم حامی و طرفدار اهل دانش و بینش بوده‌اند.

آموزش و پرورش شاهان ساسانی و مرتبه دانش و بینش آنان تا حدی روشنتر از پادشاهان هخامنشی و اشکانی است و حتی برنامه و مواد آموزشی آنان نیز تا حدودی مشخص است. بهرام گور<sup>۱</sup> که بعد به نام وهرام پنجم به تخت نشست، در تحت هدایت منذر تعلیم می‌یافت. روزی به مریبی خود گفت: مرا استادان از خداوندان دانش و فرهنگ بیاور تا مرا دانش و فرهنگ و تیرانداختن و سواری کردن و (سخن و فقه) بیاموزند. منذر گفت: تو هنوز کودکی و اینهارا ندانی و تو کار کودکان کن تا بزرگ شوی. آنگاه بیاورم کسانی را که ترا اینها بیاموزند. بهرام گفت: آری، من به زاد خردم اما خردم خرد بزرگان است. پس منذر استادان و دانایان و تیراندازان جلد و هرگونه دانشمندان روم و پارس گرد کرده بفرستاد<sup>۱</sup>.

نشوونمای اردشیر مؤسس سلسله ساسانی، مانند سالهای رشد و تکامل کوروش بنیادگذار شاهنشاهی ایران، با افسانه آمیخته است. او موبدزاده بود و می‌بایست تربیت دینی استوار داشته باشد. پیریزی شاهنشاهی ساسانی بر دو مبنای دیانت و ملیت به دست وی این مدعا را تأیید می‌کند. از این گذشته در زمان پدر، او مقامی نظامی داشت که خود این امر تربیت نظامی وی را می‌رساند. افسانه مربوط به شرکت او و پسر اردوان در شکار

۱- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۹۵.

وحوادث آن نشان می‌دهد که اردشیر از آن جنبه از آموزش، که تربیت بدنی نام دارد، بهره کافی داشته است. کارنامه اردشیر بابکان، کتابی که به اردشیر نسبت داده‌اند و پندهای حکیمانهای که از او نقل شده و همچنین میل او به گوشه‌گیری در پایان عمر مبین علاقه او به فلسفه و احتمال بهره‌مندی این پادشاه از دانش و نعمت خواندن و نوشتن است. مسعودی می‌نویسد که « اردشیر بابک کتابی دارد که به نام کارنامه معروف است و اخبار و جنگها و جهانگیریهای خویش را در آن آورده است. از جمله نصایح اردشیر که به جا مانده سخنانی است که وقتی پسر خود را به شاهی می‌گماشت به او گفت: پسر من دین و شاهی قرین یکدیگرند و یکی از دیگری بی‌نیاز نیست. دین اساس ملك است و ملك نگهبان دین است. هر چه را اساس نباشد معدوم گردد و هر چه نگهبان نداشته باشد تباهی گیرد.» این بیان معرف تربیت دینی و ادراك سیاسی و فلسفی اردشیر است. از سوی دیگر مقام آموزشی و معلمی او را می‌رساند که به تربیت فرزند توجه تام دارد. در حقیقت اردشیر در بین شاهنشاهان پیش از اسلام از این جهت مقامی ممتاز و بی‌نظیر داشت، زیرا او توانست فرزندی برومند بار آورد که برای پدر جانشینی شایسته باشد و نیز فرزند را از مفاسد و تباهکاریهای ناشی از زیستن در ناز و نعمت مصون نگاهداشت. اردشیر به تربیت صفات اخلاقی و پرورش خصوصیات خلقی آدمیان وقوف کافی داشت و در سخنانی که از وی به یادگار مانده است چون معلمی بصیر و عمیق در اهمیت این امر حیاتی تأکید می‌کند، چنان که می‌گوید «... هیچ کس از مصاحبان و معاشران ملوک به اندازه ندیم محتاج داشتن اخلاق خوب و ادب کامل و دانستن نکات ظریف و لطایف جالب نیست تا آنجا که ندیم می‌بایست با شرف ملوک، تواضع غلامان و با عفت متعبدان، ابتدال و قیحان و باوقار پیران، بذله‌گویی جوانان داشته باشد. هر يك از این صفات را به ناچار می‌بایدش داشت و از مقابل آن بری نمی‌باید بود و هم ندیم باید به سرعت ادراك چنان باشد که از تجربه اخلاق بزرگمردی که همدم اوست مکنون خاطر وی بداند و به دلالت نگاه و اشاره وی تمایزش را ادراك کند و ندیم درست نباشد مگر از زیبایی و جوانمردی

---

۱- مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ص ۲۴۲-۲۴۳.

بهره‌ور باشد. زیبایی ندیم این است که لباسش پاکیزه و بویش مطبوع و زبانش فصیح باشد و جوانمردیش این است که در رغبت نکویان شرمگین باشد و در انجمن موقر نشیند و گشاده‌رو باشد اما نه سبکسر، و به کمال جوانمردی نرسد مگر آنکه از لذت شکبیا بود<sup>۱</sup>.

برخی از پادشاهان ساسانی معلمانی ایرانی، رومی و سریانی داشتند و از دانش یونان و روم استفاده می‌کردند<sup>۲</sup>. آنان دستور دادند که آثار علمی بیشماری از زبانهای یونانی، سریانی و هندی به زبان پهلوی ترجمه شود. شاپور اول و خسرو انوشیروان در این مورد خدماتی بزرگ کردند. هرمز چهارم پادشاه ساسانی خودمردی شایسته و باهوش و تحصیل کرده بود<sup>۳</sup>.

شاهپور اول ضمن همه کوششهای سیاسی و نظامی خود، از فرا گرفتن علم و دانش غافل نبود. گفته‌اند که او حکمت افلاطون را از روی ترجمه پهلوی، که به دستور خود وی صورت گرفته بود، مطالعه کرد. در جندی شاپور نخستین دانشگاه جهان را تأسیس کرد که در آن علوم تجربی و به خصوص طب تدریس می‌شد. هم‌فرومانها و اندرزهای پدر خود، اردشیر را دوباره منتشر ساخت و جزء اصول فکری و اخلاقی و قانونی کشور اعلام کرد<sup>۴</sup>.

خسرو انوشیروان فلسفه را نزد اورانیوس معلم سریانی خود، که طیب و حکیم بود، آموخت. انوشیروان موبدان را گرد می‌آورد و با آنان به بحث می‌نشست تا در تکوین جهان و مسائل فلسفی، مانند اینکه آیا عالم نامتناهی و ابدی است، آیا آفرینش جهان را علتی واحد است یا نه، گفتگو کند<sup>۵</sup>.

زمانی که هفت تن حکیم یونانی به ایران آمدند، انوشیروان از یکی از آنان در

۱- ر.ک. ص ۲۴۰-۲۳۹.

۱- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۴۰.

۲- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۳۶.

۳- سایکس، تاریخ ایران، ص ۶۳۳.

۴- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۱۹.

باره ماهیت روح، کیفیت خواب، قوه مخیله، علت وجود فصول چهارگانه در طول سال، دلیل اینکه چرا پزشکان برای بیماری واحد داروهای مختلف به کار می‌برند، علت جزر و مد دریا، مسائل فیزیکی و زیست‌شناسی پرشهایی به عمل آورد. همه اینها مبین علاقه پادشاهان ساسانی به تعلیم و تعلم است، آنان نه تنها از معلمان خود علم و کمال می‌آموختند، بلکه در تربیت دیگران نیز اهتمام می‌ورزیدند.

بهرام‌گور پادشاهی نیرومند و کامران بود و مردم را به لذت بردن از زندگانی تشویق می‌کرد، مشهور است که به عربی و پهلوی شعر می‌سرود و به چند زبان سخن می‌گفت، موسیقی را بسیار دوست می‌داشت، طبعی سرکش و بی‌آرام داشت، و در شکار بسیار چیره‌دست بود.<sup>۱</sup> اینها جملگی مؤید آن است که او نیز موافق طبع خویش تربیتی خاص یافته بود که در ترویج آن می‌کوشید.

«... یزدگرد پسر بهرام یکی از حکیمان عصر را که در اقصای مملکت بود احضار کرد تا خوی حکیمان پذیرد و برای تدبیر امور رعیت رأی از او فراگیرد و هنگامی که به حضور آمد، یزدگرد بدو گفت: ای حکیم دانشمند سامان ملک به چیست؟ گفت: با رعیت مدارا کردن و حق از ایشان بی‌زحمت گرفتن و مطابق عدالت با ایشان مهربانی کردن و راهها را امن داشتن و انتقام مظلوم از ظالم گرفتن. گفت: مایه صلاح پادشاه چیست؟ گفت: وزیران و دستیاران وی که اگر به صلاح آیند کار ملک به صلاح گراید و اگر تباهی کنند به تباهی رود. یزدگرد بدو گفت: مردم درباره موجبات فتنه سخن بسیار گفته‌اند، به من بگو فتنه از چه زاید و سر بلند کند و چیست که آن را آرام کند و از پیش بردارد؟ گفت: فتنه از کینه‌ها آید و از جسارت عوام زاید که از تحقیر خواص پدید آمده باشد و از گشادگی زبانها به راز دلها و هم از ستم توانگر و طمع تنگدست و غفلت لذت‌جوی و فرصت‌طلبی محروم قوت گرفته باشد و آنچه فتنه را بخواباند علاج واقعه پیش از وقوع کردن است و جایی که هزل شیرین باشد، جدی شدن به هنگام خشم و رضا مآل اندیش بودن<sup>۲</sup>.»

۱- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۰۰.

۲- مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ص ۲۵۷.



حمایت پادشاهان ساسانی از اهل علم و کمال ، علاقه آنان به آموزش و پرورش و استفاده از وجود مردان بزرگ شهره عالم است . در مدرسه جندی شاپور معلمان سریانی، هندی ، یونانی و رومی تدریس می کردند. هفت تن حکیم یونانی که از کشور خود رنجیده خاطر بیرون آمدند، مورد استقبال خسرو انوشیروان قرار گرفتند. بزرگمهر نخست مربی هرمز پسر انوشیروان بود و چون پادشاه دانایی او را مشاهده کرد ، او را برکشید و به مقام وزارت رسانید .

### آموزش و پرورش و طبقات اجتماعی

از ویژگیهای اساسی سازمان آموزشی ایران باستان تفاوت طبقات در نوع تعلیم و تربیتی بود که اخذ می کردند . درمبحث برنامه تربیتی آن روزگار تفاوت برنامه و مواد آموزشی طبقه اشراف و نجبا را با مردم عادی بیان کردیم . برای تشخیص علت این تبعیض و تفاوت باید از قشر بندی تغییر ناپذیر نظام طبقاتی آن عهد یاد کرد . ایران باستان از فرهنگهایی بود که در آن طبقات اجتماعی مرزهای مستحکم و نفوذ ناپذیر داشتند و در آن رفتن از طبقه ای به طبقه دیگر امری نادر و استثنائی محسوب می شد . این رده بندی طبقاتی از یک سو طبقه ای مرفه از اعیان و اشراف پدید آورده بود که ثروت بی حساب داشتند و در تجمل و رفاه بیش از حد غوطه ور بودند ، و از سوی دیگر انبوههای بی شماری از طبقات محروم به وجود آورده بود که در عسرت و تنگدستی گذران می کردند . امتیازات مهم از قبیل احراز مشاغل و مناصب عالی دیوانی و سپاهی و نیز تعلیم و تربیت به معنی اکتساب مهارت خواندن و نوشتن و دانشهای زمان مخصوص طبقه مرفه بود و بدفرموده شاهنشاه آریامهر در کتاب مأموریت برای وطنم عموم مردم را از آموزش بهره مساوی نبود .

نخست باید دانسته شود که چنین تبعیضی مولود تعلیمات آیین زردشت نبود. زردشت پیامبر آموزش و پرورش را برای همه افراد لازم می شمرد و استثنائی بین وضع و شریف قائل نمی شود، چنان که می گوید « اگر شخصی بیگانه یا همدین یا برادر یا دوست برای

فراگرفتن دانش و هنر نزد شما آید بپذیرید و آنچه خواهد به او پیاموزید<sup>۱</sup> و نیز در بند نامه آذربابا را سپندان آمده است که «اگر ترا فرزندی خردسال باشد او را به دبستان بفرست زیرا فروغ دانش چون دیده روشن و بیناست<sup>۲</sup>». در این دو بیان متین بین بیگانه و دوست، همدین و برادر تفاوتی مشاهده نمی شود و گوینده به لفظ عام به مردم خطاب می کند که فرزندان خود را به دبستان بفرستند تا کسب دانش کند.

دوم، اگر سخنانی که گزنفون به کوروش نسبت می دهد صحیح باشد، آن شاهنشاه نامدار نیز متوجه این تبعیض و تفاوت بود و آن را عادلانه نمی دانست. روزی او از یاران خود پرسید «یاران من، آیا به این نقیصه پی برده اید که در سرزمین ما عده ای از افراد هستند که بمانند ما تعلیم و تربیت نیافته و از بعضی مزایا محروم مانده اند؟ و آیا معتقدید که آن عده در جمع ما یا در روزگار همان ارزش را دارند که ما داریم؟<sup>۳</sup>» بدین ترتیب نه آیین زردشت تبعیض بین مردم و طبقات مختلف را جایز می شمرد و نه بنیانگذار شاهنشاهی ایران، ولی علت اساسی وجود چنین تبعیضی بی تردید مقتضیات زمان بود که در آن آموزش و پرورش اجباری و عمومی اصولاً مطرح نبود و آموختن سواد و دانش نظری و معلومات لفظی برای همه مردم نه لازم بود و نه ممکن. بدین سبب «پسران [طبقات] پایین اجتماع زحمت درس خواندن نداشتند و فقط اسب سواری و تیراندازی و راستگویی را می آموختند<sup>۴</sup>».

بدین ترتیب، فرزندان بزرگان جدا از فرزندان طبقات پایین و غالباً در دربار تربیت می شدند. شاید برای طبقات متوسط نیز مدارس وجود داشت اما همه مردم نمی توانستند فرزندان خود را به این گونه مدارس بفرستند. گزنفون می نویسد «کلیه افراد ایرانی مجازند اطفال خود را به مدارس عمومی اعزام دارند. باید دانست که اعزام اطفال به مدارس برای کسانی است که احتیاج به کمک اطفال خود در امر معیشت ندارند، ولی

۱- وندیداد، فرگرد چهارم، بند ۴۴، ترجمه دارمستتر، ص ۴۵.

۲- نقل از تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان. تألیف دکتر محمد جواد مشکور، ص ۸۴.

۳- گزنفون، کوروشنامه، ص ۶۱.

۴- مشکور، محمد جواد، تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، ص ۸۳.

کسانی که چنین قدرتی ندارند کودکانشان را به مدرسه اعزام نمی‌دارند.<sup>۱</sup>

فرزندان اشراف نه تنها مدارس جداگانه داشتند، بلکه تعلیمات مخصوصی می‌دیدند تا برای فرمانداری استانها و فرماندهی و تصدی مشاغل دولتی آماده شوند.<sup>۲</sup> این عده خواندن و نوشتن و حساب یاد می‌گرفتند و در فنون مختلف تخصص کسب می‌کردند. در صورتی که «مردم عادی معمولاً بیسواد و به این بیسوادی خرسند بودند»<sup>۳</sup>. برخی از بازرگانان و دیهگان (خرده مالکان) اندک سواد داشتند، ولی ظاهراً اطلاعات و معلومات آنان با طبقات بالاتر قابل مقایسه نبود.

با وجود این طبقات پایین نیز آموزش مخصوص به خود داشتند، اسب سواری، تیراندازی و راستگویی به آنان تعلیم می‌شد و ظاهراً در تربیت آنان، چه به وسیله خانواده و چه به وسیله مربیان یا هرکس که این فنون را به ایشان یاد می‌داد، در پرورش عادات و صفات نیکو کوشش می‌شد و به خصوص به اطاعت از حکومت و وفاداری به شاهنشاه اهمیت می‌دادند. بیان دیاکونوف درباره این که تمام طبقات ایرانی اعم از نجبا و مردم عادی از حکومت هخامنشی حمایت می‌کردند، گواه آن است که این نوع تعلیم در زمان هخامنشیان با موفقیت همراه بوده است.<sup>۴</sup> اما اینکه در عهد ساسانیان و به خصوص اواخر آن عهد چنین موفقیتی ادامه داشته است، محل تردید است، و شواهدی خلاف آنان را ثابت می‌کند، گیرشمن می‌گوید: «در حالی که حیات اقتصادی جمعاً تاحدی سعادت آمیز بود، سرنوشت روستاییان بدتر شده بود. سیرت روشن بینانه‌ای که روستاییان در دوره [قبل] ... از آن برخوردار بودند، از میان رفت. آنان مورد تعدی قرار می‌گرفتند، استقلال نداشتند، و هرگز از تعلیم و تربیت برخوردار نمی‌شدند»<sup>۵</sup>.

در عهد ساسانی نیز «جوانان طبقات عالی» [و] عده‌ای از نجیب‌زادگان، مانند

۱- گزنفون، کوروشنامه، ص ۹-۱۰.

۲- ویل دورانت، مشرق گاهواره تمدن، ص ۵۲۳.

۳- ر.ک، ویل دورانت، ص ۵۲۶.

۴- دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۱۳۶.

۵- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۷۱-۴۱۱.

عهد هخامنشی، در دربار با جوانان خاندان سلطنت به قسمی از تعالیم نائل می‌شدند و در تحت ریاست **آموزگاران اسواران** تعلیم می‌یافتند.<sup>۱</sup> آموزش عالی که غالباً درآ تشکده‌ها و کتابخانه‌ها و مجامع علمی صورت می‌گرفت، مخصوص طبقه ممتاز بود. در زمان هخامنشیان «حوزه‌های علمی و محافل فرهنگی» وجود داشته است، «از آن جمله مجمع علمی همدان» را می‌توان نام برد که در آن «انجمن دانش یکصد تن از بزرگان فضل و کمال با معرفی و امضای شاهنشاه عضویت داشته‌اند؛ و همین‌طور فرهنگستان اردشیر در شهر سارد که از فرزندانگان و دانشپژوهان تشکیل می‌یافته است.<sup>۲</sup>» در مدارس بزرگ جندی شاپور، نصیبین و الرها که نیز، در زمان ساسانیان دائر شد، گمان نمی‌رود افراد طبقه پایین راه یافته باشند.

نکته‌ای که در باب تربیت طبقات مختلف ناگفته نباید گذاشته شود، این است که چون عزت یا ذلت ملک و ملت در اکثر ادوار تابع علو یا دنو طبق شاهنشاه زمان بود، آموزش و پرورش نیز، به پیروی از پستی و بلندی حیات سیاسی و فرهنگی، پیوسته راه نشیب و فرازی می‌پیمود. گزنفون، که با ستایش و تحسین از تربیت کوروش و صفات و کمالات عالی انسانی او یاد می‌کند، تنزل مقام تربیتی و اخلاقی پارسیان زمان خود را با تأسف شرح می‌دهد و می‌گوید: «پارسیان چون از تعالیم کوروش روی بر تافتند، گرفتار انحطاط و مصائب بسیار شدند.<sup>۳</sup>» ویل دورانت نیز از بلندی و پستی تمدن پارسیان با همین لحن سخن می‌گوید: «اگر همه شاهان ایرانی روح نشاط و فعالیت کوروش و داریوش اول را داشتند، می‌توانستند هم حکومت کنند و هم پادشاهی کنند، ولی شاهان متأخر بیشتر کارهای حکومت را به اعیان و اشراف زبردست خود و به خواجگان حرمسرا و امی گذاشتند و خود به عشق‌بازی و باختن نرد و شکار می‌پرداختند. **کاخ سلطنتی پراز خواجه سرایانی بود که از زنان حرم پاسبانی می‌کردند و شاهزادگان را تعلیم می‌دادند.**»<sup>۴</sup>

۱- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۳۸.

۲- غلامحسین صدری افشار، سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی و آموزش در ایران، ص ۲۴.

۳- گزنفون، کوروشنامه، ص ۳۳۳.

۴- ویل دورانت، مشرق‌گاوارة تمدن، ص ۵۲۹.

این نویسنده انقراض حکومت ماد را نیز معلول همین گونه علل و موجبات می‌داند، زیرا آستیاک، فرزندکیاکسار، به راحتی به تخت سلطنت نشست و به عیش و نوش و لذت بردن از نعمت آسان به کف آمده پرداخت. مردم نیز راه او را در پیش گرفتند و زندگی ساده و تلاش و کوشش را از یاد بردند: نتیجه قهری آن این بود که در مقابل کورش، که رهبری متفکر و کوشا بود، شکست خوردند.

ایرانیان پس از فتح لودیا با تجملات زندگی آشنا شدند و وضعی تازه و متفاوت با زندگی خود مشاهده کردند.<sup>۱</sup> پیش از استقرار حکومت هخامنشی مردم زندگی ساده و نسبتاً مرفهی داشتند، تغذیه طبقات پایین کافی بود، ولی پس از آنکه جامعه ایران به عظمت رسید، نظام طبقاتی موجب شد که طبقات زحمتکش از خوراک و پوشاک نصیب کافی نداشته باشند. در آغاز کار پارسیان بسیار ساده تر از مردم ماد می‌زیستند و در رسوم و آداب و سخن گفتن و نشست و برخاست از تصنع و تجمل برکنار بودند.<sup>۲</sup> اما همین قوم در اواخر دوره هخامنشی و در عهد ساسانیان در اثر قشر بندی طبقاتی به دو گروه کاملاً متمایز تقسیم شد که یکی در تجمل و نعمت موفور غرق شده بود و دیگری در تنگدستی به سر می‌برد. البته نمی‌توان گفت که وضع طبقات پایین در عهد ساسانی بدتر از ادوار قبل بود، اما نمی‌توان منکر این شد که افکار عمومی در این عهد ترقی کرده بود و مردم بیش از پیش به حقوق فردی آشنا شده بودند. ظهورمانی و مزدک و همچنین حرکتهای اجتماعی دیگر به منظور بهبود وضع طبقه زحمتکش جملگی از نشانه های این رشد فکری بیشتر به حساب می‌آید.

گزنفون از روش کوروش در کار آماده ساختن سربازان برای نبرد ستایش می‌کند و می‌گوید که آن شاهنشاه با تمرینهای مداوم سپاهیان خود را برای جنگ و دفاع تربیت می‌کرد و به آنان پاداش مناسب می‌داد. اما فرماندهان معاصر وی (معاصر گزنفون) متوقع بودند که افراد تعلیم ندیده مانند سربازان ورزیده کوروش نبرد کنند. در اواخر

۱- ویلدورانت، مسرق گاهواره تمدن، ص ۵۱۶.

۲- لورنس، تاریخ هرودوت، ص ۶۰.

۱- گزنفون، کوروشنامه، ص ۱۱.

عهد هخامنشی گروه کثیری از سربازان مزدور یونانی در صفوف ارتش ایران با دشمنان می‌جنگیدند. گزنفون اضافه می‌کند که ایرانیان زمان وی در دیانت و وظیفه‌شناسی و دلاوری و مردم‌داری با نیاکان خود برابر نبوده‌اند.<sup>۱</sup>

وقتی که آفتاب اقبال دولت هخامنشی اوج گرفت، گنجینه‌های طلا و جواهر از هر گوشه جهان به سوی پایتخت روانه شد، دیگر پادشاه هخامنشی مانند اسلاف خود زندگی خشن سربازی نداشت، بلکه در قصرهای بزرگ و زیبا به سر می‌برد. عظمت این کاخها باعث اعجاب همه کسانی بود که از دور و نزدیک برای تقدیم پیشکشی یا اظهار اطاعت و بندگی بدانجا روی می‌آوردند.<sup>۲</sup> ویل دورانت می‌نویسد که «طبقات بالای اجتماع بنده مد و زندگی تجملی شده بودند. مردانشان شلواریهای قلابدوزی شده می‌پوشیدند و زنان خود را با غازه و جواهر می‌آراستند و حتی زین و برگ اسبان را با طلا زینت می‌دادند، قوم ساده‌ای که پیش از این به شبانی زندگی می‌کردند و از سوار شدن به ارا به‌های خشکی که چرخهایشان سخت و ناهموار بود، لذت می‌بردند، اکنون کارشان آن بود که بر ارا به‌های گرانبها سوار می‌شدند و از مجلس جشنی به مجلس دیگر می‌رفتند.<sup>۳</sup>» همچنین آمده است که غفلت زمامداران او اواخر عهد هخامنشی و بی‌علاقگی و انحراف اخلاقی مردم دست به یکدیگر داد و جامعه ایران را دچار همان سرنوشتی کرد که سلسله ماد بدان گرفتار آمده بود. از جمله مفاسد اخلاقی در این دوره افراط در خوشگذرانی و شیوع شکمبارگی در بین مردمی بود که در گذشته با سادگی و قناعت زیسته بودند. «خانه‌ها و انبارها پر از خوراکیهای لذیذ بود و غالباً گوشت بریان حیوان ذبح شده را یکپارچه و درست نزد مهمانان خود برخوان می‌نهادند و شکمها را از گوشتهای چرب جانوران کمیاب پر می‌کردند و درابتکار خوردنیها و مخلفات و شیرینیهای گوناگون تفنن فراوان به خرج می‌دادند. خانه ثروتمندان پر از خدمتگزاران تباه شده

۱- نقل از کتاب کوروش کبیر، به قلم هارولد لمب، ص ۳۴۸.

۲- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۸۳.

۳- ویل دورانت، مشرق گاهواره تمدن، ص ۵۱۷.

وتباهکار بود و میخوارگی و مستی میان همه طبقات اجتماع رواج داشت.<sup>۱</sup> « مردم علاوه بر خود آرایبی با جامه های رنگین و جواهرات گوناگون، برای آرایش چهره روغن به کار می بردند و سرمه های گوناگون استعمال می کردند. گروه خاصی به نام آرایشگران پیدا شد که در هنر آرایش ماهر بودند و کارشان آراستن ثروتمندان بود. ایرانیان در ساختن عطرهای گوناگون مهارت فراوان یافتند چنان که این اعتقاد پیدا شد که گردها و عطرها آرایش را نخستین بار همین مردم اختراع کردند. ملازمان شاه همواره جعبه ای از مواد معطر همراه می بردند و شاه پس از هر کارزار، خواه پیروزی می شد یا شکست می خورد، خود را با روغنهای خوشبو معطر می ساخت.<sup>۲</sup>

مورخان افراط ایرانیان را در فریفته شدن به تجمل و خوشگذرانی، که به کلی مغایر و مخالف تربیت گذشته آنان بود، مهمترین عامل انقراض سلسله های پادشاهی عهد باستان می دانند. گیرشمن می گوید از وقتی که اسکندر فریفته تجملات دربار شرقی شد و پوشیدن جامه ارغوانی شاهنشاهان هخامنشی را آغاز کرد، در حقیقت مغلوب آنان شد.<sup>۳</sup>

زمانی که اشکانیان به قدرت رسیدند، سادگی آنها، زندگی سربازی و سنت دلاوری به آنان امکان داد که نفوذ یونان را از ایران برافکنند و در برابر گسترش امپراطوری روم به سوی شرق سدی نفوذ ناپذیر به وجود آورند، ولی نبودن تشکیلات منظم و فقدان تعلیم و تربیت صحیح که نقص بزرگ پارتیها محسوب می شود، به آنان امکان نداد که حکومت را بر اساس محکمی استوار سازند. از این رو اشکانیان در جنگاوری و کشورگشایی شهره آفاق شدند، ولی در سازندگی و خلاقیت زمان صلح شهرتی به دست نیاوردند.<sup>۴</sup>

جاه و جلال و تجمل دربار ساسانی به حدی رسید که امپراطوران روم را به تقلید

۱- ر.ك. ویل دورانت، ص ۵۶۱-۵۶۰.

۲- ر.ك. ویل دورانت، ص ۵۲۵.

۳- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۲۴۷.

۴- سایکس، تاریخ ایران، ص ۵۳۱.

از آنان ترغیب کرد. درحقیقت، چنان که گفتیم، ایرانیان از تعالیم زمامداران بزرگ خود روی برتافتند و مذهب زردشت نیز صفا و سادگی معنوی خود را از دست داد، و به جای ترغیب مردم به سازندگی و آفرینندگی، دستگاه روحانی نیرومندی با رسوم و تشریفات پیچیده به وجود آورد که روشنفکران زمان را از آن رویگردان ساخت. مجموع اینها موجب شد که، به واسطه نقص تربیت، تبعیضات اجتماعی پدید آید و به قول سایکس معایبی مانند خودگم کردن در اقبال یا ادبار و کبر و غرور بسیار و میل به تجمل و ترفن موجب سقوط نظام اجتماعی ایران گردد<sup>۱</sup>.

بدین ترتیب می توان دید که تبعیض طبقاتی در تعلیم و تربیت با تبعیضهای دیگر در امتیازات اجتماعی ملازمه پیدا کرد. اما در ادواری که شاهنشاهان با اراده و روشن بین زمام امور ملک را در دست داشتند، در غالب شئون زندگی اجتماعی و از جمله تعلیم و تربیت طبقات مختلف دقت و مراقبت کافی مبذول می شد، در صورتی که در ادوار دیگر در امر آموزش و پرورش هر طبقه غفلت شد و نقص تربیت اجتماعی مردم کار مملکت را به تباهی کشاند.

### جهانگرایی در آموزش و پرورش

در مبحث ویژگیهای تمدن ایران باستان گفتیم که جهانگرایی فرهنگ ایران و حراست گوهر ملی (ص ۶۷ تا ۱۱۵) یکی از سه ویژگی مهم آن تمدن بزرگ به شمار می رفت. در آن مبحث، تا آنجا که امکان داشت، به مبادلات فرهنگی ایران و ملت های دیگر اشاره شد. در اینجا باید افزود که مبادلات فرهنگی اصولاً از آموزش و پرورش جدا نیست و این دو جنبه های مختلف جریان واحدند، زیرا آنچه از فرهنگ های دیگر اخذ می شود، اگر ارزش ماندن را داشته باشد، باید آموخته شود، و آنچه آموختنی است، بیگمان جزء برنامه آموزشی محسوب می شود و سرانجام به عنای فرهنگ جامعه مدد می کند.

مطالبی که در باب جهانگرایی فرهنگ ایران گفته شد، در باب جهانگرایی

۱- سایکس، تاریخ ایران، ص ۲۲۴.



آموزش و پرورش ایران نیز صدق می‌کند. قوم ایرانی از روزگاری که با تمدنهای مجاور تماس گرفت، در غالب آنان علوم و فنون و سنتها و هنرهایی را مشاهده کرد که آنها را برای زندگی خویش لازم تشخیص داد. از این رو، به آموختن آنها همت گماشت و بدین وسیله برنامه تربیتی فرزندان خود را روز به روز غنی تر و پرمایه تر ساخت، به طوری که پس از انقراض ساسانیان، علوم ایرانی اساس فرهنگ اسلامی را تشکیل داد و دانشمندان و نویسندگان ایرانی مروجان بزرگ تمدن اسلام شدند.

گیرشمن در باره موقع طبیعی ایران و اهمیت آن برای مبادلات فرهنگی می‌نویسد: «ایران... شاهراهی بود برای نهضت ملل و انتقال افکار از عهد ماقبل تاریخی به بعد، و در مدتی بیش از هزار سال، وی این وضع مهم را به عنوان میانجی و واسطه شرق و غرب حفظ کرد در عوض آنچه او دریافت می‌داشت، هرگز از تأدیبه باز نایستاد. عمل او عبارت بود از دریافت داشتن، توسعه بخشیدن و انتقال دادن<sup>۱</sup>». این باستانشناس بزرگ در این بیان کوتاه به خوبی توفیق ایرانیان را در مبادله علوم و فنون با ملل و اقوام مختلف مجسم کرده است. اکثر نویسندگان دیگر نیز همین عقیده را به صورتهای مختلف ابراز داشته‌اند. ایرانیان، که در اندک مدتی از گمنامی به شهرت و عظمت رسیدند، تاحدی این پیروزی بزرگ را مدیون تقلید و اقتباس سریع از دیگران بودند و با آنکه عناصری گوناگون از علوم و هنرهای دیگران اقتباس کردند، آنها را به صورتی موزون ترکیب نمودند<sup>۲</sup>.

ایرانیان گذشته از پرداختن به فنون عملی گوناگون در شهرسازی و راهسازی و سد بندی و صدها رشته دیگر، که در عهد هخامنشی و ساسانی به ایجاد شاهکارهای جاورانه منجر شد، به پزشکی و نجوم و ریاضی توجه فراوان داشتند. آنان «... در اعصار پیش از اسلام حکمت و نجوم و ریاضیات و پزشکی را از کلدان و آشور و هندوستان - فلسفه و طب یونانی را از یونانیان آسیای صغیر [گرفتند]<sup>۳</sup>...» در آثار قدما از آمدن پزشکان

۱- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۳.

۲- ماله - ایزاک، تاریخ ملل شرق و یونان، ص ۱۴۴.

۳- عیسی صدیق، تاریخ فرهنگ ایران، ص ۱۲.

یونانی و مصری به دربار شاهان ایران سخن گفته شده است. در زمان داریوش اکتشافات جغرافیایی اهمیت پیدا کرد و چون ایرانیان در این امر تخصصی نداشتند، داریوش گروهی را به سرپرستی شخصی موسوم به اسکیلاس یا اسکولاخ اهل ناحیه‌ای به نام کاریاندا<sup>۱</sup>، مأمور کرد به سوی هند برود. در همین زمان اخترشناسی به علم دریانوردی ضمیمه شد<sup>۱</sup>. داریوش پزشک یونانی خود دموسدس را به همراه هیئتی به سواحل یونان فرستاد که احتمالاً مأموریت مطالعات علمی و سیاسی داشته‌اند. بعد از داریوش، خشایارشا هم برای اکتشافات جغرافیایی در سواحل افریقا اقدام کرد.

ایرانیان در علم نجوم از تخصص مردم بابل جهت گاهشماری و مطالعات جغرافیایی استفاده کردند. در بحث‌های قبل گفتیم که داریوش در یکی از فرمان‌های خود اظهار می‌کند که از تعلیمات یونانیان که مطیع ایرانیان شده بودند، روی گردان نبوده‌است. فرای نیز در باب علاقه ایرانیان به علوم ملل دیگر می‌نویسد: «پزشکان یونان و کاشفان فنیقی و اخترشناسان بابلی را در دربار شاهنشاه به خوبی پذیره می‌شدند. اگر بتوانیم مطالب منابع یونانی را باور کنیم، شاهان ایران پیوسته در جلب کردن دانشمندان و فیلسوفان یونانی به دربار خویش با دادن قول پادشاهی بزرگ بودند<sup>۲</sup>...»

تماس فرهنگ یونان و ایران تأثیری عمیق در زبان و علوم و ادبیات ایرانی داشت. گفته شده است که یونانیان در آغاز کار چندان پیشرفتی در علم و حکمت نداشتند و نخستین متفکران یونانی در قلمرو شاهنشاهی ایران تربیت شدند. در بحث‌های پیش یاد آور شدیم که فیثاغورس از مغان علم آموخت، و به احتمالی به ایران سفر کرد و افلاطون و دیگران نیز با منابع فکری ایرانی آشنایی داشتند. دانش یونان، که از این منابع و منابع دیگر غنی شد، پس از غلبه اسکندر به ایران، مورد استفاده ایرانیان واقع گشت و حکمت یونان در زمان ساسانی مورد علاقه شاهنشاهان و تربیت یافتگان ایرانی قرار گرفت. به همین دلیل است که گفته‌اند ایرانیان همواره از دانش یونان و روم استفاده

۱- هارولد لمب، کوروش کبیر، ص ۳۳۵.

۲- فرای، ریچارد؛ ن، میراث باستانی ایران؛ ص ۲۰۴.

می کرده‌اند.<sup>۱</sup>

شاپورا اول پادشاه ساسانی دستور داد که آثار علمی راجع به پزشکی و نجوم و حکمت را از زبانهای هندی و یونانی و سایر زبانها به پهلوی ترجمه کنند و به کتاب دینی زردشتیان منضم سازند. در این باب نظر داده شده است که مطالبی که به‌اوستا ضمیمه شد، نتیجه ذوق و قریحه جوینده دانشمندان ایرانی بود که در اثر نفوذ علوم یونانی و هندی، مخصوصاً دستورهای طبی بقراط، یافته‌های خود را به کتاب مذهبی خود منضم ساختند تا پایدار بماند.<sup>۲</sup> بدین ترتیب، در زمان ساسانی دانشمندان و مترجمان، که خود ترتیب یافته‌ مر بیان ایرانی بودند، به تشویق شاهنشاهان آثار علمی را از زبانهای یونانی و سریانی و هندی به پهلوی ترجمه می‌کردند تا طالبان علم از آن بشخور دانشهای اقوام دیگر سیراب گردند. این نهضت ترجمه و اقتباس از آثار فرهنگهای دیگر در عصر خسرو انوشیروان رونق بسیار یافت و بدین ترتیب گنجینه‌های گرانبهایی از دانشهای مختلف گرد آمد که تردیدی نمی‌توان داشت که در تعلیم شیفتگان علم از آنها استفاده می‌شد.

شاپورا اول تنها به ترجمه و اقتباس از آثار خارجی اکتفا نکرد، مدرسه جندی شاپور و بیمارستان آن به فرمان وی تأسیس شد. در این مدرسه که چند قرن دایر بود، استادان متعدد سریانی، یونانی، هندی و غیره تدریس می‌کردند که هر یک از فرهنگ خودخوانی تازه دارد دستگاه آموزشی ایران ساختند.

خسرو انوشیروان از حکمایی که از روم رانده شده بودند، استقبال کرد و خود با یکی آنان در مباحث فلسفی به بحث و گفتگو نشست. «مسلك تصوف یا طریقه سلوك و عرفانی که بعدها در ایران میان ایرانیان پیدا شده از همین سرچشمه<sup>۳</sup> نشأت گرفته است. یکی از عیسویان به نام پولس پرسا مختصری از منطق ارسطورا برای انوشیروان

۱- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۴۰.

۲- ر.ک. کریستن سن، ص ۱۶۲.

۳- سایکس، تاریخ ایران، ص ۶۳۳.

ترجمه کرد<sup>۱</sup>. علاوه بر این، انوشیروان نزد اورانیوس طبیب و حکیم یونانی فلسفه آموخت. این روایات و مطالبی که در مبحث تربیت پادشاهان راجع به این شاهنشاه و دیگر شاهان ساسانی گفتیم، مبین علاقه آنان به مسائل فلسفی و استفاده از منابع یونانی و هندی است. مطالب کتاب مشهور کلیله و دمنه، که از منابع مهم تفکر شرقی است، در همین دوره از زبان هندی به پهلوی ترجمه شد.

آثار متعددی در رشته‌های مختلف علمی در دوره ساسانی تدوین گشت که غالب آنها از منابع مختلف خارجی اقتباس شده بود. متأسفانه اکثر آنها از میان رفته‌اند و فقط در منابع عربی و اسلامی نامی از آنها باقی است یا قسمتهایی از آنها به عربی ترجمه شده‌اند. کتاب «البیطره» در دامپزشکی و همچنین کتاب دیگری در مورد مداوای حیوانات بیمار، که ابن‌الدیم نام آنها را ذکر کرده است، از جمله این آثار است. در گیاه‌شناسی و داروشناسی نیز آثاری وجود داشته که فقط ذکر آثر آنها شده و اصل آنها از میان رفته است.

دستگاه آموزشی ایران غالب محتویات این آثار را از اینجا و آنجا گرفته و به قول گیرشمن، با ذوق خلاقه خود، توسعه بخشیده و انتقال داده است. اما کار به همینجا ختم نمی‌شود؛ مدارس مسیحی دیگری وجود داشت که در آنها علاوه بر علوم تجربی، مباحث کلامی و فلسفی نیز تدریس می‌شد و به واسطه آنها افکار عالم مسیحی و عقاید یونانی همواره وارد فرهنگ ایران می‌گشت. نکته مهمتر آن بود که در آموزشگاه جندی شاپور نیز، که بیشتر مؤسسه‌های مسیحی و یونانی بود، تعصب مذهبی جایی نداشت و پیروان همه ادیان بدون تبعیض پذیرفته می‌شدند و این امر نشان می‌دهد که در برنامه آموزشی این مدرسه علاوه بر رعایت اصل مدارا و وسعت نظر، ویژگی جهانگرایی تربیتی ایران اجازه می‌داد که مدرسه‌ای با عناصر خارجی به خدمت آموزشی خود ادامه دهد، بی آنکه تعصبات ملی و مذهبی در کار آن خللی وارد سازد.

ویژگی جهانگرایی فرهنگ ایران و همچنین آموزش و پرورش آن که هم زاینده

---

۱- کریستن سن؛ ایران در زمان ساسانیان؛ ص ۴۴۹.

موقع طبیعی این کشور وهم معلول کنجکای مردم این سامان است ، نه تنها در ادوار پیش از اسلام مردم را به تماس با ملل مختلف راهبرشد ، بلکه پس از ظهور اسلام نیز همچنان باقی بوده است ، به طوری که امروز در عصر جدید نیز قوم ایرانی هیچ گاه در پذیرفتن علوم و فنون و صنایع و حتی آداب ملل و اقوامی که نظامهای اجتماعی متفاوت دارند درنگ نمی کند. اما در جریان این مبادلات پیاپی و مداوم هیچگاه اصالت گوهر ملی ایرانی از میان نرفته است ، زیرا هر چیزی را که اقتباس کرده مطابق با ویژگیهای جامعه خود آن را رنگ و بوی ملی بخشیده است .

### دین و تعلیم و تربیت

از روزگار باستان تا حدود يك قرن پیش سر نوشت آموزش و پرورش با دین و مذهب آمیخته بود و در بسیاری از جوامع ، غالباً آموزش مذهبی اصل بود و آموزشهای دیگر فرع . در ایران باستان نیز وضع چنین بود و چنان که در مبحث معلم خواهیم دید ، بخش مهمی از آموزش در کلیه سطوح از ابتدایی تا عالی به عهده مغان و موبدان بود . آیین زردشت ، همان گونه که بارها در این کتاب گفته شد ، در آموزش و پرورش تأکید بسیار داشت و بخش عمده مواد آموزشی نیز عبارت بود از مطالب کتاب اوستا و تفاسیری که بر آن نگاشته شده بود .

اوستا برای انسان سه وظیفه مهم تعیین کرده است: « یکی اینکه دشمن خود را دوست کند ، دیگر آنکه آدم پلید را پاکیزه سازد و دیگر آنکه نادان را دانا گرداند . » اگر آموزش را به معنای وسیع آن در نظر آوریم ، این هر سه وظیفه جزء آموزش و پرورش خواهند بود و اگر آنرا به معنای محدود مطرح کنیم ، وظیفه سوم از آن مقوله خواهد بود . زردشت در فرستادن فرزند به دبستان تأکید می کند و ، همان گونه که در بحثهای قبل گفته شد ، به مردم اندرز می دهد که بیگانه یا همدین و برادر یا دوست را دانش بیاموزند . در اکثر کتیبه ها و آثار عهد باستان از منشور کوروش گرفته تا آثار مکتوب زمان ساسانی ، شاهنشاهان با یادآوری اعتقاد خود به اهورامزدا و دیگر خدایان شواهدی از آموزش مذهبی خود به دست می دهند ، و باز در مبحث تربیت شاهنشاهان گفته شد ، که

اکثر شاهنشاهان به وسیله مغان تعلیم می‌دیدند .

مذهب در زندگی مردم ، از طبقه اشراف و نجبا تا طبقه افراد عادی ، از تولد تا مرگ سهمی مهم داشت . «هنگام تولد طفل ، پدر باید شکر خدای را با انجام [دادن] مراسم دینی خاص و دادن صدقات به جای آورد»... بعد از آن مراسم نامگذاری کودک فرامی‌رسید . در نامگذاری اختیار اسم کفار را گناه می‌دانستند . تقریباً همه اسمهایی که در نقوش و مهرها می‌بینیم از طبقه ممتاز است و اکثر صورت دینی دارند . «و همچنین ... هر طفل زردشتی چون به مرحله‌ای از سنین عمر می [رسید] که لایق بستن کمربند مقدس که شعار مذهب زردشتی است [می‌شد] از بزرگتران خود تعلیمات مذهبی [می‌گرفت] و کلمات ثلاثه هوماتا - هوختا - هوارشتا - یعنی [پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک را تکرار می‌کرد] و به عقیده قاصر من مشکل است که کسی بتواند تعلیماتی عالیتر از این برای بشر پیدا کند<sup>۱</sup>» .

از آنجا که موبدان زردشتی علاوه بر تمشیت امور مذهبی و قضائی ، وظیفه تعلیم و تربیت را به عهده داشتند و نیز قسمت مهمی از آموزش عالی نیز به دست آنان اجرامی شد ، بنا بر این عملاً دستگاه آموزشی زمان جزئی از مذهب بود و روحانیان جز در برخی از زمینه‌های آموزش ، بخش اعظم آن ، اعم از تعیین مواد برنامه و کار عملی تدریس را شخصاً انجام می‌دادند . به بیان دیگر ، گذشته از بسیاری از کوششها اجتماعی که روحانیان در آنها دخالت داشتند ، آموزش و پرورش مردم نیز از طبقه پایین گرفته تا سلاطین تحت نفوذ و اختیار آنان بود . کریستن سن می‌نویسد که «بلاشک تعلیمات ابتدائی و لااقل قسمتی از تعلیمات عالیه در دست روحانیون بوده و کاملاً جنبه دینی داشته است<sup>۲</sup>» . همین بیان مختصر میزان دخالت موبدان زردشتی را در آموزش و پرورش عهد باستان به خوبی روشن می‌کند .

۱- کریستن سن ؛ ایران در زمان ساسانیان ؛ ص ۳۴۹ .

۲- سایکس ؛ تاریخ ایران ؛ ص ۱۴۸ .

۳- کریستن سن ؛ ایران در زمان ساسانیان ؛ ص ۴۳۸ .

## روشنگری و مبارزه با جمود فکری

در عهدی که ادیان سامی، به خصوص آیین یهود، افکار تازه و بزرگی در مصر و فلسطین انتشار داد و بودا در هندوستان تعلیمات خویش را به مردم عرضه داشت، قوم ایرانی به صورت شبانی زیست می‌کرد و به تازگی به کشاورزی روی آورده بود. در چنین روزگاری امنیت و اعتماد وجود نداشت و کسانی که کشتزاری سرسبز به وجود می‌آوردند یا به پرورش درختان میوه و دامهای اهلی می‌پرداختند، از دستبرد متجاوزان و راهزنان ایمن نبودند. به گفته روانشناسان صنعتی حیات اقتصادی قوم ایرانی هنوز با سنت تاوان پیش می‌رفت<sup>۱</sup>، هر کس که در سازندگی، به خصوص در زمینه کشاورزی، پیشرفتی می‌کرد، می‌بایست برای موفقیت و پیشرفت خود قیمتی سنگین بپردازد و به بیان دیگر پیشرفت تاوانی داشت که باید به زورگویان، ستمگران و راهزنان پرداخت شود. در این دوره بود که زردشت آموزگار بزرگ ظهور نمود و با افکار تازه خود به مبارزه با سنت تاوان برخاست تا آنان که در راه سازندگی و آفرینندگی گام برمی‌داشتند در امن و امان باشند و بدین طریق پیشرفت اجتماع میسر شود. در کتاب عصراوستا چنین آمده است: «در حقیقت ایرانیان عصر گاتا، یعنی آن زمانی که زرتشت رسالت عظیم خویش را آغاز کرد، از سه دسته کشاورزان پایبند تجمع، چادر نشینها و دسته‌جات متضاد تشکیل می‌شدند. زرتشت در تعدادی از پیامهای خود، همچون حامی کشاورزان و افرادی که زندگی متریقی را انتخاب کرده‌اند، جلوه‌گری می‌کند. و این دسته از افراد را به ادامه سعی و کوشش در راه آماده نمودن زمین جهت مزارع کشاورزی و همت در راه ازدیاد پرورش گله تشویق، راهنمایی و نصیحت می‌کند. و به این نحو خانواده کشاورز و پایبند تجمع و مهاجرین مؤمن به مکتب زرتشت افزایش یافته عقاید، طرز زندگی و افکار آنان در خلاف جهت و علیه زجر طلبی، زورگویی و بدکاری آن عده از چادر نشینان که به اقامتگاههای آن حمله برده و زمینهایشان را همانند ملک موروثی خود تصرف و جای را برایشان تنگ و در نتیجه زندگی آنان را از هم پاشیده و پراکنده ساخته بودند، توسعه و گسترش یافت.

«مذهب زرتشت، يك مکتب فرهنگی و يك آیین روحانی جهت تهذیب اخلاقی و

۱- ویلارد آ-کر؛ نظریه‌ها و مسائل روانشناس صنعتی؛ ص ۹-۱۰. ترجمه م. رضوی.  
(منتشر نشده).

ورزیدگی در امور زندگی است. این مذهب در کلیه شئون زندگی بشر نفوذ کرده و تمامی مسائل زندگی روزمره را مورد بررسی قرار می‌دهد. مثلاً به‌عنوان نمونه می‌توان نظافت امکنه، دقت در پرورش گله، تهیه و کشت مزارع کشاورزی را از جمله نکات برجسته و اساسی وظایف مذهبی دکتترین جدید نام برد، طبیعی است که چنین مذهبی با این چنین فلسفه اجتماعی هرگز به‌دایره تنگ محدود نمی‌گردد.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب می‌توان دید که یکی از هدفهای مکتب فکری زردشت از میان بردن «سنت تاوان»، کاستن از عامل ترس و ناایمنی در فعالیتهای اقتصادی و تولیدی است تا به‌گفته روانشناسان امروزی «سنت پاداش» جایگزین رسم تاوان شود و خلاقیت و سازندگی مورد تشویق و تقدیر قرار گیرد. چنین فکری در آن عهد و زمان، که می‌توان با مهاد تمدنش نامید، بیگمان از عالیترین تجلیات روح بشری و از روشنترین اندیشه‌های روز به‌شمار می‌رفت. اما پرسیدنی است که این افکار بلند چه رابطه‌ای با آموزش و پرورش می‌تواند داشته باشد؟ در آغاز فصل نخست گفتیم که در این کتاب آموزش و پرورش را به معنای کلی آن بررسی می‌کنیم و آن را به معنای مدرسه رفتن و یادگیری خواندن و نوشتن محدود نمی‌سازیم. علاوه بر این، در عهدی که این تعلیمات بزرگ به‌مردم عرضه شد، مدرسه به معنای ادوار بعد وجود نداشت و به آسانی می‌توان حدس زد که آموزش به صورت غیر رسمی و غیر عمد صورت می‌گرفت و شاید مهمترین ماده آموزش نظری همین تعلیمات بود که عامل اساسی تنظیم کننده روابط اجتماعی را تشکیل می‌داد.

روشن نیست بین تاریخی که این افکار بزرگ به مردم تعلیم شد تا زمانی که افکار بزرگ کوروش و داریوش در جهان باستان گره‌گشای مشکلات روزگشت، مردم ایران و آموزش آنان چه تحولاتی به‌خود دیدند که سرانجام از آن درخت تناور چنان شاخه‌های پرباری رویید، اما قدر مسلم آن است که افکار آن شاهنشاهان بزرگ که از روشنترین اندیشه‌های بشری در همه ادوار به‌شمار است، بدون سابقه و زمینه رشد نیافته بود و

۱- نقل از «سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی و آموزشی در ایران»، نوشته غلامحسین صدری افشار، ص ۵۴.



بیکمان مولود نسلها تعلیم و تعلم و انتقال دانش و فرهنگ از نسلی به نسل دیگر بود که سرانجام در نتیجه نبوغ آنان، به صورتی که همگان می‌دانند، جلوه و کمال یافت. سخنان کوروش در منشور بابل در باب آزادی ملل و اقوام اسیر و حقوق افراد بشر بیکمان از درخشانترین نمودگارهای فکر بشری است؛ تیزبینی داریوش در قانونگزاری و در ستایش از راستی خود و ملتش و تقییح کثری او را در نظر نویسندگان و مورخان با بزرگترین قانونگزاران بامداد تمدن هم‌تراز ساخته است. تردیدی نیست که این افکار در نتیجه تعلیم و تعلم به وجود آمد و از آن پس نیز در تعلیم فرزندان جامعه بهترین سرمشق محسوب می‌شد.

آیین زردشت و تعلیمات بزرگ اومدتی دراز، که طول آن بر ما معلوم نیست، صفا و سادگی خود را حفظ کرد و شاید از مهمترین بنیادهای فکری و عملی مردم به‌شمار می‌آمد. اما این آیین بزرگ نیز مانند ادیان دیگر جهان به تدریج در دست موبدان شاخ و برگ بسیار یافت و به وسیله نفوذ و قدرت مبدل شد. هاکسلی گفته است که این سرنوشت ادیان است که با کفر آغاز می‌شوند و به خرافات پایان می‌یابند. آیین زردشت نیز از این سرنوشت بی‌نصیب نماند و عاقبت در دست روحانیان متعصب زردشتی با خرافات آلوده شد. کریستن سن گفته است که «روحانیان زردشتی بسیار متعصب بودند و هیچ دیانتی را در داخل کشور تجویز نمی‌کردند.» آنان مانند عیسویان اروپا دستگاه تقییش عقاید به وجود آوردند، به آزار و تعقیب پیروان مذاهب دیگر پرداختند، به خدمت تبعیضات طبقاتی درآمدند و در پی قدرت و نفوذ سیاسی به توطئه‌چینی و دسیسه‌بازی پرداختند.

با این همه دیده می‌شود که روشنگری طبع ایرانی در برابر تعصب خاموش نماند و حرکتهای تازه پدید آورد. برخی از شاهنشاهان ساسانی به مطالعه فلسفه راغب‌گشتند و بدون تردید بسیاری از بزرگان مملکت از آنان پیروی کردند. برخی دیگر به پیروان مذاهب و ادیان دیگر آزادی دادند و با آنان راه مدارا و مماشات در پیش گرفتند. «با پیروزی سیاسی موبدان زرتشتی و افزایش کوشش و حرارتشان در نگهبانی این دین

بزودی دین مانی به مردم روی آورد و از یک سو دین توده و از سوی دیگر دین روشنفکران و مردمی شد که از تعصب و سختگیری بیزار بودند. این تمایز طبقاتی به دین مانی ویژگی‌های طبقاتی نیز بخشید و آن را به آرمان‌های اقتصادی و سیاسی مجهز کرد. «تبلیغ برای عدالت و مساوات از طرف مانویان از همان قرن سوم در ایران و هم در روم آغاز شد تا آنکه در پایان با ظهور مزدک به اوج خود رسید»<sup>۱</sup>.

گیرشمن نیز می‌نویسد که «وسعت آزادی افکار، نفوذ روحانیت زرتشتی را متزلزل گردانید و روحانیان در صدد مقابله برآمدند، اما ستیزه‌ای که آنان ضد افکار و اندیشه‌های فیلسوفان خارجی برپا کردند به نفع ایشان تمام نشد. گزارش‌هایی که به ما رسیده روحانیان را به فساد عقیده، آزمندی، حتی کفر و زندقه متهم می‌کند»<sup>۲</sup>.

از کشمکش‌های سیاست با مذهب در کشورهای غربی و آثاری که راجع به آن تدوین شده است، دو موضوع مستفاد می‌شود. نخست آنکه هرگاه رؤسای مذهبی نفوذ داشته باشند و اموری از قبیل قضاوت و تعلیم و تربیت را در اختیار بگیرند، یا به بیان دیگر هرگاه صاحب نیروی مثبت باشند، جمود و خشک‌اندیشی بر جامعه حکومت می‌کند، راه پیشرفت علم و دانش سد می‌شود، نوآوری و نوخواهی در نطفه خفه می‌شود و تعقیب و آزار مخالفان و روشنفکران شدت می‌یابد. دوم آنکه هرگاه حکومت نیرومند باشد و قدرت و نفوذ روحانیان را محدود سازد، به طوری که آنان در امر قضاوت و تعلیم و تربیت و دیگر رشته‌ها اختیاری نداشته باشند، این بار به اعمال نفوذ منفی رومی آورند و کار آنها به عیب‌جویی، تفرقه‌اندازی، سعایت از یکدیگر و حسد بردن به وضع رقیبان و آزردن اقلیتها و ایجاد مزاحمت برای اجتماع می‌کشد.

اطلاعاتی که از اواخر عهد ساسانی به روزگار ما رسیده است، وجود مفاسد مشابهی را بین موبدان زرتشتی نشان می‌دهد و می‌توان گفت که غیر از تبعیضات فاحش طبقاتی، سختگیری موبدان به هنگام بهره‌مندی از قدرت مثبت و ریاکاری آنان در اوقاتی که

۱- ر.ک. ۹. غلامحسین صدیقی افشار، ص ۴۰.

۲- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۴۰۷.

فقط قدرت منفی داشتند از موجبات عمده سقوط حکومت ساسانی در برابر تازیان بود. به خصوص آنکه موبدان مانند روحانیان غالب مذاهب و ادیان در اکثر نقاط دنیا، پس از آلودن مذهب با انواع خرافات و بستن پیرایه‌های بسیار بدان، سرانجام خود وسیله‌ای در دست صاحبان زور و زر برای وارد کردن فشار به مردم شدند، رسالت خود را در تهذیب اخلاق از یاد بردند و به وسیله تشدید نابرابریهای اجتماعی مبدل گشتند.

در برابر همین مفاسد بود که مذهب عدل و برابری مانی و مسلك اشتراکی مزدك پیدا شد، و برخی از شاهنشاهان و بزرگان زمان به مطالعه ادیان و مذاهب دیگر و همچنین به تفحص در حکمت راغب گشتند، تا در مقابل تعصب و خشک اندیشی موبدان، روزنه‌ای به سوی دنیایی روشنتر بکشایند.

### پرورش فضائل اخلاقی

در مباحث مربوط به بنیادهای مادی و معنوی فرهنگ ایران و نیز در تربیت پادشاهان به برخی از خصوصیات برجسته شخصیت و ویژگیهای مهم اخلاق ایرانیان باستان اشاره شد. دردهفهای آموزشی و برنامه تربیتی نیز بعضی از سجایا و مکارم خلقی مردم آن ادوار از نظر گذشت. اینک موضوع اندکی مشروحتر بررسی خواهد شد.

دینداری و تقوی بزرگترین فضیلت اخلاقی ایرانیان باستان به شمار می‌آمد و نخستین وظیفه مردم در زندگی پرستش و نیایش اهورامزدا بود. ایرانیان بنا به عقیده دینی خود به آتش و خورشید که عامل نور و روشنایی بودند، تا حد تقدس احترام می‌گذاشتند. آتش خانوادگی می‌بایست همواره روشن بماند. این مداومت در رعایت احترام آتش و جلوگیری از خاموشی آن وسیله انضباطی جالبی به شمار می‌رفت که با مداومت ایرانیان در راستی و درستی و علاقه به قوم و تبار انطباق داشت. برخی از مدارس معروف کشورهای غربی تا این اواخر، به منظور ایجاد چنین انضباطی، به دانش‌آموزان خود توصیه می‌کردند، مثلاً در سراسر سال تحصیلی از سه دگمه کت خود دو دگمه را

۱- ویل دورانت؛ مشرق‌گاوارة تمدن؛ ص ۵۴۴.

بیندند و یکی را بازگدارند. فلسفه این تمهیدات آن بود که مردمی که در مدت عمر بر يك یا چند شیوه مهم پایدار و وفادار بمانند، انضباطی برتر از کسانی خواهند داشت که به هیچ چیز برای مدتی نسبتاً طولانی پایبند نبوده‌اند.

گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک قانون اخلاقی جامع ایرانیان باستان مایه رستگاری شمرده می‌شد و کسی که به این اصول مهم دین و زندگی پایبند بود، می‌بایست با کشت و کار و پرورش دام‌های سودمند، خدارا از خود خوشنود سازد. هر کس موظف بود برای وصول به رستگاری در جدال نیکی و بدی، هوادار نیکی باشد و در مبارزه دائمی زشتی و زیبایی خود را به همه زیباییها بیاراید.

«در گاتها جهان نیک و جهان بد در برابر هم قرار دارند و همچنانکه هر چه از جهان نیک است در مفهوم کلی اش و با صفت اشون Ashavan مشخص و متمایز می‌شود، عالم شرنیز با اصطلاح مؤنث دروچ (دروغ) بیان می‌شود، که معنای آن ویران کردن نظم نیک با حیل و تزویر و نادرستی [است].»<sup>۱</sup>

اوستا سه وظیفه تربیتی مهم برای انسان قائل شده است: «یکی اینکه دشمن خود را دوست کند، دیگر آنکه آدم پلید را پاکیزه سازد و دیگر آنکه نادان را دانا گرداند.» بنابراین تعلیم، پاکی و تقوی بزرگترین فضیلت شمرده می‌شد و بعد از آن درستی کردار و گفتار اهمیت داشت.<sup>۲</sup>

موبدان، که بزرگترین گروه معلمان زمان را تشکیل می‌دادند، به مردم چنین تعلیم می‌دادند که پرداختن به کار خیر در حکم پرستش کردگار است، بنابراین کیش و نیایش با اخلاق یکی بود و صفا اساس اخلاق شمرده می‌شد. مردم موظف بودند که مراقب آراستگی ظاهر و صفای باطن خود باشند و با پرهیزگاری و سپردن راه اهورامزدا موجب شوند که خیر عالمگیر شود.<sup>۳</sup>

راستی و راست‌گویی ایرانیان قدیم شهره عالم است. «زردشت آموزگار راستی

۱- کریستن سن؛ ایران در زمان ساسانیان؛ ص ۴۹.

۲- ویلدورانت؛ مشرق‌گاوارة تمدن، ص ۵۴۴.

۳- ماله-ابزاک، تاریخ ملل شرق و یونان، ص ۱۴۲.

بود و اندیشه راستی را در جهان منتشر ساخت.<sup>۱</sup>» در نقش رستم از قول داریوش آمده است که «آنچه حقاقت مورد پسند من است و آنچه ناحق از آن بیزارم.» در بحثهای پیش نیز گفتیم که آن شاهنشاه دروغ را مانند هجوم دشمن و خشکسالی زیان آور می‌داند. ایرانیان باستان در تعلیم راستی و پرهیز از دروغ و فریب چندان کوشا بودند که مدارس خود را در محلی به نام «الوترا» در کنار قصر پادشاه و بناهای دولتی می‌ساختند تا از بازار و میکروفریب بازاریان دور باشد و فرزندان بزرگان با آرامش و سکون کافی تربیت شوند. مردمی که سه ماده مهم برنامه آموزشی آنان اسب سواری، تیراندازی و راستگویی بود، در بین ملل قدیم و به خصوص «... یونانیان پیمان شکن به درستی عهد معروف بودند. چون پیمان می‌بستند به آن استوار می‌ماندند، و به این می‌بالیدند که هرگز وعده‌ای را که داده‌اند خلف نمی‌کنند.<sup>۲</sup>...» در توصیف پارتیان گفته‌اند که از جمله صفات عالی آنان این بود که «با اسرا مهربان، در اقوال خود ثابت و در رعایت عهد ساعی بوده‌اند.<sup>۳</sup>...»

ایرانیان باستان، تا آنجا که ممکن بود، از قرض کردن پرهیز می‌کردند، زیرا از آن بیم داشتند که بدهکاری سبب شود دروغ بگویند و قول و عهد خود را بشکنند.<sup>۴</sup> بنابراین «در میان ایرانیان رباخواری رایج نبود، ولی باز پس دادن وام را واجب و مقدس می‌شمردند.<sup>۵</sup>...» هرودوت این موضوع را با صراحت کامل شرح داده و گفته است که ایرانیان هیچ چیز را به قدر دروغ موجب شرمساری نمی‌دانند و بعد از دروغ قرض گرفتن را، زیرا می‌گفتند آنکه قرض دارد ناچار دروغ هم می‌گوید.<sup>۶</sup>»

۱- غلامحسین صدری افشار؛ سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی و آموزشی در ایران؛ ص ۲۶.

۲- گزنفون؛ کوروشنامه؛ ص ۵۷.

۳- ویل دورانت؛ مشرق گاهواره تمدن؛ ص ۵۴۹.

۴- سایکس؛ تاریخ ایران؛ ص ۴۹۸.

۵- لورنس، ا.ج.؛ تاریخ هرودوت؛ ص ۱۰۹.

۶- ویل دورانت؛ مشرق گاهواره تمدن؛ ص ۵۴۴.

۷- ماله-ایزاک، تاریخ ملل شرق و یونان، ص ۱۴۲.

وطن پرستی فضیلت مهم دیگری بود که به ایرانیان تعلیم می‌شد. در مباحث پیش‌گفته شده که ایرانیان از وضعیت و شریف از حکومت پشتیبانی می‌کردند، و همچنین آمد که زردشت پیامبر هدف از تربیت فرزندان را پیروزی در انجام وظیفه نسبت به خانه و شهر و پادشاه دادگرمی‌داند. ویل دورانت از قول مورخان باستان نوشته است که «آنچه از تاریخ ایران باستان با ستایش و تحسین باید ذکر شود، این است که به ندرت اتفاق می‌افتاد که فرد ایرانی برای جنگ با ایرانیان به مزدوری گرفته شود، در صورتی که هر کس می‌توانست یونانیان را برای جنگ با خودشان اجیر کند<sup>۱</sup>». ایرانیان از نخستین ملت‌های جهان به‌شمار می‌روند که دارای احساسات ملی‌نرومند بودند. این احساس در مردم از شاه گرفته تا افراد عادی مملکت عمومیت داشت. هرودوت گفته است که همه افراد قوم پارس واجد این دلبستگی به میهن خود بودند. به قول وی هرگز يك پارسى از خدای خود نیکبهارا برای شخص خویش درخواست نمی‌کند، بلکه از خداوند می‌خواهد که همه ملت پارس و شاه کشور سعادت‌مند باشند. این شواهد حکایت از آن می‌کند که مردم به‌خیرعامه و سعادت عمومی علاقه داشتند و از این جهت ایرانیان از نخستین ملل عالم‌اند که این فکر بزرگ انسانی در بین آنان رواج یافت.

دلیری و وطن دوستی ایرانیان با صفات انسانی همراه بود و مردم ایران از این بابت از ملل دیگر ممتاز بودند. «هرودوت نقل می‌کند يك نفر یونانی برای حفاظت کشتی خود... آنقدر جنگ می‌کرد تا اینکه بدنش ریش ریش می‌شد. پارسیها این شجاعت او را تقدیر می‌کردند و نگاه می‌کردند اگر زخم‌هایش کشنده نیست، آن را شسته و می‌بستند و با او مانند يك نفر پهلوان سلوک می‌کردند<sup>۲</sup>...»

سایکس اهالی ماد و پارس را مردمانی آزاد و جنگی و دلیر می‌داند و مظاهر مردانگی آنان را شجاعت و همت بلند می‌شمارد و می‌افزاید که این خصوصیات در هر کس اساس صفات حسنه دیگر است و از این رو بود که ایرانیان سواری و تیراندازی و راستگویی

۱- ویل دورانت، مشرق‌گاوآرد تمدن، ص ۵۵۰.

۲- نقل از کتاب «تاریخ ایران»؛ تألیف ژنرال سرپرسی سایکس، ص ۲۲۳.

به اطفال خود می‌آموختند تا با صفات مردانه بار آیند<sup>۱</sup>.

گزنفون ضمن توصیف چگونگی تربیت نوجوانان می‌گوید که آنان را چنان بار می‌آوردند که «... به اعتدال مزاج خوبگیرند». وی می‌افزاید که «اطفال را به اعتدال مزاج خومی دادند. علت توجه به این خصلت این بود که بزرگتران را بدین خصلت متصف می‌دیدند و قهراً به این صفت متصف می‌شدند<sup>۲</sup>». تعلیم آداب غذا خوردن به اطفال و تشویق آنان به قناعت در خوردن و آشامیدن از جمله تدابیری بود که در پرورش اعتدال مزاج تأثیر داشت<sup>۳</sup>.

«... هیچ پارسی تربیت شده در سرسفره با ولع و عجله دست به طعام دراز نمی‌کند. روحش حتی وقتی که غذا صرف می‌کند بیدار و ذهنش هشیار و مستعد تفکر و تعمق است. به همین طریق است سوار نظام پارسی که حتی هنگام سواری به بحث و گفت‌وگو پرداخته، سخنان نیکو و مباحث دلپذیر و پرمعنی مطرح می‌کنند. در بین پارسیها مرسوم و متداول است که در سرسفره باید عاقل و قانع بود. معتقدند بلعیدن طعام با حرص و ولع کار چارپایان و خوکان است نه انسان تربیت یافته. باید توجه کرد که پارسیها در حین تناول غذا دوست دارند در مسائل مختلف به بحث و گفت‌وگو پردازند، برخی از اوقات ضمن گفت‌وگو برای انبساط خاطر یکدیگر مطایبه‌گویی می‌کنند، بدون اینکه از حدود نزاکت و عفاف خارج شوند. اگر مزاج کنند سخنان ناشایست و زننده به کار نمی‌برند. هرگز حرکتی نسنجیده یا مستهجن از خود نشان نمی‌دهند یا سخنانی که مایه کنورت و نقار باشد بر زبان نمی‌آورند<sup>۴</sup>».

ایرانیان در سخن گفتن صریح و در دوستی استوار و مهمان نواز و گشاده‌دست بودند. در رعایت آداب معاشرت از مردم چین دست‌کمی نداشتند. چیز خوردن را به هنگام راه رفتن ناپسند می‌دانستند و انداختن آب دهان و بینی را در مقابل دیگران زشت

۱- سایکس ، تاریخ ایران ، ص ۲۲۳ .

۲- گزنفون ، کوروشنامه ، ص ۶-۷ .

۳- ر.ک. ، گزنفون ، ص ۶ .

۴- ر.ک. ، گزنفون ، ص ۶۶-۱۶۵ .

می‌شمردند<sup>۱</sup>. گزنفون می‌گوید این کورش بود که «مقرر داشت که احدی مجاز نیست در حضور جمع آب دهان یا بینی خود را بر زمین اندازد<sup>۲</sup>». این شاهنشاه بزرگ ملت خود را به پوشیدن جامه‌های مردم ماد که اندام را برازنده‌تر می‌ساخت تشویق کرد و استعمال سرمه و روغنهای مختلف را برای آرایش چشم و پوست جایز شمرد و به مردم تعلیم داد که بیهوده به‌دیگران خیره نشوند و در کار دیگران کنجکاو نکنند.

احترام بزرگترین درس‌ساز ادوار باستان از صفات پسندیده بود. در باب تربیت کوروش بزرگ گفته شد که وی چه در راه رفتن و چه به‌هنگام سخن گفتن و نشست و برخاست مهتران را بر خود مقدم می‌داشت. آن شاهنشاه به فرزندان خود اندرز می‌دهد که حرمت بزرگتر از خود را پاس دارند تا که مهتران نیز آنان را گرامی شمارند. این سنت به‌دقت مراعات می‌شد، چنان‌که حتی جوانان بالغ و مردان بدون اجازهٔ مریان خود بر سفره نمی‌نشستند و دست به‌سوی غذا نمی‌گشادند. معلمان اطفال را ترغیب می‌کردند که نسبت به‌رؤسای خود مطیع و وظیفه‌شناس باشند و آنچه آنان را به این امر تشویق می‌کرد، این بود که اطاعت و وظیفه‌شناسی منحصر به کودکان نبود، بلکه بزرگترین نیز موظف بودند که حرمت مهتران خود را نگه دارند<sup>۳</sup>.

فرزندان پارسی در حضور مادری اجازهٔ او نمی‌نشستند. کوروش بزرگ به فرزندان خود وصیت کرد که در هر کار فرمانبردار مادر باشند. شاهان ایران در مجالس زیر دست مادران خود می‌نشستند. در آثار ایران باستان آمده است که: «با پدر و مادر خود مؤدب و فرمانبردار باش و به سخنان آنان گوش فراده، زیرا تا پدر و مادر زنده‌اند، فرزند چون شیری است در بیشه که از هیچ ترسد ولی چون پدر و مادر درگذرند، مانند بیوه زنی است که زیر دست دیگران شود و هر چه از او بستانند دم نتواند زد<sup>۴</sup>».

در تصحیح اخلاق کودکان کوشش و دقت بسیار مبذول می‌شد. تنبیه و پاداش در

۱- ویل دورانت، مشرق‌گاوارة تمدن، ص ۵۵۰.

۲- ر.ك. گزنفون، ص ۲۸۶.

۳- گزنفون، کوروش‌نامه، ص ۶.

۴- نقل از کتاب «تاریخ اجتماعی ایران» (جلد اول) تألیف مرتضی‌راوندی، ص ۴۷۷.



تربیت به کار می‌رفت تا به صفات نیکو خوبگیرند و از اخلاق حسنه منحرف نشوند . پارسیان معتقد بودند که جوانانی که با سجایای اخلاقی عالی پرورش یابند ، در سالهای بعدی عمر هم اگر به مردمی برخورد کنند که در دام نائل اخلاقی گرفتارند ، خوی توحش نخواهند گرفت . مریان با کودکان و نوجوانان تازه بالغ از عشق سخن نمی‌گفتند ، زیرا از آن بیم داشتند که از سن کم شهوتران و هرزه بار آیند<sup>۱</sup> . پیروان آیین مزدیسنا با دوشیزگانی که در بحران نوجوانی باردار می‌شدند ، مدارا می‌کردند و به مردان جوان تأکید می‌کردند که اگر در اثر غلبه هیجان جوانی با دوشیزه‌ای آمیزش کردند ، موظفند که با او زناشویی کنند و بدین وسیله او را از ننگ رهایی بخشند<sup>۲</sup> .

کسانی که خواندن و نوشتن می‌دانستند ، به خواندن اندرزنامه‌ها رغبت بسیار داشتند . در برخی از این رساله‌ها که باقی مانده است ، صفاتی از قبیل خردمندی ، نکوکاری ، مهربانی ، وظیفه‌توانگران نسبت به تهیدستان ، برتری فقر شرافتمندانه بر ثروتی که با ستمگری اندوخته شده باشد ، سخن به میان آمده است<sup>۳</sup> . در حکایات آن زمان آمده است که وقتی در حضور خسرو انوشیروان مجمعی از حکما منعقد بود . در آن مجمع یکی از حاضران پرسید که بزرگترین بدبختی کدام است؟ حکیمی یونانی گفت که بزرگترین بدبختی پیری و کاهلی است که با تهیدستی همراه باشد . دانشمندی هندی گفت : بزرگترین بدبختی علت‌های جسمی است که آلام روحی آن را تشدید کرده باشد . بزرگمهر گفت: بدترین مصائب برای آدمی آن است که بنگرد که روزگارش به سر آمده و کار نیکی از او سر نزده است<sup>۴</sup> .

در زمان ساسانیان کتابهای اخلاقی متعدد نگاشته شد که در آنها قواعد اخلاقی و کلمات حکیمانه بسیار آمده بود . برخی از این کتابها از دستبرد حوادث مصون مانده و بخشهایی از بعضی از آنها ضمن آثار دیگر نقل شده است<sup>۵</sup> . پندنامه‌های اردشیر بابکان

۱- گزنفون ، کوروشنامه ، ص ۴۷ .

۲- نقل از کتاب «تاریخ اجتماعی ایران» ، تألیف مرتضی راوندی ، ص ۴۸۲ .

۳- گیرشمن ، ایران از آغاز تا اسلام ، ص ۴۰۷ .

۴- سایکس ، تاریخ ایران ، ص ۶۳۵ .

۵- کریستن سن ، ایران در زمان ساسانیان ، ص ۷۶ .

و بزرگمهر وزیر نامدار خسرو و نوشیروان پیش از دیگران شهرت دارد.<sup>۱</sup> چنانکه در آموزش طبقات اجتماعی ایران باستان گفتیم، با همه تأکیدی که در آن روزگار روی تربیت اخلاقی می‌شد، نشیب و فراز شاهنشاهی ایران با نشیب و فراز روحیه ملی و تربیت اخلاقی مردم همراه بود. در برخی از ادوار تجمل دوستی و شهوترانی و خوشگذرانی و میکساری موجب انحطاط بسیاری از خاندانها شد. علاوه بر این، پیروزیهای بزرگ ایرانیان و نیز نقص دانش علمی زمان گاهی سبب گشت که ایرانیان، مانند بسیاری از اقوام دیگر، «خود را بهتر و بالاتر از همه مردم روی زمین [بدانند]»<sup>۲</sup>. خوشبختانه در فرهنگ ایران و در افکار کوروش و تعلیمات زردشت، برابری افراد بشر و لزوم رعایت حقوق انسانی به صراحت تأکید شده است و تراوشانی از قبیل برتری قوم و نژاد ایرانی بر اقوام دیگر، با آنکه اکثر ملتهای جهان نیز افسانه‌هایی نظیر آن برای خود پرداخته‌اند، عمق و اهمیت چندانی نداشته است.

برخی از نویسندگان ضمن نقل محاسن اخلاقی ایرانیان و تربیت مطلوب آنان معایبی نیز در آنان مشاهده کرده‌اند. چنانکه آمده است: «ایرانیان قدیم... مردمی دلیر و زنده دل و با هوش و قادر به ادای سخنان تند و لطیفه‌گویی ولی در عین حال اشخاصی عاقل، سست، سریع‌التأثر و به حد بیچارگی نسبت به سروران خود خاضع و مطیع بودند...»<sup>۳</sup> و نیز «این ایرانیها که از سایر نژاد های بیگانه به واسطه صفای اخلاق، که آنها را تقریباً همپایه نژاد یونانی نموده است، خوب و برجسته‌اند و از طرف دیگر به واسطه تسلیم محض و اطاعت بنده‌وار به حرص و زور و استبداد به کلی با یونانیها فرق داشته‌اند»<sup>۴</sup>. همین نویسنده با وجود اعتراف به صفاتی چون زنده دلی، هوشمندی، جلوه‌گری، چابکی و دوست داشتنی بودن ایرانیان، برخی از آنان را فاقد غرور و غیرت می‌داند و می‌گوید که آنان نرم و چاپلوس، همیشه یا عبد و عبید یا مستمگرو سنگدل هستند و با دیگر اقوام مجاور مانند کردها و افغانها که زمخت، شجاع و جسور و مغرور

۱- سخنان هرودوت، نقل از کتاب «مشرق‌گاوارة تمدن»، تألیف ویل دورانت، ص ۵۴۴.

۲- لورنس، ا. ج.، تاریخ هرودوت، ص ۱۷.

وعاشق آزادیند و با هندوها که سست و بیحالند، فرق دارند<sup>۱</sup>. ظاهراً نویسنده توجه نداشته است که کردها و حتی بخش مهمی از افغانها دارای اصل و نسب ایرانی هستند و زبان آنان فارسی یا لهجه‌ای از آن است و در بسیاری از صفات اخلاقی با ایرانیان مشترکند.

ایرانیان چنان بارآمده بودند که به آزادی و استقلال عشق می‌ورزیدند و شاید همین شوق بزرگ زندگی مانع از آن شد که در برابر هولناکترین ضرباتی که بر پیکر هستی آنان وارد آمد، خرد نشوند و هر بار از نوسر بلندکنند. ظاهراً این عشق به استقلال قدمت و سابقه طولانی دارد و به عصرهای تاریخ تاریخ بازمی‌گردد. افسانه‌های حماسی شاهنامه که بیگمان مأخوذ از جوه برجسته خصال ایرانی است، شاهد بزرگی بر این مدعاست. از آغاز تاریخ مدون همواره این خصلت را به ایرانیان نسبت داده‌اند. «دولت آشور بارها به سرزمین ماد حمله کرده و هر بار چنان پنداشته بود که ماد چنان شکست خورده که یارای برابری با آن را ندارد، ولی بعدها معلوم شده بود که مردم این سرزمین از مبارزه برای به دست آوردن آزادی خسته نمی‌شوند<sup>۲</sup>».

بارها در این کتاب راجع به پرکاری و سخت‌جانی ایرانیان سخن گفته‌ایم. در اینجا نیز باردیگر از این خصوصیت اخلاقی، که سخت در تعلیم آن دقت می‌شده است، یاد می‌کنیم. صفات ذاتی و نیز جدال دائمی قوم ایرانی با محیط از آنان مردمی خوش اندام و مبارز بارآورده بود که غالب نویسندگان قدیم و معاصر بر آن شهادت داده‌اند. «... ایرانیان از زیباترین ملت‌های خاور نزدیک در روزگار باستانی بوده‌اند. تصاویری که در آثار تاریخی برجای مانده، نشان می‌دهد که آنان مردم میانه‌بالا و نیرومند بوده و بر اثر زندگی کردن در نقاط کوهستانی سختی و صلابت داشته‌اند، ولی ثروت فراوان سبب لطافت طبع آنان بوده است. در سیمای ایشان تقارن مطبوعی دیده می‌شود، و مانند یونانیان بینی کشیده داشته‌اند و در اندام و هیئت ایشان آثار نجابت مشهود بوده

۱- ر.ک. ، ص ۱۸-۱۷ .

۲- ویلدورانت ، مشرق‌گاوارة تمدن ، ص ۵۱۵ .

است . . . به جزدودست، باز گذاشتن هر يك از قسمتهای بدن را خلاف ادب می‌شمردند و به همین جهت سر تا پای ایشان با سربند یا کلاه تا پا پوش پوشیده بود. شلواری سه پارچه و پیراهنی کتانی و دو لباس رو می‌پوشیدند که آستین آنها دستها را می‌پوشانید و کمر بندی بر میان خود می‌بستند. این گونه لباس پوشیدن سبب آن بود که از گزند گرمای شدید تابستان و سرمای جانکاه زمستان در امان بمانند. . . . اختلاف لباس زنان با مردان تنها آن بود که گریبان پیراهنشان شکافی داشت. مردان هوی چهره را نمی‌سترند و کیسوان را باند فرومی‌هستند<sup>۱</sup> . . .»

### آموزش نظری و عملی

در مبحث ویرگیهای فرهنگ ایران باستان گفته شده که یکی از اختصاصات مهم این فرهنگ سازندگی یا به سخن دیگر پرداختن به جنبه عملی زندگی بود. در مباحث دیگر نیز افزوده شده که سخت کوشی و سخت جانی از صفات مهمی بود که قوم ایرانی، چه در اثر زیستن در اقلیم نامهربان ایران و چه در اثر جنگهای طولانی یا تلاش برای حفظ تمدن عظیم خود، کسب کرده بود. مجموع اینها موجب شد که آموزش و پرورش ایران بیشتر ناظر به جنبه عملی زندگی و ساختن و پرداختن مظاهر محسوس تمدن و کمتر معطوف به دانش نظری باشد. «دانش دوران هخامنشی . . . جنبه عملی و کارآمد داشت و در آن مفاهیم ذهنی و مجرد کمتر مورد توجه بود. در کشوری که هر روز گامی به سوی پیشرفت برمی‌داشت، شهرسازی، راهسازی، سدسازی، بازرگانی، دریانوردی و فنون و صنایع دیگر بازار گرمی داشت و مهارت فنی و دانش تجربی بیش از سخنوری و بلاغت به کار می‌آمد<sup>۲</sup> .»

با این همه، ازدوره ساسانی به بعد تا استیلای تازیان به تدریج بر مقدار دانش نظری افزوده شد. انتشار تعلیمات فلاسفه یونان، تماس ایرانیان با تمدنهای یونان، روم، هند، چین و اقوام دیگر و همچنین عشق آنان به اقتباس دانشهای ملل دیگر

۱- ر.ک. ویل دورانت، ص ۵۳۴.

۲- غلامحسین صدری افشار، سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی و آموزشی در ایران؛ ص ۲۸-۲۹.

از موجبات مهم این افزایش بود. ولی باید در نظر داشت که اداره آن شاهنشاهی پهناور ایجاب می‌کرد که همه سازمانها و نهادهای اجتماعی، و از جمله دستگاه آموزش و پرورش، بیشتر به صورت عملی زندگی بپردازند؛ در چنان فرهنگی نشستن در گوشه‌ای و تفکر در باره وجود و ماهیت، بدایت و غایت کاری بود که هواخواهان چندانی نداشت. حرکت و جنبش بیش از نشستن و اندیشیدن خریدار داشت. آیین زردشت نیز در کوشش و عمل تأکید می‌کرد و مردم را به سازندگی فرامی‌خواند. در وندیداد آمده است که «ای مردم برخیزید و راستی و درستی را بستایید، دیو کاهلی را از خود دورسازید آن دیوی که می‌خواهد شما را به خواب برد»<sup>۱</sup>.

جنبه عملی زندگی ایجاب می‌کرد که تربیت نیز بر پایه سعی و عمل و رعایت سادگی استوار باشد. گزنفون نیز بر این امر گواهی داده است: «آثار این تربیت که همانا فناخت در زندگی و توجه مخصوص به تمرینها و احترام از تن پروری است، هنوز در آنان [ایرانیان] مشهود است»<sup>۲</sup>.

آیین زردشت با همه مبانی معنوی و فکری محکمی که دارد، به حیات عملی اهمیت بیشتری می‌دهد: «مذهب زرتشت، یک مکتب فرهنگی و یک آیین روحانی جهت تهذیب اخلاقی و ورزیدگی در امور زندگی است. این مذهب در کلیه شئون زندگی بشر نفوذ کرده و تمامی مسائل روزمره را مورد بررسی قرار می‌دهد. مثلاً به عنوان نمونه می‌توان نظافت امکنه، دقت در پرورش گله، تهیه و کشت مزارع کشاورزی را از جمله نکات برجسته و اساس وظایف مذهبی دکتترین جدید نام برد»<sup>۳</sup>.

با این تفصیل آموزش و پرورش در ایران باستان، بیش از هر چیز، به زندگی عملی نزدیک بود و حتی خود زندگی بود. «چنان به نظر می‌رسد که ایرانیان قدیم جز هنر زندگی هیچ هنری به فرزندان خود نمی‌آموخته‌اند. ادبیات در نظر ایشان همچون تجملی بود

۱- ر.ک. غلامحسین صدری افشار، ص ۲۶.

۲- گزنفون، کوروشنامه، ص ۱۰.

۳- نقل از کتاب: «سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی و آموزشی در ایران»؛ تألیف غلامحسین صدری افشار؛ ص ۵۴.

که به آن کمتر نیازمند بودند، و علوم را همچون کالاهایی می‌دانستند که وارد کردن آنها از بابل امکان پذیر بود، درست است که تمایلی به شعر و افسانه‌های خیالی داشتند، ولی این کار را برعهده مزدوران و طبقات پست اجتماع می‌گذاشتند، ولذت سخن گفتن و نکته پردازی و لطیفه‌گویی درگفت‌وشنود را برتر از لذت خاموشی و تنهایی و مطالعه و خواندن کتاب می‌شمردند. شعر را بیش از آنکه از روی نوشته بخوانند از راه آواز خوانی می‌شنیدند، و با مردن خنیاگران شعر نیز از میان می‌رفت.<sup>۱</sup>

زندگی عملی ایجاب می‌کرد که آموزش سواد و دانش نظری محدود به فرزندان طبقات بالا باشد و مردم عادی بیشتر به یادگیری فنون جنگ و اسب سواری و تیراندازی و راستگویی پرداختند. فرزندان اشراف و درباریان نیز، علاوه بر اکتساب دانش نظری و مکتوب، از پرداختن به تربیت بدن و یادگیری فنون جنگ و سواری غافل نبودند. به بیان دیگر، می‌توان گفت که دانش نظری در درجه دوم اهمیت قرار داشت و اصل یادگیری فنی بود که در حیات عملی مورد نیاز بود. چنان که در مباحث پیش نیز گفته شد، زندگی جوانان بسیار دشوار بود. پیش از برآمدن آفتاب به صدای شیپور مفرغی بیدار می‌شدند. سپس در میدانی گرد می‌آمدند و به دسته‌های پنجاه نفری تقسیم می‌شدند. هر دسته در اختیار یکی از پسران پادشاه یا فرزندان استانداران قرار می‌گرفت. افراد به مسافت چند کیلومتر می‌دویدند، بر اسبان سرکش سوار می‌شدند و به سرعت می‌تاختند و به شناوری و شکار می‌پرداختند. بعد از آن نوبت درس خواندن می‌رسید. جوانان در سپاهی را که فرا گرفته بودند، با صدای بلند می‌خواندند تا ششهای آنان ورزیده شود. بعد از ظهرها به درخت کاری و خدمات دیگر مشغول می‌شدند. شبها در پیرامون بناهای دولتی پاسداری می‌کردند. در سرما و گرما برنامه آموزش آنان همین بود. چنان بار می‌آمدند که بتوانند تغییرات هوا را تحمل کنند و با خوراک ساده بسازند؛ از رودخانه‌ها بگذرند بی آنکه جامه یا جنگ افزارشان ترشود. چون جوانان به عزم شکار رهسپار کوهستان می‌شدند، دو نوبت غذا با خود بر می‌داشتند. خوراک آنان گرچه

۱- ویل دورانت، مشرق‌گاوارة تمدن، ص ۵۵۳.

تفاوتی با خوراك كودكان نداشت، اما حجمش بیشتر بود. نخجیر گران در عرصه شکار چیزی نمی خوردند، اما اگر حیوانی که در کمینش بودند آنان را مجبور می کرد در محلی بماند یا اگر به علتی دیگر شکار طولانی می شد، گرد هم جمع می شدند و غذا می خوردند، آنگاه به کار ادامه می دادند تا شب فرارسد. جیره يك روز خود را در دو روز صرف می کردند تا به پیشامدهای جنگی خوبگیرند و به هنگام ضرورت بردباری و تحمل داشته باشند. غذای جوانان غیر از گوشت شکار منحصر به سبزی بود که با خود می آوردند و آنان را با قطعه ای نان جو با اشتهای تمام می خوردند و از آب رودخانه یا جوی خود را سیراب می کردند.

وفور صنایع دستی و محصولات صنعتی در ایران باستان و همچنین تأکید آیین زردشت در امر کشاورزی و آبادانی جملگی حکایت از آن می کنند که مردم آن روزگار قبل از هر چیز برای زندگی عملی تربیت می شدند. حیات بسیاری از شاهنشاهان نیز در کوشش و تلاش و پرداختن به صورت عملی زندگی خلاصه می شد. کوروش شاهنشاه بزرگ « می گفت کار بهترین وسیله اجتماعی شدن است و به همان قرار که اسبانی که با هم کاری کنند با یکدیگر خومی گیرند و ملایم می شوند، افراد نیز در نتیجه کار مشترک با هم متحد و صمیمی می شوند... »

چنان که گفته شد، آیین زردشتی به زندگی دنیوی اهمیت بسیار می دهد و بهره مند شدن از کوششهای عملی را تشویق می کند « در اوستا مکرر به فقراتی بر می خوریم که ثروت و خانواده بزرگ و خانه آباد و فرزندان فراوان و اسب و گردونه و گله و رمه و مزارع حاصلخیز حتی [تهیه و صرف] غذاهای گوناگون تشویق و تأیید شده است. آنچه مورخین قدیم یونان مانند هرودوت، گزنفون، کتزیاس و کورتیوس و غیره راجع به جلال ایرانیان نوشته اند به خوبی از یثتها هم پیدا است، چه در این اثر تاریخی از قصرهای صد ستونی، شیرهای معطر، چرخهای درخشان، گردونه خروشنده و اسبهای شیهه زننده و تیغ و تبر و گرز و جوشن و لباسهای فاخر و زربفت و دستبند گوهر نشان سخن رفته است. طبیعی

است در مذهبی که خوشی آینده را مشروط به بدبختی امروز نمی‌داند باید از تمام لذات زندگی استقبال نمود.<sup>۱</sup>»

آیین مزدیسنا کار و کارگر را گرامی می‌دارد و افراد کاهل و بیکاره را منفور می‌شمارد، چنان‌که در یشتها آمده است: «توای کسی که بادست چپ و راست و بادست راست و چپ در روی من کار نکردی، تو باید در آتیه پشت در دیگران تکیه زده و روزی خود را از آنان گدایی کنی. آری خوراک پس مانده و ریزه‌هایی که از دهان دیگران افتاده نصیب تو خواهد بود.» و نیز آمده است: «اهورامزدا می‌گوید: کسی که گندم می‌کارد به این می‌ماند که بذر راستی می‌افشاند و دین مزدیسنا را پیش می‌برد.<sup>۲</sup>» غلبه آموزش عملی بر آموزش نظری و همچنین عشق و علاقه مردم ایران باستان به سعی و عمل و بهره‌مندی از ثمره کار و کوشش موجب شد که قوم ایرانی مردمی سرخوش و شادکام بار آیند؛ داستان و افسانه و خاطره‌های خوش را دوست بدارند، طبیعت و زیباییهای آن را بستانند. مثلاً در کتاب اوستا از زادگاه قدیمی مردم ایران سخن رفته مانند بهشتی توصیف شده که همچون ایام جوانی زیبا و دلپذیر بوده است.<sup>۳</sup> وجود عیدهای بی‌شمار تمدن ایران باستان در ظرف سال‌یکه دیگر از مظاهر سرخوشی و شادکامی مردمی بود که به جنبه عملی زندگی و لذت بردن از مواهب آن اهمیت می‌دادند. در جشنها همه مردم با جامه‌های پاک و سفید حاضر می‌شدند و شادمانی می‌کردند. شاهان و افسانه‌های قهرمانی و پیروزی بردشمن همواره هـواخواه داشته‌است. آیین زردشت مردم را از روزه‌داری منع می‌کند، به این دلیل که هر کس قوت کافی نخورد نیروی کار کردن نخواهد داشت. در این آیین ریاضت‌کشی و تحمل محرومیت منع شده است.<sup>۴</sup>

در شرحی که راجع به آموزش خدمتگزار خسرو انوشیروان آمد، دیدیم که در

- ۱- مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ص ۴۶۰.
- ۲- ادبیات مزدیسنا، جلد دوم، یشتها، ص ۳۰۶.
- ۳- ویل دورانت، مشرق گاهواره تمدن، ص ۵۱۴.
- ۴- سایکس، تاریخ ایران، ص ۱۴۱.



برنامه آموزشی وی پنج موضوع نظری و چهارده موضوع عملی وجود داشت. این امر نشان می‌دهد که حتی در اوج درخشش تمدن ساسانی، که دانش نظری پیشرفت بسیار کرده بود، باز آموزش عملی از نظر کمیت بر آموزش نظری فزونی داشت. اما نباید فراموش کرد که دانش مجرد و نظری نیز در آموزش ایرانیان جایی شایسته داشت. آنچه در مباحث پیش گفته شد، باید این معنی را رسانده باشد که ایرانیان چه در اثر تعالیم زردشت و چه در اثر تماس با اقوام دیگر با حکمت و فلسفه آشنا بودند. «باید اعتراف کرد که ایران از قدیمترین ازمینه یکی از سرزمینهای اصلی طلوع و تجلی حکمت یا خرد بوده است. در ایام بسیار قدیم اقوام ایرانی و هندی را دینی مشترک بود که با عرفان و حکمت آمیختگی داشت و آثارش در کتب و داهای (یا بیدهای) هندو و مخصوصاً اوپانیشادها دیده می‌شود. با ظهور آیین زردشتی حکمت عتیق ایرانی و هندواروپایی با اصلاح جدیدی که در آن شده بود در کتاب اوستا ظهور کرد، با نکاتی و خصائصی شاخص از قبیل آمیختگی دو نیروی نور و ظلمت یا اهورامزدا و اهریمن... همه این اصول و بسیاری از افکار مهم دیگر از خصائص خرد باستانی ایران است که بدون شك در برخی جنبه‌های تفکر فلسفی یونانی و یهودی و مسیحی نیز نفوذ داشته است.»<sup>۱</sup> مهرپرستی مذهب دیگری که به تقویت جنبه‌های فلسفی دین مدد کرد، و بعد مانویت، که عرفان را بنیاد نهاد، مجموعاً موجبات توجه بیشتر به مسائل انتزاعی را فراهم آوردند. در بحثهای پیش نیز گفتیم که در عهد ساسانی از بسیاری از تمدنهای دیگر اندیشه‌های علمی و فلسفی اقتباس و برانداخته دانش نظری ایران افزوده شد.

علوم پزشکی، ستاره‌شناسی و مهندسی که از زمان هخامنشیان رونقی تازه یافته بود، در دوره ساسانیان پیشرفت بسزا کرد. مدارس جندی شاپور، نصیبین، الرها و مدارس دیگر جملگی از مراکز مهم تعلیم دانشهای نظری بودند. اما نباید فراموش کرد که در این مدارس دانش تجربی و عملی نیز رواج داشت و فرهنگ ایران مانند اکثر فرهنگهای دنیا نمی‌توانست از دانش علمی بی‌تیاز بماند.

۱- حسین نصر، «فلسفه در اعصار تاریخ»، گوشه‌ای از سیمای تاریخ تحول علوم در ایران؛ ص ۱۰.

گذشته از آنکه در ایران باستان آموزش عملی از طریق استاد و شاگردی یا به صورت‌های دیگر اجرا می‌شد، در آثار قدما آمده است که در آن ادوار نوعی آموزش نیز معمول بود که امروز آن را به کارآموزی یا آموزش عملی تعبیر می‌کنند. گزنفون می‌نویسد در سابق عادت بر این جاری بود که کودکان را در دادگاهها حاضر می‌کردند تا محاکمات را گوش کنند و بادادگستری آشنا شوند و نیز به کودکان خاصیت گیاهها را می‌آموختند تا از آنها برای درمان بیماریها استفاده کنند. «در نکاذوم نسک نیز راجع به طب و بیماری بحثی شده است، مخصوصاً از طریقه‌ای که در ایران معمول بوده، از این قرار که مجرمین و جانیان مستحق اعدام را برای استفاده طبیبی زنده نگاه می‌داشتند».

در تاریخها مطالب بیشمار راجع به فنون عملی زندگی ایرانیان باستان آمده است. در حقیقت، اطلاعاتی که در باب کارهای مهندسان ایرانی درزمینه‌های شهرسازی، حفر کانالهای بزرگ، ساختن کاخهای عظیم، راهسازی، کشتی‌سازی و ساختن گردونه‌ها و جنگ افزارها و بسیاری صنایع دیگر داریم، گویای آنند که آنان می‌بایست به کشف بسیاری از اصول نظری مهندسی و فنون عملی توفیق یافته باشند. تردیدی نیست که بدون کشف این اصول و فنون، آن همه سازندگی متصور و ممکن نبود.

موضوع بسیار جالبی که از مطالعه داستانهای تاریخی می‌توان استنباط کرد این است که یادگیری شرطی و شرطی ساختن بازتابها و همچنین خاموشی یادگیری شرطی که افتخار کشف و مطالعه آنها در قرن حاضر از آن ایوان پاولوف دانشمند نامدار روسی است، از مباحثی است که ایرانیان باستان بدانها وقوف داشته و در عمل نمایش داده‌اند. همه ما می‌دانیم که هرودوت داستانی درباره چگونگی به پادشاهی رسیدن داریوش کبیر، میرآخور او و شیهه کشیدن اسب داریوش هنگام سرزدن آفتاب نقل کرده است. برخی گفته‌اند که این داستان حقیقت ندارد. و نیز می‌دانیم که هرودوت مورخی دقیق و امین بود و برای کسب اطلاع از صحت یا سقم هر مطلبی مسافرتها می‌کرد و پس از ملاحظه منابع و سخن گفتن با مردمان مطلع هر سرزمین یافته‌های خویش را تدوین می‌کرد. بنابراین

---

۱- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۴۲.

اگر اظهارات او راجع به چگونگی رسیدن داریوش به پادشاهی افسانه هم باشد ، افسانه‌ای است ایرانی - افسانه‌ای که مبین میزان دانش و آگاهی ایرانیان است . لورنس در کتاب تاریخ هرودوت آورده است که «داریوش مهتری ماهر و باهوش داشت موسوم به اوباراس و همینکه مجلس آن شش نفر (شش تن یاران داریوش که در کار ازمیان بردن بردیای دروغین به‌وی کمک کردند) به‌هم خورد ، به‌دنبال او فرستاد و گفت : اوباراس ، این ترتیبی است که شاه انتخاب خواهد شد ؛ ما باید سواره به‌حومه شهر برویم و اسب هر کس که بعد از طلوع آفتاب زودتر از همه شیهه‌کشید او به‌شاهی خواهد رسید . حال اگر زیرک هستی کاری کن که پادشاهی نصیب ما شود و به‌دست دیگری نیفتد . اوباراس جواب داد : سروراً اگر واقعاً شاهی تو منوط به این باشد ، آسوده باش و از چیزی مترس ، زیرا من تدبیری می‌دانم که در تأثیر آن تردیدی ندارم . داریوش فرمود اگر تو به‌راستی چنین چیزی می‌دانی زود باش ، زیرا در این کار هیچ تأخیری روا نیست و فردا روز آزمایش است . اوباراس چون آن حرف بشنید به ترتیب ذیل عمل کرد ؛ همینکه شب شد یکی از مادیانهای محبوب اسب سواری داریوش را برگرفت و به‌حومه شهر برد و به‌چرا بست . و اسب سواری داریوش را به آنجا برد و در اطراف مادیان چندین بار بگردانید و رفته رفته او را به مادیان نزدیکتر کرد و بالاخره آنها را به‌هم جفت کرد . چون صبح شد آن شش تن ایرانی باهم ملاقات کردند و به‌حومه شهر رهسپار شدند و بالاخره نزدیک به محلی که مادیان شب پیش برای چرا در آنجا بسته شده بود رسیدند که باعث تحریک اسب داریوش شد و به شیهه آمد ، درست در موقعی که هوا روشن می‌شد و آفتاب در شرف طلوع بود و مثل این بود که پروردگار هم باداریوش همراه بود و به این ترتیب شاهی را نصیب او ساخت .»

اینک به آزمایش مشهور پاولوف اشاره می‌کنیم ، این دانشمند نامدار سگی را برای آزمایش انتخاب کرد ، و پس از کنترل همه شرایط ، هر بار زنگی را به صدا درآورد (به طوری که صدای آن به گوش سگ برسد) و به فاصله چند ثانیه قطعه‌ای گوشت به حیوان عرضه کرد . اشتهای سگ به مشاهده گوشت تحریک شد و بزاق دهانش تراوش کرد .

۱- لورنس ، ا.ج. ؛ تاریخ هرودوت ، ص ۲۴۸-۲۴۷ .

تکرار این آزمایش موجب شد که سرانجام صدای زنگ به تنهایی، و بدون ارائه گوشت، بزاق حیوان را به تراوش تحریک کند. در اصطلاح علم روانشناسی این جریان را شرطی کردن بازتاب یا یادگیری شرطی می نامند. آنچه مهتر داریوش انجام داد کاملاً شبیه آزمایش پاولوف است و شاید میزان بصیرت و بینش عملی در کار او به مراتب بالاتر از چیزی است که در کار پاولوف می بینیم. البته این شرح چیزی از قدر و مقام پاولوف نمی کاهد، این دانشمند علاوه بر اجرای آزمایش علمی، مفاهیم نظری و عملی مطالعه خود را نیز تدوین کرد و بیگمان این افتخار از آن او است. اما ایرانیان نیز برای او با راس یا هرکس دیگری، که فکر و عمل منسوب به او را به ابتکار خود کشف نمود تا روزی به گوش هر ودوت رسید، باید متوقع افتخاری باشند، زیرا مگر نه آن است که در آن داستان یا ماجرای واقعی اسبی در محل معین در اثر برخورد با مادیان یاد گرفت که روز دیگر در همان محل شیهه بکشد؟ این همان شرطی شدن بازتاب یا شرطی شدن پاسخ است.

ما این داستان یا ماجرای واقعی را از آن ایرانیان می دانیم، زیرا دلیل دیگری داریم که آن را قوت بیشتری می بخشد و تأیید می کند. پاولوف پس از شرطی کردن تراوش بزاق سگ به صدای زنگ، برای ازمیان بردن این بازتاب آزمایش دیگری کرد. و آن این بود که پیای زنگ را به صدا در آورد، بی آنکه از آن پس دیگر قطعه گوشتی به حیوان عرضه کند. تکرار این روش نشان داد که پس از مدتی تراوش بزاق سگ در پاسخ صدای زنگ قطع شد. پاولوف این را زوال یا خاموشی بازتاب (پاسخ) شرطی نام داده است.

اینک نظری به گفتگوی کوروش بزرگ و پدرش می افکنیم که گزنفون آن را نقل کرده است: «کوروش پدر را مخاطب ساخته گفت: برای تشجیع سربازان و افزودن تهور و شجاعت آنان باید بیوسته امیدوارشان نگاه داشت. بلی فرزند، ولی این امر مانند آن است که شما سگان شکاری را پیوسته چنان بجهانید که گویی شکاری از دور دیده اید. راست است که در چند بار اول چون آن صدا را شنیدند، به هوای شکار، به تاخت حاضر می شوند. اما چون چند بار گول خوردند، چنانچه فرصتی دست داد و واقعاً شکاری دیدید

و سگان را فراخواندید، دیگر اعتنایی نمی‌کنند و اطاعت شما را نخواهند نمود. « این شرح نیز نشان می‌دهد که پدر کوروش یادست کم یکی از مردم پارس عملاً از مفهوم زوال یا خاموشی پاسخ شرطی و لو به صورتی ابتدایی آگاه بوده و این داستان دهان به دهان نقل شده تا روزی به گوش گزنفون رسیده و در کتاب وی برای ما به یادگار مانده است. این دانش و آگاهی از فنون عملی زندگی برای مردمی سختکوش و پرتلاش امری است کاملاً منطقی و معقول، به خصوص برای قومی کنجکا ووشیفته دانستن. قومی که از آسیای میانه به انگیزه یافتن چراگاه بهتری یا آشنایی با اقوام متمدنتر به سرزمین ایران آمدند تا از راز بزرگیهای آنان آگاه شوند و در این کار نیز کامکار شدند، چنان که آمده است: « بیگمان ایرانیان آریایی در آغاز در آمدنشان به ایران یا فرهنگ و مدنیته و الاثر از آنچه خود داشتند، روبرو شدند... تازه در آمدگان گرچه در آغاز کار نه با صلح و آشنایی با بومیان روبرو شدند، ولی دیری نگذشت که در خانه تازه شان، از خانه خدایان پیشین و بندگان و یاران امروزمین خود چیزهای بسیار آموختند... اقوام آریایی با خود فنون جنگی، گردونه‌ها و اسبانشان را می‌آوردند، و شوق پیشرفت و پیروزی را؛ ولی بومیان چنان انگیزه‌های نیرومندی برای پیشرفت نداشتند.»

اینک هنگام آن رسیده است که بگوییم تاریخ و فرهنگ ایران در ادوار گذشته باید به وسیله گروه‌های متعددی از افراد دانشمند با تخصص‌های گونه‌گون بررسی شود، تاهرگروه بتواند باینش خاص خود گوشه‌ای از پرده‌های فرافاتاده برگنجینه دانش و بینش مردم آن روزگار را به کنار بزند.

### معلم

از قرائن بسیار پیداست که معلم در ایران باستان شأن و منزلتی عالی داشت و از حیثیت اجتماعی خاص برخوردار بود. آمیختگی رهبری دینی با وظیفه معلمی نیز بر قدر و مقام معلم چندان افزوده بود که هر فرد بزرگی را آموزگار یا معلم می‌خواندند. در مباحث پیش آمده که زردشت را آموزگار راستی می‌نامیدند - آموزگاری که بذراستی

۱- غلامحسین صدری افشار؛ سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی و آموزشی در ایران؛ ص ۱۸.

در جهان افشاند. گزنفون کوروش و داریوش را دارای تعالیم نیکو معرفی می‌کند و می‌گوید چون ایرانیان از تعالیم آن دو رویگردان شدند، به مصائب گرفتار آمدند. بزرگمهر وزیر دانشمند خسرو انوشیروان هم قبل از وزارت معلم بود و در آثاری منسوب به وی خود او از معلمش به نیکی یاد کرده است.

در آثاری که از روزگار باستان به جای مانده و مستقیماً از زبانهای باستانی یا از زبانهای بیگانه به فارسی ترجمه شده، از معلمان به صورت‌های مختلف یاد شده است. در برخی از این آثار به‌عنوان معلم، مربی، آموزگار برمی‌خوریم آموزگاران سواری یا «اسواران»، آموزگار مترادف با «اسواران» نیز آمده است که به معنی مربی سواری است. مغان، حکمای عهد قدیم، هم معلم بوده‌اند؛ هیربدان، هیربدان و دبیران نیز به تعلیم می‌پرداخته‌اند. از اینها گذشته، از پسران شاهان و استانداران، پیرانی که عهده‌دار ریاست کودکان و جوانان بودند، به‌عنوان معلم و مربی یاد شده است. و باز گفته‌اند که دیوانیان، سپاهیان، و بازرگانان هم به‌اشاعه اندیشه و دانش خدمت کرده‌اند و سرانجام باید به معلمان خارجی از سرزمینهای هند، یونان، روم و غیره اشاره کرد که در دربار شاهان یا مدارس مشهور ایران به تدریس و تعلیم اشتغال داشتند.

مغان، که اصل آنان از سرزمین ماد بود، در نظر مردم روزگار باستان و به‌خصوص یونانیان به تبحر در حکمت شهرت یافتند و بین هموطنان خود نفوذ کلام فوق‌العاده کسب کردند، «شاهان ایران شاگرد ایشان بودند و تا با آنان مشورت نمی‌کردند به کارهای مهم بر نمی‌خاستند»<sup>۱</sup>. کوروش زیر نظر مغها تربیت شد و از آنان حکمت و فلسفه آموخت<sup>۲</sup>. گزنفون در موارد متعدد ضمن نقل گفت‌وگوی کوروش با پدر و مادرش، از معلمان وی و تعلیماتی که آنان بدومی دادند یاد می‌کند. حتی در یک مورد از قول کوروش می‌گوید که چون «خوب از عهده قضاوت بر نیامدم [معلم] تنبیهم کرد»<sup>۳</sup>.

۱- ویل دورانت؛ مشرق‌زمین گاهواره تمدن؛ ص ۵۴۸.

۲- دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۹۵.

۳- گزنفون؛ کوروشنامه؛ ص ۱۶.

ظاهراً نام موبدان به‌عنوان معلم در عهد ساسانی عمومیت یافت . موبدان مانند اسلاف خود مغان بخش اعظم آموزش کودکان و نوجوانان را به‌عهده داشتند . معلمان آن روزگار ، به‌تجویز جامعه و به‌خصوص دستگاه رهبری مملکت ، اکثر اوقات کودکان و جوانان را با فعالیتها و برنامه‌های گوناگون پرمی‌کردند . «اطفال مجاز نبودند بامادران خود غذا بخورند ، بلکه در خدمت مربیان و در ساعاتی که مقرر نموده بودند صرف غذا می‌کردند<sup>۱</sup> .» معلمان علاوه بر پرداختن به‌کار تعلیم و تأدیب کودکان و قضاوت و اجرای عدالت در کارهای روزانه آنان نظارت داشتند<sup>۲</sup> . در این‌گونه موارد ، نه‌تنها کودکان آداب زندگی از معلم می‌آموختند ، بلکه جوانان و افراد بزرگ‌تر نیز ظاهراً گوش به‌فرمان معلم و مربی بودند ، چنان‌که آمده است « بزرگ‌تران نیز بدون اجازهٔ مربیان خود بر سر غذا نمی‌نشستند<sup>۳</sup> .»

موبدانی که وظیفهٔ معلمی را هم به‌عهده داشتند ، آموزش ابتدائی و عالی را اداره می‌کردند ، زیرا فقط این گروه بودند که همهٔ رشته‌های علوم زمان را می‌دانستند . «الیزه نام يك نفر موبد . . . را ذکر کرده است که به‌سبب احاطه بر علوم معقول به‌لقب افتخاری همگدین ( یعنی کسی که تمام احکام دین را می‌داند ) ملقب شده بود<sup>۴</sup> .» این افراد احترام بسیار داشتند و ظاهراً مردم در اکثر امور تابع رأی آنان بودند .

کریستن‌سن می‌گوید که در عهد ساسانی عده‌ای از نجیب‌زادگان مانند عهد هخامنشی تحت نظارت «آموزگاران اسواران» تعلیم می‌یافتند<sup>۵</sup> . شاید این گروه از مربیان از قشری غیر از موبدان و مغان بودند و تربیت بدنی و آموزش سواری و احتمالاً آموزش فنون جنگی به‌عهدهٔ آنان بوده است . در مبحث تربیت پادشاهان گفته شد که وقتی بهرام‌گور از مربی خود مندرطلب کرد که برای او استادانی بیاورد تا او را دانش

۱- ر.ک. گزنفون ؛ ص ۶-۷ .

۲ و ۳- ر.ک. گزنفون ؛ ص ۶ .

۴- کریستن‌سن ، ایران در زمان ساسانیان ، ص ۱۴۲ .

۵- ر.ک. ؛ کریستن‌سن ؛ ص ۴۳۸ .

و فرهنگ و تیراندازی و سواری بیاموزند ، «منذر استادان و دانایان و تیراندازان جلد و هرگونه دانشمندان و فرزنانگان روم و پارس گرد کرد .» از این بیان چنین برمی آید که دست کم در تربیت شاهزادگان از معلمان خارجی نیز استفاده می شد .

چنان که از پیش اشاره شد، غیر از عناوین مربی و معلم و آموزگار و غیر از نامهای مغان و موبدان و هیربدان، از رؤسای اطفال و راهنمایان مردان و همچنین پیرمردان نیز یاد شده است که جملگی در کار تربیت و تهذیب افراد از کودکان تا بزرگسالان نقشی داشته اند . گزنفون در این باره نوشته است که «رؤسای اطفال از بین پیرمردانی برگزیده شده بودند که صلاحیت این را داشتند که در تهذیب آنان بکوشند و اطفال را مذهب و با تربیت بار آورند . مربیان جوانان بالغ نیز کسانی بودند که قادر به هدایت آنان باشند و راهنمایان نیز از جمله برگزیدگان بودند که ایشان را به اطاعت از قوانین و دستورات ارشاد می نمودند . بالاخره پیرمردان نیز از بین خود صالحترین افراد را به عنوان رئیس انتخاب می کردند و این اشخاص مراقب بودند که جملگی وظایف و تکالیف خود را به نحو احسن انجام دهند .» احتمال دارد که مراد از عناوین رؤسای اطفال، مربیان، راهنمایان و پیرمردانی که هر یک وظیفه ای در تربیت نفوس از کودکی تا بزرگسالی به عهده داشتند ، افرادی غیر از مغان و موبدان و آموزگاران و هیربدان باشد . این افراد مقامی داشته اند که می توان آن را معادل سرپرستان یا مدیران مدارس امروزی دانست و شاید معلمان نیز زیر نظر آنان به تدریس و تعلیم می پرداخته اند . داستان منذر مربی بهرام گور و معلمانی که او برای آن شاهزاده آورد کاملاً با این حدس تطبیق می کند و احتمال دارد هر گروهی از کودکان یا جوانان شخصی به عنوان سر مربی یا به اصطلاح امروز مدیر و سرپرست داشته اند که تنظیم برنامه کار معلمان و متعلمان به عهده وی بوده است . بیان دیگر گزنفون این ادعا را قوت بیشتری می بخشد . به گفته وی « قبیله ای که در بین افراد خود بیشتر از این جوانان ممتاز در علم و چابکی و مهارت و رشادت و اطاعت داراست ، مورد ستایش و تمجید اقران قرار می گیرد و مربیانی که آنان را بار آورده اند و همچنین معلمانی که در او ان



طفولیت آنها را شایسته و مستعد این ترقیات ساخته‌اند نیز مورد تمجید و تحسین عام قرار می‌گیرند<sup>۱</sup>» در این عبارت به وضوح دو اصطلاح مربی و معلم به صورتی متمایز از یکدیگر به کار رفته است و اگر در اصل نیز همین تمایز، که در زبان فارسی مشاهده می‌شود، وجود داشته باشد، حدس ما را کاملاً تأیید می‌کند. در این مورد، به نظر می‌رسد برای آنکه این گونه نکات با دقت کامل بررسی شود، لازم است جمعی از علمای علوم تربیتی و روانشناسان ایرانی آن قسمت از آثار مورخان باستانی را که در باب آموزش ایران باستان نوشته شده است از روی متون اصلی از نو بررسی و ترجمه کنند تا حقیقت حال با قطعیت بیشتر روشن شود.

استر ابن از پسران پادشاه یا فرزندان استانداران نیز به عنوان مربی یا رئیس گروههایی از جوانان یاد کرده است که هم تربیت بدنی و جسمی را عهده‌دار بوده‌اند و هم به تعلیمات نظری می‌پرداخته‌اند<sup>۲</sup>. ریچارد فرای نیز می‌گوید که «دیوانیان و سپاهیان و بازرگانان دوران هخامنشی عامل اصلی پراکندن اندیشه‌ها و رسمها در سراسر شاهنشاهی بودند<sup>۳</sup>». در تحلیل آموزش به معنای کلی آن می‌توان گفت این گروه‌ها هم با آنکه مستقیماً عهده‌دار وظیفه آموزش نبودند، ولی به صورتی غیر مستقیم به آموزش و پرورش و تعلیمات همگانی کمک می‌کردند. و اگر این گروه در عهد هخامنشی چنین خدماتی انجام می‌داده‌اند، در ادوار بعد و به خصوص در دوره ساسانیان نیز که رفت و آمد و مبادلات فرهنگی و بازرگانی توسعه بیشتری یافت، مسلماً این خدمت ادامه داشته است.

با اطلاعات جسته و گریخته‌ای که از وضع مغان و موبدان و هیربدان داریم، می‌توان گفت که برخی از آنان باقیاس از موازین آن روزگار مردمانی مطلع و جامع علوم و فنون زمان خود بوده‌اند. مغان نخستین گروه از حکمای ایرانی هستند که نام

---

۱- گزنفون، کوروشنامه، ص ۸.

۲- نقل از کتاب «تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان»، تألیف دکتر محمد جواد مشکور،

ص ۸۲.

۳- ریچارد، ن. فرای؛ میراث باستانی ایران، ص ۲۰۴.

آنان در تاریخ آمده است. کلمه **magician** در زبانهای اروپایی، که به معنی ساحر است، از عنوان مغیامجوس گرفته شده و تحول یافته است. خالب آن است که آیین زردشت نیز معلم را شخصی دانشمند و عاشق مطالعه و کسب علم معرفی کند. در وندیداد آمده است «ای زرتشت مقدس، کسی را معلم روحانی بخوان که تمام شب مطالعه کند. او از خردمندان درس بیاموزد، تا از تشویش خاطر فارغ گردد و در سر پل صراط با قوت قلب باشد و به عالم مقدس روحانی یعنی بهشت نائل گردد».

استرابن هم مریان ایرانیان باستان را مردمانی پاکدامن و منزه می‌داند که داستانها و افسانه‌های سودمند برای کودکان حکایت می‌کنند و کارهای ایزدان و مردمان نامی را بانوای موسیقی و گاهی بدون آن برای ایشان بازمی‌گویند<sup>۲</sup>. از مجموع آنچه گفته شد می‌توان حکم کرد که اکثر معلمان روزگار باستان مردمانی دانشمند و با فرهنگ و صاحب کمالات اخلاقی عالی بوده‌اند.

### وظیفه تربیتی خانواده

«زردشت از اهورامزدا می‌پرسد: ای آفریننده جهان مادی و ای قدوس یگانه، دومین نقطه کجاست که زمین در آنجا خود را خوشبخت احساس می‌کند؟ اهورامزدا در جواب می‌گوید: این جایی است که مؤمنی در آن خانه‌ای بسازد و چهارپایان زاد و ولد کنند و زن و فرزند آن فراوان آورد و کودکان رشد کنند و آتش افر و خسته باشد و تمام پاکیزگیهای زندگی در حال ترقی باشد...» در اوستا آمده است «مردی که زن دارد بر آنکه چنین نیست فضیلت دارد، و مردی که خانواده‌ای را سرپرستی می‌کند بر آنکه خانواده ندارد، فضیلت دارد، و مردی که پسران فراوان دارد بر آنکه چنین نیست فضیلت دارد...»<sup>۳</sup>

این عبارات و شواهد بیشمار در آثار زردشتی و دیگر منابع ایران باستان گواه آنند که خانواده در نظر آنان مقدسترین نهاد اجتماع بوده است. شاید اصطلاحاتی

۱- نقل از سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی و آموزشی؛ تألیف غلامحسین صدری افشار؛ ص ۲۶.

۲- نقل از «تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان»، تألیف دکتر محمد جواد مشکور، ص ۸۲.

۳- نقل از کتاب «مشرق زمین گاهواره تمدن»، نوشته ویل دورانت، ص ۵۵۱.

از قبیل روشن نگه داشتن اجاق خانوادگی، که معطوف به داشتن فرزندان صالح است، مأخوذ از رسم روشن نگه داشتن آتش خانوادگی و جلوگیری خاموشی و افسرده شدن آن باشد.

خانواده، گذشته از وظایف گوناگون خود، در تربیت فرزندان نیز تکلیفی مهم داشت. در «اندرز توتکیشان» آمده است که «... پدر و مادر فرزند خویش را، باید این چند کار و کوفه پیش از پانزده سالگی بیاموختن، و چون این چند بیاموزند، هر کار و کوفه که فرزند کند، پدر و مادر را بود و چونش نیاموزند هر گناه که فرزند به نابخردی کند، همه پدر و مادر را بود».

گزنون در بخشی از کتاب «کوروشنامه» خود به تشریح گفت و شنود کوروش با پدر و مادر آن شاهنشاه می پردازد و در هر گوشه از این گفت و گو نشان می دهد که آنان چه تأثیری در تربیت فرزند برومند خود داشتند. آنان در پرورش صفات اخلاقی کوروش و تعلیم خصوصیات فرماندهی و رهبری سخت کوشا بودند.

باید دانست که داشتن فرزندان متعدد، به خصوص پسران هوشمند و توانا، برای خانواده پارسى افتخارى بزرگ محسوب می شد. شاهنشاهان به خانواده هاى که پسران بیشتری داشتند جایزه و پاداش می دادند. در جامعه ای که سپاهیان در آن اهمیت بسیار داشتند، برخورداری خانواده از وجود پسران متعدد مزیتی بزرگ محسوب می شد و بر قدرت و حیثیت خانواده می افزود. ویل دورانت نوشته است که «فرزند داشتن نیز مانند زناشویی از اسباب بزرگی و آبرومندی بود. پسران برای پدران خود سود اقتصادی داشتند و در جنگها به کار شاهنشاه می خوردند»<sup>۱</sup>.

در سراسر ادوار باستان و حتی بعد از آن خانواده ها و خاندانهای بزرگ و کوچک در زندگی سیاسی و فرهنگی ایران تأثیری بسزا داشتند. شش خاندان بزرگ که به داریوش در رسیدن به پادشاهی کمک کرده بودند، پایدار ماندند و اعقاب آنان نسلی پس از نسل دیگر به شاهنشاهان و کشور خویش خدمت کردند. در عهد اشکانی و ساسانی نیز خاندانهای

۱- نقل از کتاب «تاریخ اجتماعی ایران»، نوشته مرتضی راوندی، ص ۷۲۶.

۲- کریستن سن؛ ایران در زمان ساسانیان؛ ص ۷۳۴.

بزرگ در مرکز به خدمات دیوانی و سپاهی اشتغال داشتند، یادر سائر آنها در مقام استانداری و مرزبانی و مشاغل دیوانی در حفظ استقلال شاهنشاهی ایران می کوشیدند. در ادواری که استقلال مملکت پایمال متجاوزان و مهاجمان بیگانه بود، باز خاندانها و خانواده های ایرانی بودند که شعله عشق به آزادی و استقلال ملی را در قلوب فرزندان خود زنده نگه داشتند و مانع از آن شدند که تاریخ و سنتهای ملی از میان برود. دیهگانان یعنی خرده مالکان عهد ساسانی «... مختصر سواد داشته اند و قرنها پس از انقراض دولت شاهنشاهی ساسانی، این طایفه روایات و افسانه ها و تاریخ ملی را نگاه داشته بودند.»<sup>۱</sup>

کاملاً واضح است که خانواده به صورت های گوناگون در استحکام و استقلال شاهنشاهی ایران باستان مؤثر بوده و حداقل هر خانواده ای برای ارتش میهن خود سرباز پرورش می داده و برای اقتصاد ملی به کار تولیدی می پرداخته است. از لحاظ تربیتی هم خانواده سهمی مهم داشت. در مبحث هدفهای تربیتی ایران باستان گفته شد که هر فرد زردشتی دعا می کند که اهورامزدا فرزندی بدو عنایت کند که وظیفه خویش را نسبت به خانواده و شهر و پادشاه دادگر انجام دهد. بنابراین داشتن فرزند به تنهایی هدف محسوب نمی شد؛ سرفرازی از آن خانواده ای بود که فرزندش چنان بار آید که به سنتهای خانوادگی و ملی وفادار باشد و به جامعه خدمت کند.

رسم تربیت فرزند در خانواده چنان بود که کودکان تا پنج سالگی نزد پدران خود نمی رفتند، بلکه در نزد زنان می ماندند، تا اگر بمیرند پدران اندوهگین نشوند. فرهنگ ایران باستان اهمیت مادریا جانشین مادر را در پرورش فرزند به خوبی شناخته بود. در این باره آمده است که «تربیت طفل به عهده مادر بود و در صورت احتیاج، پدر، خواهر یا دختر بزرگ خود را به تربیت کودک می گماشت... تعلیم مذهبی دختر را [نیز] مادر به عهده می گرفت.»<sup>۲</sup> در شرح حال برزویه حکیم، پزشک معروف انوشیروان، از قول وی چنین آمده است: «پدر من از لشگریان بود و مادر از خاندان علمای دین زردشت. و اول نعمتی که خدای تعالی بر من تازه گردانید دوستی پدر و مادر بود و شفقت ایشان بر حال

۱- ویل دورانت؛ مشرق گاهواره تمدن، ص ۵۵۲.

۲- ر. ک. کریستن سن، ص ۳۵۱.

من ، چنان‌که از فرزندان دیگر مستثنی بودم و به مزیت تربیت مخصوص شدم و چون سال به هفت رسید مرا بر خواندن علم طب تحریر نمودند ...<sup>۱</sup>» این شرح هم مبین اهمیت مهر والدین برای تکامل فرزند است و هم نقش تربیتی آنان را آشکار می‌سازد . می‌گویند که وقتی در حضور کمبوجیه ، فرزند کورش ، سخن از مقایسه وی با پدرش بود . برخی از درباریان او را برتر از پدر می‌دانستند ، زیرا مصر را هم بر فتوحات پدر افزوده و کشوری بزرگتر زیر فرمان خود آورده بود . کرزوس پادشاه لیدی که از زمان کورش مشاور دربار ایران بود ، زبان گشاد و گفت: ای پسر کوروش تو به مقام پدرت نرسیده‌ای ، زیرا او فرزندی چون تو از خود به یادگار گذاشت و تو هنوز پسری چون خود پرورش نداده‌ای<sup>۲</sup> . این گونه شواهد جملگی وظیفه مهم خانواده در تربیت فرزند را مجسم می‌سازند .

در خانواده ایران باستان مقام و احترام پدر برتر از اعضای دیگر بود<sup>۳</sup> . ایرانیان معتقدند که هنوز بین ایشان احدی پدر یا مادر خود را نکشته است ، بلکه در تمام این گونه موارد ایشان اطمینان کامل دارند که اگر [چنین واقعه‌ای رخ دهد] معلوم می‌شود که بچه یا بد ذات یا آنکه حرامزاده بوده ، زیرا ایشان می‌گویند که گمان نمی‌کنند هرگز پدر حقیقی به دست فرزند خود کشته شود.<sup>۴</sup> این جزئی از آداب خانوادگی بود و فرزند باید بر اساس آن تربیت شود . بنابراین ، فرزند را طوری تربیت می‌کردند که هرگز در حضور پدر بخصوص مادری اجازه نمی‌نشست . شاهان دره جالس رسمی و غیر رسمی زیر دست مادر خود می‌نشستند . آیین زردشت به مردم توصیه می‌کرد که با پدر و مادر خود مؤدب باشند و بدانان اطاعت کنند . و نیز آمده است که « زن و فرزند خود را از تحصیل دانش و کسب و هنر باز مدار تا غم‌واندوه بر توراه نیابد و در آینه پشیمان نشوی<sup>۵</sup> . »

نکته جالب در مورد خانواده‌های باستانی ، به خصوص خانواده‌های خرده مالک ،

۱- ر. ک. کریستن سن ، ص ۵۴۵

۲- لورنس ، ا. ج. ؛ تاریخ هرودوت ؛ ص ۵۱۲ .

۳- ماله- ایزاک ، تاریخ ملل شرق و یونان ، ص ۳۴۱ .

۴- لورنس ، ا. ج. ، تاریخ هرودوت ، ص ۹۰۱ .

۵- نقل از « تاریخ اجتماعی ایران » نوشته مرتضی راوندی ، ص ۴۷۷ .

این است که آنان چیزی شبیه شرکتهای تعاونی موقت تشکیل می‌دادند، چنان که آمده است «...گاهی این خرده مالکان جمعیت‌های تعاونی کشاورزی از چند خانواده تشکیل می‌دادند و به صورت دسته جمعی به کاشتن زمینهای وسیع می‌پرداختند...»<sup>۱</sup>

خانواده، علاوه بر ایفای وظیفه تربیتی و دیگر وظایف مهم اقتصادی و اجتماعی، به بزرگداشت و شادمانی اعضای خود توجه داشت و به برگزاری جشنهای خانوادگی و به خصوص جشن تولد افراد خویش اهمیت می‌داد. با وجود این بین زن و مرد و حقوق و مقام آنها در خانواده تفاوت بسیار وجود داشت، و این تبعیض در خانواده‌های طبقات پائین نسبتاً کمتر و در طبقات بالا بیشتر بود.

### تربیت زنان و دختران

از روزگاری که تمدن ایران تاریخ‌مدون دارد خانواده بر سنت پدرشاهی استوار بود و زن و دختر با آن که در خانواده مورد نیاز و توجه بودند، ولی با مرد و پسر مقام و حقوق برابر نداشتند. ویل دورانت معتقد است که زنان در زمان زردشت آزادتر بودند و با روی گشاده در میان مردم رفت و آمد می‌کردند. از عهد داریوش بزرگ به بعد مقام زنان، به خصوص در طبقات بالاتر تنزل پیدا کرد. زنان کارگر و طبقات پایین با آزادی بیشتر در بین مردم آمد و شد می‌کردند، اما زنان طبقات مرفه با گذشت زمان بیش از پیش در پرده پنهان شدند و حق ملاقات با خویش و بیگانه از آنان سلب شد. این حقیقت که در نقوش ایران باستان صورت‌زن دیده نمی‌شود<sup>۲</sup>، وجود تبعیض بین دو جنس و دوری زنان را از فعالیتها و کوششهای اجتماعی تأیید می‌کند.

چنان که در مبحث قبل گفته شد، خانواده از تولد پسر سخت شادمان می‌شد، زیرا پسر هم نفع اقتصادی داشت و هم مظهر قدرت خانواده بود که می‌توانست در سپاه پادشاه خدمت کند، ولی دختر برای خانواده خود سودی نداشت. «پدران از خدا مسئلت [نمی‌کردند] که دختر به ایشان [بدهد]، و فرشتگان دختران را از نعمتهای خداوند

۱- ویل دورانت، مشرق‌گاوآرة تمدن، ص ۵۲۶.

۱- ویل دورانت، مشرق‌گاوآرة تمدن، ص ۵۵۲.

به شمار نمی‌آوردند.<sup>۱</sup>»

با وجود اینها، مادران در نزد فرزندان خود احترام بسیار داشتند و در مبحث قبل آمد که فرزندان حق نداشتند بی‌اجازه مادر در حضور وی بنشینند. در اواخر عهد ساسانی نیز دودختر خسرو پرویز به پادشاهی رسیدند، و، برای نخستین بار در تاریخ، زن به عالیترین مقام در شاهنشاهی ایران دست یافت، ولی این فقط يك استثنا بود و در ادوار باستان نظیری برای آن نمی‌توان یافت.

با این همه در ایران باستان نسبت به انحراف زنان اغماض می‌شد. اگر دوشیزه‌ای پیش از زناشویی با زنی از غیر از شوی خود بارداری می‌شدند و در صد سقط جنین بر نمی‌آمدند ممکن بود بخشوده شوند.<sup>۲</sup> زنان نازا قدر و قرب زنانی را که بچه می‌آوردند، نداشتند و مادران پرفرزد از احترام بیشتری برخوردار بودند.

تواریخ عهد باستان در باب تربیت زنان و دختران ایرانی سخن چندانی برای گفتن ندارند، جز آنکه، اگر آموزشی به دختران داده می‌شده، بیشتر معطوف به خانه‌داری و اکتساب کمالات کدبانویی بوده است. «در کتاب دینکرد به نقل از اوستا آمده است که دختران را باید خانه‌داری آموخت. با این همه سوارکاری و چوگان‌بازی به دختران نجبا و اشراف آموخته می‌شد.<sup>۳</sup>»

در کتاب ماتیگان هزار دادستان (هزار حکم قضائی) آمده است که روزی پنج‌زن راه بر قاضی دانشمندی گرفتند و از او در مسائل قضائی چند پرسش کردند. قاضی در پاسخ آخرین پرسش فروماند. در این هنگام یکی از زنان پیش آمد و گفت: استاد بیهوده به خود فشار نیاورید و به آسانی بگویید نمی‌دانم و ضمناً به قاضی گفت که پاسخ این پرسش را می‌تواند در فلان کتاب بیابد.<sup>۴</sup> از این بیان چنین برمی‌آید که زنان هم خواندن و نوشتن می‌آموخته و حتی به مطالعه علم حقوق می‌پرداخته‌اند. از آثاری که به جای مانده

۱- ر. ک. ، ص ۵۵۲

۲- ر. ک. ، ویل دورانت ، ص ۵۵۱ .

۳- عیسی صدیق ، تاریخ فرهنگ ایران ، ص ۸۳ - ۸۲

۴- کریستن سن؛ ایران در زمان ساسانیان؛ ص ۰۴۴ .

بیش از این اطلاعی نمی توان نقل کرد .

### تربیت متخصصان و مدارس تخصصی

بیش از ورود در موضوع و پرداختن به منابعی که در باب تربیت متخصص و مدارس تخصصی ادوار باستان مطالبی نقل کرده اند، باید گفت که در این دوزمینہ اطلاعات اندکی وجود دارد و شاید بسیاری از منابع ازمیان رفته اند . ازمیان رفتن منابع علل متعدد دارد . گفته اند که موادی که روی آنها مطالبی نوشته می شده است ، فساد پذیر بوده و به آسانی فرسوده شده و از بین رفته اند . اسکندر و جانشینانش بسیاری از مراکز مهم علمی و منابع اسناد را سوزانند یا غارت کردند . تازیان نیز یک بار دیگر گنجینه های بزرگ دانش و فرهنگ ایران را ستمگرانه و جاهلانه معدوم ساختند . بار سوم ترکان و مغولان نا مہذب سرمایه های علمی و فرهنگی ایران را از صفحه روزگار ستردند . برخی از آثار خطی نفیس ہم فدای جهالت مردم نادان و خانہای بیسواد و مباشران و نوکران طماع آنان گشت . در مورد اخیر نویسنده از ہفده منبع متفاوت شفاہاً شنیده است کہ مردم بیسواد و جاهل در این گوشه یا آن گوشه از مملکت ، به تحریک عناصر متعصب یا طماع به غارت منازل و کتابخانہ های مردم عالم پرداخته اند . بیست و پنج سال قبل نزد بازماندگان یکی از اہل علم تعدادی کتابہای خطی نفیس و چاپی وجود داشت و کسانی کہ اہل اطلاع بودند ، می گفتند کہ « این کتابہا قیمت ندارند » و عوام گمان می کردند کہ مراد آنها قیمت در ازای پول و سکہ است . شبی چند تن او باش بہ آن خانہ دستبرد زدند و کتابہا را مخفیانه بہ این یا آن کتابفروش عرضه کردند و چون کتابفروشہا ہم از ارزش واقعی آن کتابہا بیخبر بودند ، خریدار آنها نشدند . سرانجام سارقان کتابہا برای آنکہ خود را آسودہ خاطر سازند ، شبانہ آنها را طعمہ آتش کردند . روز بعد در خرابہای فقط چند برگ نیم سوخته از آنها بہ جای مانده بود . در حدود ہشتاد سال پیش شخص محترمی ، کہ اہل علم و اطلاع و فاضل و خوش ذوق بود و خطی بہ غایت خوش داشت ، ساکن یکی از روستاہای کشور بود . پس از فوت وی متجاوز از دوہست و پنجاہ جلد کتاب خطی از او بہ یادگار ماند . برخی از کسانی کہ آن کتابہا را دیدہ بودند ہم اکنون زندہ اند و



می‌گویند که تعدادی از کتابها قدیمی بود و شاید از قرن‌ها پیش به یادگار مانده بود؛ بقیه را نیز آن شخص محترم در نقاط مختلف ایران از روی نسخه‌های قدیمی استنساخ کرده بود. در حدود سی سال قبل مباحثه‌ای که از وجود این کتابها نزد ورثه آن مرد اطلاع داشت، با سائلی که در گوشه و کنار همواره در اختیار این گونه افراد وجود داشت، مردم را به غارت خانه‌های بازماندگان بیگناه آن مرد تحریک کرد، و کتابها را به دست آورد. بعد برخی از زورمندان از وجود کتابها در نزد وی آگاه شدند، او هم برای در بردن کتابها برخی از آنها را در طویله‌ای زیر خروارها پهن پنهان ساخت. تا دو سال ارباب بهوی اجازه نداد که به آن ده بازگردد، کارگران بیسواد به آن کتابها که نیمه پوسیده شده بود، دست یافتند و آنها را از میان بردند. امثال این گونه ستمها که بر منابع علمی و کتاب نوشته رفته، بسیار است و شاید بتوان گفت که برخی از مردم نادان و مغرض و طمعکار با خط و کتاب سردشمنی داشته‌اند. ستمی که بر آثار تحت جمشید و نظائر آن رفته است، بر این مدعا شاهدی صادق است. تطاول دست آدمی چندان بوده است که بسیاری از صاحب‌دلان خاک سیاه را امین تر و وفادارتر از دست و دل مردم جاهل و متعصب دانسته‌اند.

اینک بازمی‌گردیم به اصل موضوع و سخن را از تربیت حکمای باستانی ایران آغاز می‌کنیم. در فصول و مباحث قبل بنیادهای فلسفی فکرایرانی را بازگفتیم و با اشاره به برخی از منابع روشن ساختیم که ایران یکی از نخستین گاهواره‌های حکمت در جهان بود و متفکران یونان از تعلیمات فلسفی زردشت و مغان و مجوسان ایرانی بهره‌ها بردند. تماس فکری ایران و یونان قرن‌ها ادامه داشت، بی آنکه فکر دولت کاملاً یکسان باشد. یونان به حکمت نظری و ایرانیان به حکمت عملی توجه بیشتری داشتند و این دو گرایش معلول نوع حیات اجتماعی و اقتصادی فرهنگ ایران و یونان بود. می‌توان استنباط کرد که نخستین حکمای ایران که همان مغان باشند در دامان آیین زردشت پرورش یافتند. دانسته شده است که این گروه نخست بین قوم ماد پیدا شدند، اما از چگونگی آموزش آنان در ادوار پیش از عهد هخامنشی هیچ اطلاعی در دست نیست

و شاید در وضع بی‌اطلاعی کنونی، منطقی‌تر باشد که بیش‌خود حدس بزیم این افراد، اکثراً مردمان خود ساخته‌ای بودند و قسمت اعظم دانش آنان برای مدتی از مسموعاتی تشکیل می‌شد که سینه به سینه از نسلی به نسلی و از بزرگی به بزرگ دیگر انتقال می‌یافت. از اوایل عهده‌خامنشی مکتب‌های سده در اکباتان و مکتب دیگری در سارد و سمرقند تأسیس شد که گفته می‌شود در آنها پزشک و دبیر و کاهن پرورده می‌شد. محتمل است که غیر از اینها نیز مدارس دیگری وجود داشته که خبر آنها به زمان کنونی نرسیده است. به برخی از این مدارس قبلاً اشاره‌هایی شده است و باز در همین مبحث از آنها یاد خواهد شد. مطالبی که جستجوگری بخته در باره حکمت و فلسفه ایران باستان در فصول و مباحث گذشته گفته‌ایم ما را از تکرار آنها در اینجا بی‌نیاز می‌سازد. فقط کافی است که اضافه کنیم که در عهد ساسانی تربیت موبدان و متفکران وضع روشنتری دارد و از مدارس این دوره اطلاعات نسبتاً روشنتری در دست است.

در باب تربیت ریاضیدانان عهد باستان و محتوی دانش آنان تقریباً هیچ اطلاعی در دست نیست. «اطلاعات پراکنده‌ای از کتاب نریح شهریار در آثار مورخین اسلامی باقی مانده است. نشانه‌ها و شواهدی وجود دارد که به خصوص تمدن ساسانی نمی‌توانسته است بی‌توجه به مسائل علمی، و منجمه ریاضی، باشد ولی تا وقتی که مدارک کافی به دست نیاید نمی‌توان در این باره قضاوت کرد»<sup>۱</sup>.

اعراب پس از فتح خوارزم بسیاری از دانشمندان ایرانی را از میان بردند. بیرونی در آثار الباقیه نوشته است: «... قتیبه همه کسانی را که به زبان خوارزمی می‌نوشتند، یا به ادبیات و افساندهای ملی آشنا بودند و علوم را تدریس می‌کردند از بین برد»<sup>۲</sup>.

در برخی از مدارس دوره باستانی که از آنها نام برده شده، ریاضی تدریس می‌شد، ولی از محتوی برنامه و چند و چون مواد آموزشی اطلاعی برجای نمانده و از کسی یاد

- ۱- پرویز شهریاری، «نقش دانشمندان ایرانی در پیشرفت ریاضیات»، گوشه‌ای از سیمای تاریخ تحول علوم در ایران (مجموعه مقالات تحقیقی)، ص ۱۸۹-۱۹۰.
- ۲- ر. ک.، پرویز شهریاری، ص ۱۹۰.

نشده است که در علم ریاضی نامور بوده باشد.

از ادبیات عهد هخامنشی سوای آنچه در کتیبه‌ها به جای مانده و در متون زردشتی به دوره ساسانی و بعد از آن رسیده است چیزی نمی‌دانیم. در مباحث گذشته و به خصوص در باب خط و زبان گفته شد که در عهد هخامنشی دبیران و مترجمانی تربیت می‌شدند که فرمانهای شاهی را به زبانهای مختلف برمی‌گرداند. اگر درست باشد که در آن عهد مترجمانی پرورش می‌یافتند که دست‌کم دوزبان را به خوبی می‌دانستند، می‌بایست آنان به آثار مکتوبی دسترسی داشته و آن زبانها را از روی این آثار آموخته باشند، اما اینها فقط حدس و گمان است و نویسنده بیش از این اطلاعی ندارد. اگر مورخان باستانی و تاریخ‌نویسان معاصر به وجود این دبیران اشاره کرده و شهادت داده‌اند که زبان آرامی در شاهنشاهی ایران به عنوان زبان بین‌المللی به کار می‌رفت<sup>۱</sup> و علاوه بر ملت‌های تابع، اقوام ایرانی به چند زبان و لهجه سخن می‌گفتند. در چنین وضعی وجود مترجم و دبیر ضرورت تام داشته و نمی‌توان گفت که اینان بدون دسترسی به آثار مکتوب صاحب‌خط و سواد می‌شده‌اند.

از زبان پارتیان نوشته ادبی به جای مانده، با این وصف گفته‌اند که در زمان آنان ادبیات وجود داشته است. در دربار بزرگان و فرمانروایان اشکانی ادبیات شفاهی رواج داشت که سینه به سینه نقل می‌شد. نشانه‌هایی در دست است که بگویم اشکانیان حماسه ملی را پایه نهادند و ساسانیان آن را نوشتند. خنیاگران و شاعران عهد اشکانی علاوه بر پرداختن افسانه‌های پهلوانی، داستانهای کهن کیانیان شرق ایران را هم حفظ کردند. تردیدی نیست که خنیاگران و شاعران عهد پارتیان تار و پود افسانه‌های بیشماری را بافتند و داستانهای حماسی کهن را به وجود آوردند<sup>۲</sup>.

رسم خنیاگری، که شاید نقالی امروز بازمانده آن باشد، احتمالاً باروش استاد و شاگردی پایدار ماند، بدین صورت که هر نوآموزی زیر دست استادی، خنیاگری و شاعری را می‌آموخت و بنابراین ادبیات رامشگران سینه به سینه تعلیم و نقل می‌شد.

۱- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۷۸.

۲- فرای، ریچارد، میراث باستان ایران، ص ۱۸-۲۱۷.

در عهد ساسانی که به گفته گیرشمن زبان پهلوی تکامل یافت و روان و فصیح شد، آثار مکتوب بسیار خلق گشت و علاوه بر نثر، شعر و ترانه نیز به وجود آمد. در این دوره خطاطان و دبیران بسیار پرورش یافتند که زبردستترین آنان در دربار استخدام می شدند و بقیه نزد حکام ولایات به کار می پرداختند<sup>۱</sup>.

منطقی است که گفته شود این همه خطاط و دبیر در مدرسه تربیت می شده اند و با علم به اینکه در آن عهد آثار مکتوب دینی و غیر دینی فراوان وجود داشت، طبیعی است که گفته شود ادبیات منثور و منظوم در تربیت افراد به کار می رفته است. «در آن زمان اشخاصی بوده اند که کما بیش اوقات خود را منحصرأً صرف مطالعات علمی می نموده اند، چون اوستای ساسانی منبع اصلی تمام علوم محسوب می شد، تردیدی نمی توان داشت که این علما همه از طبقه روحانیون بوده اند.»<sup>۲</sup> این شرح نشان می دهد که در عهد ساسانی تحصیل علم و ادب رواج بسیار داشته است. چنان که بارها اشاره شد، از آثار ادبی آن زمان نمونه هایی باقی مانده است. اما در مورد تعلیم علوم، شاید بتوان گفت که وضع پزشکی نظم بیشتری داشته و اطلاعات باقی مانده در باب خود این علم و آموزش آن روشنتر از رشته های دیگر است، ولی پیش از بررسی وضع علوم، نظری به مدارسی می افکنیم که در آنها علوم و تخصصهای مختلف تعلیم می شده است.

گفته اند که یکی از قدیمترین مدارس ایران باستان، مکتب اکباتان است. این مدرسه يك صدسال پس از زردتشت توسط یکی از شاگردان وی به نام سئناپورا هرم ستوت تأسیس گشت. وی با يك صد شاگرد به درمان کردن مردم می پرداختند. فلرطرخس نوشته است که در مکتب سده اکباتان، که شخصاً بدان راه یافته بود، از حکمت و نجوم و طب و جغرافیا تعلیم داده می شد و صد شاگرد در آن به تحصیل مشغول بودند.<sup>۳</sup> افرادی که

۱ - سایکس، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۵۱.

۲ - ر. ک. کریستن سن، ص ۴۴۰.

۳ - بلو تارک، نقل از تاریخ طب در ایران قبل از اسلام، ج. اول، تألیف دکتر محمود نجم آبادی، ص ۱۵۵.

عضو این مکتب یا مجمع علمی بودند ، با اجازه و امضای شاه در آنجا پذیرفته می شدند<sup>۱</sup> در زمان اردشیر در شهر سارد نیز انجمنی از دانایان تأسیس شد<sup>۲</sup> و در روزگار داریوش سوم در سمرقند « دارالحکمه‌ای » به نام شپیمان یا شپیکان وجود داشت<sup>۳</sup>. در تاریخ طب در ایران قبل از اسلام آمده است که تربیت پزشکان در سه مرکز ایران باستان یعنی ری و همدان و پرسپولیس انجام می گرفته و ظاهراً تربیت پزشکان جزء وظایف فرمانداران بوده است .

در عهد ساسانی مدارس نصیبی و الرها واسطه انتقال معارف روم و یونان به ایران بودند و مدرسه‌های در مرو وجود داشت که وسیله مبادله دانش و فرهنگ ایران با تمدن‌های خاوری به خصوص چین بود . در این مدارس حکمت و دانشهای نظری تعلیم می شد؛ دو مدرسه نخست بیشتر جنبه مسیحی داشت. **سج دژ** (حصن الحصین) در ارجان ، **قلعه استوناند** در ری ، **آتشکده آذرگشسب** از جمله مکاتب و مدارس متعدد زردشتی هستند که نام آنها از خاطر زدوده نشده است<sup>۴</sup>.

سرانجام به جندی شاپور، مشهورترین مدرسه عهد باستان، اشاره می کنیم که در زمان شاپور اول تأسیس یافت. در قرن پنجم میلادی نسطوریانی که از کشور روم رانده شده بودند، به ایران پناه آوردند و عده‌ای از آنان مدرسه پزشکی و بیمارستان جندی شاپور را بنیاد نهادند<sup>۵</sup>. این مدرسه چند قرن دایر بود تا آنکه بعد از ساسانیان نیز سرانجام در اثر تشکیل مدرسه و بیمارستان بغداد و انتقال استادان به آن شهر، جندی شاپور تعطیل شد. در مدارس مسیحی علاوه بر طب ، علوم الهی و فلسفی و ریاضی تدریس می شد. در ایران باستان کتابخانه و مراکز اسناد نیز وجود داشت که از آن جمله سه کتابخانه

---

۱- غلامحسین صدری افشار، سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی و آموزشی در ایران ، ص ۲۷ .

۲- سیر تمدن و تربیت در ایران باستان ، ص ۳۴۸ .

۳- ر. ک. ص ۲۸ .

۴- دکتر محمود نجم آبادی ، تاریخ طب در ایران قبل از اسلام ( جلد اول ) ، ص ۳۰۷ ،

۵- ر. ک. ، غلامحسین صدری افشار، ص ۵ .

۶- کریستن سن ، ایران در زمان ساسانیان ، ص ۵۶۴ .

شهرت بیشتر دارد: یکی کتابخانه ری که مرکز اصلی مغان و به قولی زادگاه زردشت بود؛ دیگری در سیستان که در ایران باستان سرزمین مقدسی به شمار می‌آید؛ و سومی در پاسارگاد که از آن به نام دژ نبشت یاد کرده‌اند. غیر از اینها در شهرهای بزرگ و در مدارس و آتشکده‌ها کتابخانه‌های دیگر وجود داشته‌است. آشکار است که در اکثر این مدارس و کتابخانه‌ها افراد متخصص به خصوص پزشک و موبد و دبیر تربیت می‌شده‌است.

طبابت نیز مانند پزشکی، در آغاز کار وظیفه مغان و موبدان بود. اینان در آغاز برای معالجه بیماران به دعا و سحر و جادو متوسل می‌شدند. اما در عرض پیشرفت تمدن ایران، فن پزشکی غیر دینی نیز رواج یافت و چنان شد که در زمان اردشیر دوم تربیبات منظمی برای پزشکان و جراحان به وجود آمد و کار مزد آنان تعیین شد. پزشکان تازه کار حرفه خویش را با درمان بیگانگان و کافران آغاز می‌کردند و بعد از کسب تبحر و تجربه به مداوای آشنایان و دینداران می‌پرداختند<sup>۲</sup>. پزشکان شهادتنامه یا اجازه‌نامه طبابت می‌گرفتند و موظف بودند که بیماران را با پاک‌ی و احتیاط و تدبیر درمان کنند<sup>۳</sup>. در عهد ساسانیان اطلاعات پزشکی ضمیمه کتاب دینکرد شد. این کتاب از دو گونه سلامت‌سخن گفته‌است: تندرستی و رواندوستی. پزشکان نیز به دو گروه تقسیم شده‌اند، روحانی و جسمانی. اصول پزشکی ایران مبتنی بر روایات زردشتی و اوستایی بود، اما نفوذ طب یونانی در آن کاملاً مشهود بود. دروندیداد از سه قسم علاج باد شده‌است: علاج با کاربرد (جراحی)، علاج بانباتات (دارو)؛ علاج با کلام مقدس (دعا). در کتاب دینکرد از علاج با آتش هم زکری رفته‌است<sup>۴</sup>. پزشک دانا کسی بود که با موشکافی بیماران را معاینه کند و کتاب بسیار خوانده باشد؛ باید اعضای بدن و مفاصل را بشناسد و با داروها و خواص آنها آشنا باشد؛ کلامش شیرین و دلچسب باشد و با رنجوران با مهربانی و شکیبایی

۱- نقل از «سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی و آموزشی در ایران»، تألیف غلامحسین

صدری افشار، ص ۲۸.

۲- ویل دورانت؛ مشرق‌زمین گاهواره تمدن؛ ص ۵۴۰-۵۵۳

۳- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۴۱.

۴- ر. ک.، کریستن سن، ص ۴۴۲.

رفتار کند . پزشکان باید امتحان داده و مهارت و زبردستی خویش را به ثبوت رسانده باشند . اگر پزشکی سه تن را عمل می کرد و هر سه می مردند ، تا پایان عمر از حق طبابت محروم می گردند . پزشک ناگزیر بود به هنگام لزوم هر روز از بیمار خود عیادت کند . در عوض به او غذای خوب می دادند ، و اسبی نیز با بدو می بخشیدند و خانه ای عالی در مرکز شهر در اختیارش می گذاشتند . پزشک نمی بایست پول دوست باشد . بهترین پزشک کسی بود که این حرفه را به خاطر خداوند و نیکوکاری برگزیده باشد . بعد از او پزشکی قرارداد داشت که هم به مال تعلق خاطر داشته باشد و هم به ثواب ، به شرط آنکه مال را بر ثواب ترجیح ندهد ؛ و در رتبه آخر پزشکی بود که جز به مال دنیا به چیزی دلبستگی نداشت<sup>۱</sup> .

در آثار پزشکی عهد باستان ، از میان اطباء متخصص از جراح و دامپزشک نیز یاد شده و از معالجه حیوانات اهلی سخن رفته است . ستور پزشک از اشخاص مهم به شمار می آمد و به وسیله گیاهان اسبان رنجور را علاج می کرد<sup>۲</sup> . طب ساسانی در مقابل طبایع چهارگانه برودت ، حرارت ، رطوبت ، یبوست که در طب یونان مطرح شده است ، تأثیر ارواح خبیثه و سردی و خشکی را پیش کشیده و علاوه بر آن به ترکیب اغذیه نیز توجه داشته است . خوراک می بایست به اندازه کافی عنصر رطوبت ( یعنی عنصر آب ) داشته باشد تا آثار زیانبار خشکی را مرتفع سازد و به اندازه کافی حرارت ( یعنی عنصر آتش ) داشته باشد تا برودت را دفع کند . گفته می شد که هوایی که در خوراک است در هوای خالصی که در ترکیب مزاج جای دارد ، جذب می شود و ماده خاکی غذا با عنصر خاک که آن نیز در ترکیب مزاج یافت می شود ، در می آمیزد . تندرستی منوط به صرف غذایی بود که خوب ترکیب شده و معتدل باشد<sup>۳</sup> . در طب زردشتی آمده است که اهورامزدا برای علاج هر بیماری ، دست کم یک نبات خلق کرده است که باید در هر مورد آن را یافت و به کار برد<sup>۴</sup> .

در باب تربیت متخصصان علوم عملی دیگر از قبیل مهندسی ساختمان ، سدسازی ،

۱- ر. لک. ، کریستن سن ، ص ۴۴۳

۲- ر. لک. ، کریستن سن ، ص ۲۴۱ .

۳- ر. لک. ؛ کریستن سن ، ص ۴۴۵ .

حفرقنات و نهروترعه ، شهرسازی ، ساختن آب انبار و فاضلاب ، راهسازی ، کشاورزی و درختکاری و غیره اطلاعاتی در دست نیست ، ولی نمونه‌ها و آثاری از کار این دسته از متخصصان در گوشه و کنار مملکت باقی مانده است که اعجاب و تحسین بیننده را برمی‌انگیزد . با توجه به اینکه دانش دوران هخامنشی و حتی عهد ساسانی بیشتر جنبه عملی و کارآمد داشت ، شاید فنون و علوم عملی بیشتر به صورت استاد و شاگردی تعلیم می‌شده است . درست است که در بسیاری از کارهای مهم ادوار باستان از مهارت و دانش مردم سرزمینهای دیگر نیز استفاده شده است ، ولی نمی‌توان گفت که ایرانیان در این میان فقط تماشاگر بینخمال بوده‌اند ، به خصوص که عنصر سازندگی در فرهنگ ایران همچنان دوام یافت و در هر دوری از ادوار تاریخ این سرزمین آثار بدیع و باشکوه پدید آورد . با علم به اینکه تا این اواخر جمع‌کثیری معمار و مقنی و صنعتگر درس نخوانده در ایران وجود داشتند و حتی هنوز هم وجود دارند که دانش و فن خود را زیر دست استادکاران از راه شاگردی آموخته‌اند ، شاید بتوان گفت این شیوه در ادوار باستان نیز معمول بوده و همچنان ادامه یافته و به زمان ما رسیده است و اگر این حدس درست باشد ، شاید بتوان گفت که برای تربیت متخصصان فنون عملی مدرسه‌ای وجود نداشته است .



## سخن پایان

کتابی که به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد، آغاز کاری است که باید روزی به انجام برسد. مدرسه‌عالی پارس برای شرکت در کارهای فرهنگی جشنهای دوهزارو پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران درصدد انتشار کتابی بود و این وظیفه را به نویسنده وا گذاشت. در تیرماه سال جاری که این کار آغاز شد، جزمقداری یادداشت پراکنده چیزی در اختیار نویسنده نبود. مشغله فراوان، تدریس در دوره‌های تابستانی، ترجمه و تألیف یکی دوجلد کتاب دیگر مانع از آن بود که نویسنده همه وقت خود را به گردآوری مطالب لازم برای کتاب حاضر تخصیص دهد.

از اینها گذشته اهل تحقیق می‌دانند که دست یافتن به منابع آن هم در مدتی کوتاه چه کار دشواری است، به خصوص آنکه اکثر کتابهای منبع يك بار چاپ شده و بفروش رفته است و دیگر در کتابفروشیها یافت نمی‌شود. اکثر منابع موجود در کتابخانه‌ها نیز به واسطه کثرت تألیف و تصنیف در سال جاری یا به امانت رفته بود یا اجازه خروج آنها از کتابخانه داده نمی‌شد. نویسنده هم ناگزیر بود به سرعت منابع را بخواند و علامت بگذارد تا دو سه تن دانشجو از آنها فیش تهیه کنند. بدین سبب نویسنده نتوانست به بسیاری از منابع دست اول مراجعه کند و ناگزیر به برخی از منابع دست دوم اکتفا کرد. بدین ترتیب در مدتی کمتر از دو ماه متجاوز از پنجاهزار فیش تهیه شد که تنظیم آنها و

استفاده از آنها کاری بس دشوار بود .

از سوی دیگر رفت و آمد به مطبعه و تصحیح نمونه‌های چاپی تماماً به عهده نویسنده بود که، ضمن دهها مشغله دیگر و از جمله هفته‌ای ۲۵ ساعت تدریس ، مقداری ترجمه و تألیف و پیرایش یکی دو مجله علمی، می‌بایست انجام پذیرد . مجموع اینها به نویسنده امکان نداد که بتواند این اثر را به صورت کاملاً مطلوب تهیه کند . ناگزیر در آن لغزشها و خطاها راه یافت که نویسنده خود را به خاطر آنها نخواهد بخشید . اما این بررسی در نویسنده عشقی به فرهنگ ایران باستان برانگیخت که اگر مجالی باشد امید است در آینده سبب تکمیل و اصلاح این کتاب شود . نویسنده معتقد است که بسیاری از نوشته‌های مورخان قدیم و جدید در باب تعلیم و تربیت ایران باستان باید یک بار دیگر به دقت از زبانهای اصلی توسط علمای علوم تربیتی به فارسی برگردانده شود ، این کار بزرگی است که اگر وزارت علوم یا بنیاد فرهنگ ایران از آن حمایت نکند به انجام نخواهد رسید . این کار از آن رو لازم است که مترجمان عادی در انتخاب اصطلاحات و مفاهیم مربوط به آموزش و پرورش ممکن است دقت کافی به خرج نداده باشند و چنین مذاقه‌ای کمال لزوم را دارد ، زیرا رعایت دقت در اصطلاحات هر علم یا فن برای درک صحیح مطالب لزوم قطعی دارد .

در پایان این گفتار باید از آقای پرویز عازم رئیس کتابخانه مدرسه عالی پارس سپاسگزاری کنم که نویسنده را در یافتن منابع مساعدت فراوان کرد و بیش از حد انتظار اجازه داد که کتابهای کتابخانه در اختیار من باشد . باید از آقای ادیب صالحی دانشجوی سال چهارم دانشسرای عالی و پرویز عبدی دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه طهران نیز که در کار فیش نویسی شب و روز به نویسنده کمک کرده‌اند اظهار امتنان کنم . اگر کوششهای خستگی ناپذیر این دو دانشجوی کوشا و دلسوز نبود ، نویسنده هرگز نمی‌توانست در این کار پر زحمت توفیق یابد .

مهرماه ۱۳۵۰

مسعود رضوی

## کتابنامه

- ۱ - اعلی حضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران ؛  
مأموریت برای وطنم ؛ تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۷ .
- ۲ - اومستد ، ا . ت .  
تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ، ترجمه محمد مقدم ؛ تهران ، ابن سینا با همکاری  
انتشارات فرانکلین ، ۱۳۴۰ .
- ۳ - بهرامی ، تقی .  
تاریخ کشاورزی ایران .
- ۴ - بهنام ، عیسی . مترجم  
تمدن ایرانی ، تألیف چند تن از خاورشناسان ؛ تهران ، بنگاه ترجمه و نشر  
کتاب ، ۱۳۳۷ .
- ۵ . پلوتارک ؛  
نقل از تاریخ طب در ایران قبل از اسلام ؛ ج اول ، تألیف دکتر محمود نجم آبادی  
در ص ۱۵۵ .
- ۶ - پند نامه زرتشت .
- ۷ - پیرنیا ، حسن (مشیرالدوله) .  
کوروش کیبر (کتاب دوم) تهران ، سازمان کتابهای جیبی ، ۱۳۴۴ .
- ۸ - تقی زاده ، حسن .  
بیست مقاله تقی زاده . تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۱ .

- ۹ - تورات .
- ۱۰ - خدا بخشی، موبد سهراب .  
روزنامه اطلاعات، شماره ۱۳۶۰۹ ششم مهرماه ۱۳۵۰ تهران، مؤسسه اطلاعات،  
۱۳۵۰ .
- ۱۱ - دوران، ویل .  
مشرق زمین گاهواره تمدن، ترجمه احمد آرام [ودیکران] چاپ ۲؛ تهران،  
اقبال با همکاری انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۳ .
- ۱۲ - دیاکونوف، ایگور میخائیلویچ .  
تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب؛ تهران، بنگاه ترجمه و نشر  
کتاب، ۱۳۴۶ .
- ۱۳ - دیاکونوف، ایگور میخائیلویچ .  
تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز؛ تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۵ .
- ۱۴ - راوندی، مرتضی .  
تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا امروز؛ تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۱ .
- ۱۵ - سایکس، سرپرسی .  
تاریخ ایران، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی؛ تهران، علمی، ۱۳۴۳ .
- ۱۶ - شهریاری، پرویز .  
«نقش دانشمندان ایرانی در پیشرفت ریاضیات». گوشه‌ای از سیمای تاریخ تحول  
علوم در ایران (مجموعه مقالات تحقیقی)؛ از انتشارات وزارت علوم در ایران  
۱۳۵۰ .
- ۱۷ - صدری افشار، غلامحسین .  
سرگذشت سازمانها و نهاد های علمی و آموزشی در ایران؛ تهران، انتشارات  
وزارت علوم و آموزش عالی، ۱۳۵۰ .
- ۱۸ - صدیق، عیسی .  
تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا زمان حاضر، چاپ ۳؛ تهران، انتشارات سازمان

- تربیت معلم و تحقیقات تربیتی ، ۱۳۴۲ .
- ۱۹ - فرای ، ریچارد ن .  
میراث باستانی ایران ، ترجمه مسعود رجب‌نیا ، تهران بنگاه ترجمه و نشر  
کتاب ، ۱۳۴۴ .
- ۲۰ - کرانباخ ، لی . جی .  
روانشناسی تربیتی ، ترجمه مسعود رضوی . تهران ، انتشارات دانشسرای عالی ،  
۱۳۴۶ .
- ۲۱ - کریستن سن ، آرتور .  
ایران در زمان ساسانیان ؛ ترجمه رشید یاسمی ، چاپ ۳ . تهران ، ابن‌سینا ،  
۱۳۴۵ .
- ۲۲ - کریستن سن ، آرتور .  
کیانیان ، ترجمه ذبیح‌الله صفا ؛ تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۳ .
- ۲۳ - گزنفن .  
کوروشنامه ، ترجمه رضا مشایخی ؛ تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۲ .
- ۲۴ - گیرشمن .  
ایران از آغاز تا اسلام ، ترجمه محمد معین ، چاپ ۲ ؛ تهران ، بنگاه ترجمه  
و نشر کتاب ، ۱۳۴۴ .
- ۲۵ - لمب ، هارولد .  
کوروش کبیر ، ترجمه رضازاده شفق ؛ تهران ، ابن‌سینا با همکاری انتشارات  
فرانکلین ، ۱۳۴۰ .
- ۲۶ - لمتون ، ا .  
مالک وزارع در ایران ، ترجمه منوچهر امیری ؛ تهران ، بنگاه ترجمه و نشر  
کتاب ، ۱۳۴۵ .

- ۲۷ - لورنس ، ا . ج .  
تاریخ هرودوت . ترجمه هادی هدایتی . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۰ .
- ۲۸ - ماله ، آلبر و ایزاک ، ژول .  
تاریخ ملل شرق و یونان ؛ ترجمه عبدالحسین هژیر ، تهران ، ابن سینا ، ۱۳۴۵ .
- ۲۹ - مسعودی ، ابوالحسن علی بن حسین .  
مروج الذهب ومعادن الجوهر ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۴ .
- ۳۰ - مشکور ، محمد جواد .  
تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان ؛ تهران . انتشارات دانشسرای عالی ، ۱۳۴۳ .
- ۳۱ - معین ، محمد .  
تأثیر مزدیسنا در ادبیات ایران ؛ تهران ، دانشگاه تهران ( تجدید طبع ۱۳۳۸ ) .
- ۳۲ - معین ، محمد .  
مزدیسنا ، ادب پارسی ، تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۳۸ .
- ۳۳ - نجم آبادی ، محمود .  
«سیر تحول علوم طبی در ایران و شاهکارهای طبی پزشکان ایران» ، گوشه ای از سیمای تاریخ علوم در ایران ، تهران ، وزارت علوم و آموزش عالی ، ۱۳۵۰ .
- ۳۵ - نفیسی ، سعید .  
تاریخ اجتماعی ایران ( مربوط به ادوار باستانی ) تهران ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۴۴ .
- ۳۶ - ویلارد ، آ . کر .  
نظریه ها و مسائل روانشناسی صنعتی ، ترجمه مسعود رضوی ( منتشر نشده است ) .
- ۳۷ - هرودوت .  
تاریخ هرودوت ، ترجمه وحید مازندرانی ؛ تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۳ .

## غلطنامه

درست	غلط	سطر	صفحه
نفس	نفس	۴	۱۰
مؤسس	مؤشس	۷	۲۴
نهایی خیر در جدال خیر	نهایی در خیر	۱۱	۲۹
حکمت عملی	حکمت علمی	۱۱	۳۲
مزدیستا	مزدیستا	۸	۳۵
روزگار گذشته	دوزگار گذشته‌های	۱۶	۵۷
راه بزرگ شاهی	راه بزرگ شام	۶	۶۴
مجازات	مجازات	۱۸	۷۲
پاپروسها	پاپروسها	۱۲	۸۹
به‌هریک از مراکز	هریک رد مراکز	۴	۹۰
ایزد تعالی را	ایزد تعالی	۱۹	۹۱
سرفرماندهی	سرفاندهی	۱۹	۱۲۴
و دلالت	و آن دلالت	۱۲	۱۳۰
می‌دهد	می‌دمد	۱۹	۱۳۹
تجدید	به‌تجدید	۸	۱۴۲
وابسته	دانسته	۸	۱۴۸
کشت وزرع	کشت زرع	۲۴	۱۶۰
اثری مشهود	اثری مشاهده مشهود	۲۰	۱۶۴
مجربان	مجربان	۱۵	۱۷۲
والرها نیز، که	والرها که نیز،	۸	۱۸۵
تازه وارد	تازه دارد	۱۷	۱۹۲
دام ردائل	دام ذائل	-	۲۰۶
دانش عملی	دانش علمی	۲۳	۲۱۴
طبابت نیز مانند معلمی	طبابت نیز مانند پزشکی	۶	۲۳۵